

معروضه محمد عالم افتخار ولد محمد قاسم

دارنده تذکره تابعیت 1401100148058

## تقدیم به ستره محکمه امارت اسلامی افغانستان

حضور جناب قاضی القضاة امارت اسلامی افغانستان!

طی این معروضه با کمال احترام رساله درسی و معلوماتی حقوقی - قضایی - و شاید تاریخی - بنده با فرنام «جهاد» علیه بیع یک آپارتمان و درس های آن» را به پیشگاه عالی تقدیم میدارم.

البته می بخشید که این جسارت را «حضور و خصوصی» نه بلکه به «محضر عام» یعنی به طریق «جام جهان نما»ی انترنیت انجام میدهم.

دلایل آن فراوان است منجمله اینکه ترجیح مقام عالی در اعمال مجازات و مکافات «محضر عام» می باشد؛ دیگر اینکه در سن 72 ساله گی؛ زیاد حوصله و توانایی برای طی کردن زینه های بلند بالا و دیگر دشوار گذر ها نمانده است.

وانگهی شما و هر خواننده دیگر رساله؛ قسم آفتابی می نگرید که این به ظاهر مسئله - و چه میدانم - دعوی حقوقی بین یک مدعی و یک مدعی علیه نیست. اینجا یک "جهاد" به فهم و تعریف «دوران شر و فساد» مصداق دارد که برخلاف جهاد علیه شوروی که در 14 سال ختم شد؛ این "جهاد" متجاوز از سی سال ادامه یافته و هنوز از پایانش خبری نیست.

تا جاییکه مستند ساخته توانسته ام این رساله و دست کم نیم صفحات آن همراه با دوسیه صد و چند ورقی؛ بیشتر به برکت "رزمنامه" های قطعه نمبر 1 امنیت جهادی محافظ مکروبیانها به قوماندانی جنرال محمد قسیم جنگل‌باغ در سال 1371 و 1372 هـ ش و..، غند امنیت نظامی به قوماندانی جنرال

محمد ظاهر اغبر در 2001 و 2002 میلادی و.. کذا قوماندانان آتش نفس چون «جنرال پنجشیر» و قدمه های سیاسی چون دفاتر محمد یونس قانونی و مارشال محمد قسیم فهیم چاق و چله شده است.

دلیل دیگر تقدیم اثر در «محضر عام» این است که اساساً موضوع از اواخر سال 1388 هـ ش تا هم اکنون طور پیوسته و مرتب در «محضر عام» بوده طی ده ها نوشتار تازه به تازه در طول حدوداً 14 سال تسلسل و تداوم یافته است.

تنها در همان ماه های دلو و حوت سال 1388؛ قاضی القضاة وقت در مورد احتجاج انترنیتی؛ حکم تفتیش قضایی داد. در چنین تفتیشی فقط من احضار شدم ولی رویهمرفته اینسو و آنسو؛ تجسسات و تحقیقاتی شد؛ ضمن اینکه اعتراف کردند «همه جا شروفساد» مسلط است؛ با آنهم ما نتیجه و نظریه را به دفتر قاضی القضاة صاحب خواهیم داد ولی نمیدانیم چه تجویز میگیرند؟؟..

همان «نمیدانیم» تا کنون «نمیدانیم!» مانده است مگر اینکه جناب عالی؛ هدایت به بازیافت آن ورقه ها و تحریریه ها عنایت فرمایید.

ناگفته نماند که در دور اول امارت اسلامی به این غایله رسیدگی شایانی شده بود و اگر عمر امارت اول کفاف میداد؛ حق و عدالت به کرسی می نشست.

اینکه من از مقوله جهاد - البته در قید ناخنک تردیدی استفاده میکنم بیشتر به دلیل آن است که پس از آمدن امریکایی ها و ناتو و اینکه منحرفان جهادی و غیر جهادی را بر مقدرات افغانستان تحمیل کردند؛ خشم و خشونت نظامی و غیر نظامی و دولتی و قضایی درین زمینه چندین مرتبه بالا گرفت و به همین دلیل موضوع از یک منازعه عادی به یک معرکه چندین وجهی تبدیل یافت که در نتیجه دفتر؛ دیوان شد و ورقپاره؛ کتاب!

دیگر؛ التجای توفیق حاکمان عدل دارم . گفتمی ها همه درج رساله است تعیین حق و عدالت و تثبیت جرایم و تخطی های دیگر بغات و حاکمان جور رژیم گذشته؛ در ید محاکم ذیصلاح امارت اسلامی و به ویژه جناب قاضی القضاة خواهد بود!

افغانستان - 15 ثور 1403 خورشیدی برابر با 25 شوال المکرم 1445

ایمیل [alemeftkhar@gmail.com](mailto:alemeftkhar@gmail.com)

تماس 0777244131

امضاء (محمد عالم افتخار)

**"جهاد" با بیع یک آپارتمان**

**و**

**درس های آن**

**با ضمیمه :**

**فیصله، قاضی و قاضی القضاة؛ چگونه باید باشد؟!!**

قال الله تعالى :

﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾

سورة المائدة

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند

<http://ariaye.com/dari20/siasi4/images/eftekhar3.pdf>

محمد عالم افتخار

**مسند قضا؛ مسند خدا و پیامبر است!**

**متن کامل «بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه»**

«بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه» عنوان تحلیل و حلاجی یک فیصله طاغوتی دیوان نام نهاد مدنی محکمه حوزه دوم کابل در سال 1388 هـ ش و پس منظر خیلی ها شوم آن بود که در بازه زمانی کمتر از دو ماه گذشته در ویسایت های انترنیتی افغانی طی 2 بخش انتشار یافت.

قاضی معراج الدین (حامدی) رئیس دیوان مدنی، قاضی عبدالمصور مصمم عضو دیوان مدنی و ولی احمد (عاصم) رئیس محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل در پای آن فیصله طاغوتی امضا گذاشته بودند.

من به مجرد صدور این طاغوت نامه؛ در عرایضی تحت فرنام «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» به آن شدید ترین اعتراض را نموده و همراه با عریضه سرگشاده عنوانی ستره محکمه رژیم گذشته؛ متن و محتوای رهنانه آن را رسوا و به نشر گسترده انترنیتی سپردم.

به هر دلیلی بود آن عرایض مورد التفات ستره محکمه وقت قرار گرفته و قاضی القضاة در مورد؛ حکم تفتیش قضایی داد. این تفتیش قضایی صورت گرفت ولی در پی آن هیچ اتفاقی نیفتاد. برداشت من و شاید بسیاری اهل خبره عبارت شد از اینکه «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی» منحصر به عرصه قضا نبوده در پهنه همه ارکان های رژیم تسری دارد.

با اینهم طی یک دهه بعدی؛ من بار ها ستره محکمه و قاضی القضاة ها - و ضمناً رئیس جمهور ها- ی رژیم را در گستره افکار عامه و وجدان عمومی مورد خطاب قرار داده مصرانه می طلبیدم که منجمله در مورد ماحصل آن تفتیش قضایی پُر طمطراق؛ حد اقل یک پاسخ لطف نمایند؛ که تا فرار زبوانه و قسماً مرگ ناگزیرانه شان؛ یکسره سنگ و منگ برجا ماندند.

البته در عالم واقع؛ نتیجه آن تفتیش قضایی «هیچ» هم نبود و بلکه از جمله موجب ارتقای مقام قاضی معراج الدین (حامدی) و سپردن ریاست های مرافعه ولایات پُر درآمد بلخ و جوزجان به فضیلت مآب!!! ایشان گردید.

به هر حال؛ اطلاع از مکتوب شماره 388 ج 1 مورخ 1443/8/5 هجری قمری ریاست دفتر مقام امارت اسلامی که تجویز های پیشنهادی یک هیأت توظیف شده در مورد سرنوشت هزاران دعوی موجود در محاکم رژیم قبلی را به محاکم و مراجع ذیربط امارت اسلامی؛ متحد المال ارسال داشته بود؛ تکانه دیگری در من خلق کرد. درین مکتوب از جمله؛ آمده است که:

...قضات اداره فاسد قبلی- به تصریحات فقها- بغات نامیده میشوند... وقتیکه اهل عدل دو باره

تسلط پیدا کردند قضات بغات خود به خود عزل میگردند.

بدینگونه من برای نخستین بار در عمر 70 ساله خود؛ به یک مقوله فقهی آشنا شدم که رسایی و توانایی شگرفی در تبیین گرفتاری های 30 ساله ام داشت. من قبلاً بر اساس نص صریح قرآن مجید میدانستم قضایانی که از حدودات شریعت و فقاہت اسلام واقعی؛ عملاً منحرف اند؛ ناگزیر قاضیان طاغوتی در حساب میباشند. لطفاً همینجا دقت فرمایید:

«الم تر الی الذین یزعمون انهم ءامنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطغوت وقد امروا ان یکفروا به...» [نساء/سوره 4، آیه 60.](#)

آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، **ایمان** آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت **کافر** شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند». (قاضی طاغوتی به کسی گفته می‌شود که بر اساس **باطل** حکم کند و یا جائز باشد. **سیوری**، **جمال الدین مقداد بن عبد الله، کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۸۱**.)

با اینهمه؛ به نظرم کاربرد واژه «طاغوتی» خیلی غلیظ می‌آید؛ در حالیکه عمل آنان که یا به ناموس قضای قرآنی جاهل اند و یا این ناموس شریف را عمداً به خاک میمالند؛ «طاغوتی» تر نیز هست! از آنجا که این گرفتاری‌ها در عالم واقع؛ فقط و فقط و تنها و تنها منحصر به من نبوده و نیست؛ فرض دیدم تا تجربیات و دریافت‌های خودم را بیشتر قسم یک درسنامه برای استفاده عامه بازنگری و بازنویسی کنم. و چنین بود که مولفه «**بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه**» به هستی آمد و اشاعه یافت.

تعدادی از بازخورد ها - تا جاییکه اطلاع می‌یابم - می‌رساند که نگارش فوق برای درک و دریافت کاملتر به یک مقدمه دینی و فقهی در عمل و نظر ضرورت دارد. آرزو مندم با تدوین و تقدیم مختصر آتی که از منابع غنیمت انترنیتی فراهم کرده‌ام؛ بتوانم اندکی به رفع این ضرورت مدد نمایم.

## **- نقش قاضی**

اهمیت و نقش **قاضی** و **دستگاه قضا** در **شریعت اسلام** بسیار بلند است. در حدی که به نص صریح و غیر قابل تأویل قرآن مجید؛ قاضی اصلی و حقیقی خود الله متعال می‌باشد: در **آیه ۵۷ سوره انعام** می‌خوانیم: «ان الحكم الا لله يقص الحق و هو خير الفاصلين» داوری و فرمان تنها از آن خداست، او حق را از باطل جدا می‌کند و بهترین جدا کننده (**حق** از **باطل**) است.

و از همین رو؛ قرآن قضاتی را که بر مبنای **احکام** و دستورات الهی **حکم** صادر نمی‌کنند، به شدت هول انگیز محکوم میکند. پس مهمترین چیزی که قاضی می‌بایست از آن پرهیز کند حکم به ناحق و به غیر ما انزل الله و یا سکوت در مقابل گناهان فردی و اجتماعی است، پدیده ای که جامعه را تباه ساخته و قبح معاصی را می‌شکند و گنهکاران را به معصیت تشویق می‌نماید. قرآن کریم، حاکم به ناحق را به ترتیب کافر، ظالم و فاسق نامیده است:

در آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ از **سوره مائده** به ترتیب می‌خوانیم: «ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون... فاولئك هم الظالمون... فاولئك هم الفاسقون» کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکنند کافرانند... ظالمانند... فاسقانند!

هكذا قرآن؛ قضاوت را مسئولیت و ماموریت محول شده به **بیامبران** می‌داند. چنانکه خطاب به حضرت **داوود** می‌گوید:

«يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى» و قضاوت بین خلق را به این اعتبار در شان داود می‌شناسد که او **خلیفه خدا** در **زمین** است و نیز خداوند به همه کسانی که حسب ارشاداتش؛ متصدی امر قضا می‌شوند دستور می‌دهد:

... «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعماً یعظکم به ان الله کان سمیعاً بصیراً»  
«وقتی که در میان مردم قضاوت می‌کنید باید به عدالت حکم کنید. خداوند به شما اندرز نیکو می‌دهد و خداوند شنوای بینا است.»

قاضی بنابر اهمیت و قدسیت مقامش؛ همواره بر لبه پرتگاه خطر قرار دارد که آیا آگاهانه حکم به حق می‌کند یا نه و بلکه جاهلانه یا جبارانه اساساً به باطل فرمان می‌دهد؟  
چرا که او لحظه به لحظه در معرض فریب ابلیس و اغوای نفس اماره و وسوسه های بشری از قبیل ارتشا و پارتی بازی و قومداری و ایدیولوژی و سیاست و جاذبه ها و دافعه های دیگر است.

**قرآن مجید** حتی در مساله **شهادت** و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تاکید فراوان نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون»

ای کسانی که **ایمان** آورده‌اید همواره برای خدا **قیام** کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبدا دشمنی با جمعیتی شما را به **گناه** و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیک تر است و از **معصیت** خدا بپرهیزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید با خبر است.

بنابراین با التزام کافی به این مراتب؛ در محیط جامعه اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند، شهادت‌ها همه باید عادلانه باشد چه در مورد **دوست** و چه در مورد **دشمن**، و داوری‌ها و قضاوت‌ها نیز باید بر محور عدالت دور زند و نزدیک‌ترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.  
و بر مردم نیز «بردن مرافعه نزد **قضات جور** - یعنی کسانی که دارای شرایط قضاوت نیستند - حرام است؛ پس اگر کس مرافعه را نزد آن‌ها برد معصیت‌کار است و آنچه را که به‌حکم آنان گرفته در صورتی که دین باشد حرام است و در صورت عین، اشکال است، مگر اینکه استیفای حقش بر مرافعه نزد آن‌ها، موقوف باشد، که در این صورت، جواز آن مخصوصاً اگر در ترک آن برایش **حرج** باشد بعید نیست.»

از سوی دیگر اصل فقهی «**توحید اطاعت**» می‌گوید:  
تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمان شان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز **حکم** و فرمانی قابل قبول است که به **اذن** پروردگار باشد.

اگر از این دیدگاه به جامعه انسانی بنگریم مبداء حق داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود، و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می‌گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست. بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضایی ما به فرمان او برگردد، **مشروعیت** خود را از ناحیه او کسب کند و **رنگ الهی** به خود بگیرد.

- امتناع فقهای اسلامی از قضاوت

با آن که قضاوت در اسلام از واجبات کفایی است فقهای اسلامی تا می‌توانستند از قبول آن امتناع می‌کردند، چنانچه ابو حنیفه از دستور منصور خلیفه عباسی که به او پیشنهاد تصدی قضا را در بغداد کرد سرباز زد و زندان را بر این امر ترجیح داد.

سفیان ثوری برای فرار از قبول مسئولیت قضا از دیار خود متواری شد و به بصره گریخت و چندان متواری بود تا اجلس فرا رسید. وقتی خلیفه دوم به عمرو بن عاص که از طرف او والی مصر بود، نوشت که کعب بن صنه را به قضاوت آن ناحیه منصوب کند. عمرو عاص نامه خلیفه را برای کعب فرستاد و کعب پاسخ داد:

به خدا سوگند کسی که خداوند او را از گمراهی و هلاکت و جاهلیت نجات داد خود را دوباره گرفتار هلاکت نمی‌کند و شغل قضا را نپذیرفت. قاسم بن ولید وقتی به او پیشنهاد قضاوت شد خود را به جنون زد.

### - امانت الهی

بدیهی است وقتی قضاوت به مفهوم اجرای حکم و عدالت الهی باشد، چنانکه در اسلام به همین مفهوم است، یعنی حکم خدا را در فصل مخاصمات به کار بردن که لازمه آن شناختن حکم خدا در مواردی است که نصی موجود نباشد، مسلم است مردان باتقوا و پرهیزکار را مشکل می‌توان وادار به این کار کرد و به همین جهت است که فقیه مخلص خود را به دیوانگی می‌زند یا حبس و زجر را بر قضاوت ترجیح می‌دهد یا از شهر و دیار آواره و متواری می‌شود تا ناچار به قضاوت مبتلا نگردد؛ زیرا قضاوت کار پیامبران و خلفای خداوند بر روی زمین است و اگر از آن به امانت الهی تعبیر شود نابجا نیست و اگر کسی در رأی خود ابطال حق یا احقاق باطل کند به امانت الهی خیانت کرده است.

### - چهار گروه قضات

فقیهانی قضات را به چهار گروه تقسیم نموده اند که سه گروه به تحقیق دچار عذاب الهی و گرفتار آتش دوزخند و تنها یک گروه اخیر رستگارند:

۱. کسانی که عالمانه قضاوت به باطل کنند.
۲. کسانی که نادانسته قضاوت به باطل کنند.
۳. کسانی که نادانسته قضاوت به حق کنند.
۴. کسانی که دانسته قضاوت به حق می‌کنند.

دسته سوم نیز در ردیف دو دسته قبلی است چون هیچ کس حق ندارد بدون کشف حقیقت یا بدون اطلاع و علم در موضوع دعوی حکم صادر کند. قاضی که حقیقت را نشناخته است اگر به حق هم حکم دهد به منزله کسی است که عامدانه یا جاهلانه به ناحق حکم داده است، چون او حکم صادر نکرده، بلکه دست به قمار زده است.

تنها گروهی اهل نجاتند که در دعاوی، حق را تشخیص می‌دهند و بر اساس آن؛ حکم صادر می‌کنند.

\* \* \*

در مورد امتناع برخی از فقهای بزرگ اسلامی از قبول امر قاضی گری و قاضی القضاتی تا جاییکه به قلب و وجدان ایشان رابطه دارد؛ مسلماً چیز زیادی نمیتوان گفت.



مگر اصول، ابزارها و امکانات قضاوت در اسلام از لحاظ نظری؛ حتی در موارد خیلی پیچیده و خطیر؛ در حدی نارس و ناقص و ناتوان نیست که میزان ریسک و خطا و به گناه اندر شدن در پروسه آن وحشتناک باشد. وانگهی اگر پس از کوشش های کاملاً صادقانه در کشف حقیقت؛ باز هم قاضی به مثابه بشر؛ در حکمش به خطا رود؛ کم از کم در آخرت که هیچ رمز و رازی پوشیده و پنهان نمی ماند؛ عذرش پذیرفته است.

لذا به نظر میرسد که عدم رغبت و حتی فرار جمع فقهای که گفته آمدیم؛ از قبول عهده قضاوت؛ اغلب به ظروف زمانی و مکانی یا شرایط میدانی و اوضاع و احوال زمانه بر میگردد. در زمانه هاییکه حاکم و قاضی شخص واحد بود مانند سلسله ای از خلفا و برخی شاهان و روسای قدیم؛ در هر حال چنین ترس از قضاوت وجود و حتی معنا نداشت.

پس عطف توجه به شرایط نامطلوب و جبرهای فرساینده یا دفع ناپذیر حاکم که امکانات قضای مستقل و مختار را محدود یا محو کرده است؛ عامل تعیین کننده گریز بزرگان دانش و دهای قضایی از پذیرفتن عهده قضاوت خواهد بود.

از جمله مطالعه مورد رد منصب قضا در خلافت منصور عباسی توسط امام اعظم ابوحنیفه رح بیانگر بسیار روشن این فرضیه است.

### تراژیدی رد منصب قاضی القضاتی توسط امام اعظم:

ما همه گی نه تنها به حضرت امام اعظم ابوحنیفه النعمان صوفی کوفی رحمة الله علیه معرفت بیش و کم داریم بلکه چه بسا از لحاظ مذهبی و فقهی پیروی آن بزرگوار شمرده میشویم. این چنین حدوداً دو ثلث مسلمانان آسیا و خیلی کشور های دیگر جهان از پیروان مذهب و فقاقت آن حضرت بوده و متبای مسلمانان و هکذا کافه دانشمندان جهان نیز احترام و تکریم والایی به ایشان قایل میباشند.

شاید مهمتر هم این است که حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن مرزبان کابلی هموطن پرافتخار و پر تلالو و جد جید و شریف خود ما مردمان افغانستانزمین و ایرانزمین و ماورای آمو و کوچچه میباشند. ایشان که در نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم هجری می زیستند؛ بنابر شهرت و محبوبیت علمی و فقهی بزرگ شان؛ توجه خلفای وقت اموی و عباسی را به خویش جلب نموده توسط آنان ناگزیر ساخته میشدند که به قرب و جوار خلافت کار و فعالیت کنند.

آخر الامر اوجگیری پر شتاب شهرت و محبوبیت این اسوه بزرگ صاحب شریعت که فقیه بغداد هم شناخته میشد؛ ابوجعفر منصور خلیفه عباسی را به هراس انداخت به ویژه در زمانی که علیه خلافت منصور شورش برپا شده و او به سرکوبی خونین مردمان مشغول بود، دسیسه آمیز امام اعظم را احضار و به وی منصب قاضی گری یا همان قاضی القضاتی را تکلیف کرد. به شمه ای از دیالوگ خلیفه و امام اعظم درین زمینه دقت فرمائید:

**خلیفه: ای امام! ما و علما توافق کرده ایم که منصب قاضی گی را بر دوش تو گذاریم.**

امام اعظم: خیلی ممنونم از این. باعث افتخار است که خلیفه و علما و مشایخ به ما اعتقاد دارند. هدف از این تعینات چی باشد؟

خلیفه: هر حرف تو برای مردم عراق وزن دارد و غیر از تو کسی چنین آبرو و اعتبار ندارد.  
امام اعظم: سوگند به نام خدا که من در حالت رضا به خودم اعتماد ندارم؛ در حالت غضب چطور میتوانم اعتماد کنم؟! اگر مسأله برایت مهم است که مرا تهدید به غرق کردن در دریای فرات و قبول منصب نمایی؛ البته من غرق شدن را می پذیرم. تو اطرفیانی داری؛ آنها احتیاج به کسی دارند که به خاطر تو؛ آنها را احترام کند؛ ولی من برای این کار صلاحیت ندارم.  
خلیفه: تو دروغ میگویی؛ تو صلاحیت داری!

امام اعظم: تو هم اکنون بالای خودت حکم کردی. چطور برایت حلال است که کسی را قاضی بر امانت تعیین نمایی که او دروغگو است؟!!

خلیفه: تو از منطق و معنا نرو! تو خودت میدانی که مقصد نهایی من چی هست؟!  
امام اعظم: اصلاً نمیخواهم با شما کاری را انجام دهم بدان وجه که از شما نسبت مسلمین اشتباه زیادی می رود!

خلیفه: چه دلیل آورده میتوانی؟

امام اعظم: تو مسلمین را که قیام کرده اند سر زدی!

خلیفه: شرط آن است که مسلم به خلیفه باید تا آخر صادق بماند.

امام اعظم: اهل مسلم شرطی برای تو کردند که در اختیار نداشتند تو به آنها شرطی گذاشتی که چنین حق نداشتی، خون مسلم تنها به یکی از سه شرط حلال میگردد؛ پس شرط مذکور برای تو خون آنها را حلال نمیگرداند. و اگر تو برای اینکار آنها را به ریختن خونشان مجازات نمایی؛ برایت حلال نیست و شرط خدا به وفا کردن اولی است!

خلیفه: باز چی؟

امام اعظم: چطور منصبی را قبول کنم که زیر فرمان سرزدن مردی مهر بگذارم؟!!

یک درباری نزدیک خلیفه: ای امام دور! به خدایت سوگند میدهم که این کار را نکن و خودت را هلاک نساز!

خلیفه (در اوج غضب): زندانش کنید!

بدینگونه اساسگذار شریعت کبیر حنفی؛ به زندان خلیفه منصور عباسی انداخته میشود و تا سرحد مرگ لنت و کوب و شکنجه میگردد تا مگر قاضی گری خلافت را قبولدار گردیده نام و شهرت و دانش و دهای فقهی خود را فدای امیال حکام جایر و فاسد گرداند. ولی نه؛ جباران نمی توانند قامت تا آسمانها افراشتهء این أسوه تاریخ انسانیت و معنویت را حتی اندکی خم کنند. پیکر این روح بزرگ زیر ضربات فیزیکی ی بیحساب؛ از حال می رود و او با ادای کلمه شهادت با زندگی وداع مینماید. با اینهم ناگزیر میشوند برای کشتن کاملش؛ از زهر نیز استفاده کنند.

خلیفه منصور عباسی پس از مرگ امام اعظم؛ از جنایت هولناک خود متوحش گردیده به پیشگاه مردمان؛ نسبت آن معذرت خواهی میکند؛ و بر مزار جد جید و شهید مان نماز استغفار میگذارد!  
این جریان تکاندهنده تاریخی را ویدیویی نیز ببینید:

[ویدیو اول](#)

[ویدیو دوم](#)

[ویدیو سوم](#)

[ویدیو چهارم](#)

در پایان نسبت اینکه اینجانب با آوردن؛ حماسه بزرگ امام اعظم ابوحنیفه رحمة الله علیه؛ به دنبال مطالب راجع به قاضی ها و قاضی القضاة های نام نهاد رژیم گذشته؛ به نحوی شایبهء یک مقایسه ولو مع الفارق را ایجاد کرده ام؛ از اهل نظر و از پیشگاه پرفتوح آن حضرت پوزش میطلبم و صرف آرزو و نیتم این بوده است که عزیزان خواننده بتوانند هرچه روشنتر ببینند که فاصله راه از کجاست تا به کجا؟

\* \* \*

غایه از نگاشته «بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه» نیز همین است. قاضی نام نهاد معراج الدین حامدی و شرکا، اینجا کاملاً تصادفی در جایگاه نمونه و سمبول قرار گرفته اند. در حالیکه آقایان بویی از دانش و فن و هنر قضاوت - ولو طاغوتی - نبرده اند. اگر به واژه کلیدی «بغات» (به معنای بغاوتگران علیه نظم با اهلیت و عادلانه اجتماعی) و قاضی های بغات؛ دقت نماییم؛ جای تعجب نمی ماند که چرا اینهمه نا اهلان مقامات تخصصی قضا - و فراتر از قضا - را اشغال نموده بودند.

اصولاً بر اهل قضا و به ویژه قاضی الزامی است که نه تنها در دانش های فقهی و حقوقی تخصص داشته باشد بلکه باید جامعه شناسی و مردم شناسی و حتی روانشناسی بداند. رسوم و عنعنات و عادات و اعتیادات افراد و درجات قوت و ضعف گروه های ساحه مسئولیت خویش اعم از ریز و درشت را به خود معلوم بدارد. اهل خبره و معتمدان و محترمان مردم را بشناسد و با ایشان حشر و نشر و روابط حسنه و سازنده برقرار نماید.

به برکت اینها و موارد مکمله دیگر؛ نعمتی به نام «علم قاضی» فراچنگ می آید که توان و مهارت معجز نما ارزانی میدارد.

ولی وقتی در عالم واقع؛ استیلای «بغات» اتفاق میافتد؛ آنان علی القاعده دارای چنین مواصفات و امکانات نیستند لذا حتی ممکن است با چارپایان خویش هم که شده مقامات اشغالی را پُر نمایند.

بنابراین قاضی بغات؛ در واقعیت امر قاضی نیست حتی اغلب نیز نمیتواند ادای قاضی را در آورد. در همین نمونه معراج الدین حامدی و شرکا؛ ما و شما این حقیقت اعظم و اعلم را به وضوح برابر با آفتاب می بینیم. البته تماشای تمام قد کل منظره با خوانش حوصله مندانه و حتی الوسع دقیق نگاشته «بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه» میسر می آید. ولی اینجا فقط یک مثال:

قضات بغات در باصطلاح فیصله نامه خود می نویسند که دعوی .. در مورد خرید آپارتمان ۲۵ بلاک ۱۵۷ واقع میکروورین سوم موجه و ثابت نبوده بلکه دفع شاه جهان مدعی علیها.. موجه به نظر میرسد. سپس به نام استدلال؛ تنها مدعیات موجه!!! مدعی علیها را عیناً یا با کاست و افزود نقل نموده اینگونه خاتمه میدهد « برای مدعی .. گفتیم .. من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشی»

گذشته از «موجه به نظر میرسد» که بیانگر "ظن و گمان" است نه «علم»؛ تنها مدعیات یک طرف دعوای چندین ساله و دارای اوراق تحقیقی و اسناد متعدد کم از کم 100 صفحه ای را اساس فیصله قرار دادن، افشاگر نادانی و جهل غم انگیز فقهی است.

قاضی شرعاً مکلف است که پس از استماع هرگونه مدعیات هریک از طرفین دعوی که لابد بر حق به جانب بودن خویش؛ ردیف میکنند؛ از آنان بخواهد که «بینه» های خویش را ارائه نمایند. **بینه**؛ اسناد مثبت و شواهد و قرائین فیزیکی و منطقی روشنگر مدعا های مطرح شده است.

در حالیکه اینگونه بینه ها کافی و کارا دانسته نشود و یا هم برای تدقیق بیشتر و بهتر حق؛ قاضی باید شاهدان بر مدعا را احضار و شهادت آنانرا طبق موازین شرع استماع و ثبت نماید. تحت شرایط ناقص و ناکافی بودن همه این موارد؛ قاضی باید از اهل خبره به شمول قاضی های مجرب و خوشنام دیگر؛ مدد بجوید و در نهایت هم طرف مُنکِر را به قسم رجعت دهد.

البته در عصر کنونی امکانات فراوان دیگر برای سره ساختن سند ها و مدعیات چون کریمنال تخنیک و حتی ماشین های دروغ سنج کشف و اختراع شده و در دسترس میباشد که قاضی عندالایجاب شرعاً مکلف به بهره گیری از آنهاست.

درینجا چون دعوی بر سر یک آپارتمان میکرویان کابل است؛ نه تنها قوی ترین اهل خبره بلکه اساساً اسناد و شواهد قاطع مدار حکم در اداره تدویر و مراقبت مکرویانها وجود داشته می باشد؛ چرا که سجل و سوانح همه مکرویان ها از 0 تا 100 همانجا ثبت و قید شده می رود.

وانگهی خود مدعی علیها اقرار است که «آپارتمان را فروخته بودم» ولی اینک دعوا دارد که فروش به شرط پرداخت تمامی قیمت آن طور یکدم و پیش از قبالة شرعی و تسلیمی فیزیکی آپارتمان بوده است و مشتری فقط 18 و نیم لک افغانی آنرا داده است؛ «لذا من این بیع را قبول نکردم!!!!!!».

آیا چنین شرطی «موجه!» به نظر میرسد؟؟؟  
حتی برای کسان کوچه و بازار و حتی برای کودکان؟!  
شما میگویید: نه!  
ولی قاضیان بغات در فیصله نامه طاغوتی چه میگویند:

مدعی علیها آپارتمان را «در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مؤرخ ۱۳۷۱/۹/۹ بالای محمد عالم ولد محمد قاسم .. به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از .. مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرث خود را به دولت تحویل و قبالة فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد میگردد که قبالة مذکور {به نام محمد عالم} را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد و دو ماه و هشت روز بعد از بیع وثیقهء تجویز خط نمبر ۱۶۱ بر ۲۷۰۸ مؤرخ ۱۷/۱۱/۷۱ راجع به فروش آپارتمان تحت دعوی که در آن صغار نیز حقدار بودند ترتیب میگردد. بعد از فروش آپارتمان .. مدعی مذکور باقی پول را نمی دهد و شاه جهان مدعی علیها قبالة را ترتیب نمی کند»

لذا مدعی او بر اینکه «آپارتمان را فروخته بودم به شرط» پرداخت تمامی قیمت آن طور نقد و یکدم و پیش از قبالة شرعی و تسلیمی فیزیکی؛ «موجه!» به نظر میرسد» حاجت به «بینه» و شهود و اهل خبره و ... نیست. چونکه . چرا که . برای آنکه:

**«موجه!» بینه نظر**  
**میرسد!!!!!!»**

پیش «موجه!» به نظر .. «طاغوت رسیدن، شرع و قانون و خرد و عرف و رسم و رواج و عنعنات... پیشیزی هم نمی ارزد!!!!!!»

بنا بر.... همین «برای مدعی .. گفتیم .. من بعد در خصوص {اپارتمان} مدعی بهای فوق غرضدار نباشی»

اگر طاغوت (یعنی ابلیس) پاداشی مانند جایزه نوبل داشته باشد؛ همانا نصیب همین «قاضی معراج الدین (حامدی) رئیس دیوان مدنی محکمه حوزه دوم» کابل در سال 1388 شده است و غالباً هم آنرا بدون شرکا؛ نوش جان فرموده است!

\* \* \*

به هر حال و بدین منوال؛ متن کامل نقد و نگارش «بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه» را از اینجا دانلود فرموده با بهره گیری از تکنالوژی روز؛ آنرا بر کاغذ؛ پرینت و صحافی نموده مورد استفاده راحت خود و عزیزان - و آینده گان - خویش قرار دهید.

**به یزدان که گر ما خرد داشتیم کجا این روزگار بد داشتیم!**

8 دلو 1402 مطابق 28 جنوری 2024

## «بغات» عربده کش و «شریعت» سرگردنه

### چگونه با «جهل و جعل قضایی»؛ حق و عدل تباہ میشود؟!

معروف است که یکی از استادان پوهنتون و دوست نور محمد تره کی پس از کودتای ثور؛ برای دیدن او به ارگ رفته بود. از آمدن او و خواست دیدارش به تره کی اطلاع دادند. تره کی اغلب با اشاره به مشغولیتی که داشت گفت: - «تیرش کو!»

چون آنسو «بگش بگش» ها روان بود؛ خادمان دربار؛ استاد موصوف را به «پولیگون» فرستادند که حسب معمول لحظاتی بعد که تره کی برای دیدار سراغش را گرفت؛ تیر باران و زیر خاک شده بود.

چنین چیزی را خیلی بیدردانه «غلط فهمی» یا «سوءتفاهم» میگویند. ولی در پروسه جعل و تزویر قضایی کاربرد دلبخواه چنین جملات که ذو معنین و بیشتر از ذومعنین استند؛ ترفند معمول و حتی سد ناپذیر است.

وانگهی قول معروف است که «با یک نقطه؛ فیل؛ قیل میشود» و با یک نقطه؛ حق؛ جق؛ عدل؛ عدل(غدر)،...!! اگر میخواهید اطلاعات حقوقی و قضایی شگرف مشمول این ترفند ها و سایر جادو جمیل ها را به گونه مجرب کسب کنید و در مواجهه با آنها حتی الامکان هشیار باشید؛ خوانش و دانش این نگارش را از دست ندهید!

\* \* \*

بر علاوه؛ اگر نمیدانید؛ «مالکیت» که در شرایع و قوانین مدنی مقوله بسیار مهم است؛ نزد دزد سرگردنه؛ چه معنا و تعریف دارد؛ خوانش این پژوهش به شما نشان خواهد داد که دزد سرگردنه حتی پیش از قطع طریق و غارت اموال رهگذر یا کاروان؛ مالک آنهاست؛ درست از لحظه ای که خیال و نقشه قطع طریق در مخیله اش نقش بسته است!

چون همه دزدان سرگردنه و غیر آن؛ چنین باور دارند و ریزه خواران و حواریون هم لاجرم موید این باور می باشند؛ پس این؛ یک فرهنگ و بالنوبه فرهنگ شرعی و حقوقی - قضایی آنها - فرهنگ شرعی و حقوقی - قضایی سرگردنه است. چنانکه اگر کسان که قبل از زده شدن راه شان؛ صاحبان مال بودند؛ بخواهند باز این مال ها را داشته باشند؛ باید آنها را از

دزدان؛ خریداری و استملاک نمایند؛ و لاجرم نیز عین امر؛ تا بی نهایت قابل تکرار است!!

پس بخوانید تا بدانید و الا....!؟

\* \* \*

در مکتوب شماره 388 ج 1 مورخ 1443/8/5 هجری قمری ریاست دفتر مقام امارت اسلامی که تجویز های پیشنهادی یک هیأت توظیف شده در مورد سرنوشت هزاران دعوی موجود در محاکم رژیم قبلی توسط جناب امیر المومنین توشیح و به محاکم و مراجع ذیربط متحد المال ارسال گردیده؛ آمده است که:

**... قضات اداره فاسد قبلی - به تصریحات فقها - بغات نامیده میشوند ... وقتیکه اهل عدل دو باره تسلط پیدا کردند قضات بغات خود به خود عزل می گردند به خاطریکه عزل و نصب بغات تعلق به قهر و غلبه دارد. (الف)**

در متن اجرایی فوق الذکر معنی و مصداق «بغات» تصریح نشده ولی از فحوای مندرجات؛ مستفاد می گردد که «بغات» عبارت از اغتشاشگران دارای ماهیت دزدی و غارتگری است؛ که گه گاه ممکن است بر نظام و حاکمیت نسبی شرعی و قانونی کشوری؛ قسماً یا کلاً با نیروی جنگ و اسلحه غلبه یابند.

مسلماً زعمای امارت اسلامی درین متن حاوی احکام اجرایی؛ اصطلاح فقهی «بغات» را به خاطر قلمفرسایی و ملاحظات ادبی نیاورده اند بلکه هدف شان این است که خصوصاً جریانات نازل شده با «بی 52» های امریکایی و اشغال افغانستان توسط ناتو - صرف نظر از بهانه های آن - شرعاً همان غلبه یافتن قهری اهل بغی و گروپ های «بغات» خارجی و داخلی بر نظام و سیستم «اهل عدل» در افغانستان بوده است.

با اینکه دنیای بشری چیزی مطلق و ایده آل قالبی در هیچ کجا نداشته و ندارد و تقسیم قضایا و وقایع به تنها «سیاه و سفید» کار کودکانه میباشد؛ معهذا در انبوه حقایق و وقایع تجربه شده و صادر گشته از آنانیکه «بغات» خوانده شده اند؛ میتوان حد و مرز مصداق های این مفهوم را دریافت و به قضاوت گذاشت.

چنین کاری عظیم در عرصه های به ظاهر فرا قضایی توسط محققان، مورخان، رویداد نگاران و ... تا کنون بسی انجام گرفته و در آینده هم فراوان انجام خواهد شد. تازه هنوز نسل هایی که کارنامه های مورد نظر را با چشم دیده و ضربات و اثرات آنها را در گوشت و پوست خویش احساس نموده اند؛ بیش از 99 درصد زنده و حی و حاضر هستند و شاهد و گواه!!

اینجا فقط و فقط منظور بازخوانی یک تجربه حقوقی و قضایی تحمیل شده بر اینجانب؛ نه فقط در دو دهه رژیم گذشته؛ بلکه در مدتی بلند تر از آن است.

خاطرات عینی و ملموس و مستند سیستماتیک این تجربه سراپا؛ جز با مفهوم «بغات» و «قضات بغات» نمی خواند و توضیح داده شده نمیتواند. صرف نظر از خوش آیند و بد آیند این و آن؛ این تجربه - مشت نمونه خروار - جایگاه سمبولیک و مثالی بلند بالایی دارد.

مطمئنیم که عزیزان خواننده به ویژه اهل معرفت و وجدان حقوقی و قضایی؛ با اندک توجه و تأمل به این دریافت واصل میگردند!

**درین مطلب این مندرجات را داخل فایل PDF خواهید خواند:**

**نتیجه و نظریه کمیسیون جعل و تزویر ریاست اداره هفت بابت اپارتمان**

**25 بلاک 157 مکرویان سوم**

**پاورقی های روشنگر**

1- کمسین بررسی جعل و تزویر یعنی چی؟

نشاندن خیال به جای واقعیت - خیال مالکیت و میراث

2- فوت مالک؟ (مستأجر که مالک خوانده شده و آپارتمان اجاره ای اش به نام میراث تقسیم و ترکه میشود؟!)

سالها بعد از فوت «مالک» جعلی؛ مالک فقط دولت بود!

«ورثه» نتیجه جعل «مالک» بوده مانند آن؛ مردود است!

3 - سببایدی چیست و چرا به معنی فروش قطعی آپارتمان (به تملیک امتیازی داده شده) است؟

سال 1371 هـ ش و هنگامه فروش آپارتمانها (در کابل)

4- جنرال قسیم جنگلباغ وارد می شود:

5 - جعل و تزویر قاضی عبدالصبور رئیس محکمه ناحیه نهم (شهر کابل)

قرار نظارتی کمیته 6 خاړنوالی ولایت کابل

محمد عظیم رهنما زیر فشار ها جان داده بود:

محمد یونس قانونی و فرستادن «پُشت نخود سیاه»

خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا

پیشاپیش عرض شود که در حال حاضر همچو موارد در نوشتار و خوانش میتواند کسالت آور باشد؛ بدینجهت سعی بر این است که مطالب حتی المقدور به گونه ابتکاری و جالب عرضه گردد. لذا بدون مقدمه و تسلسل خسته کن موضوع؛ توجه فرمائید به این سند گویا:

\* \* \*

نتیجه و نظریه کمسیون جعل و تزویر ریاست اداره هفت  
بابت آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم

ریاست محترم حقوق ولایت کابل تعداد 39 ورق اوراق مربوط به آپارتمان نمبر 25 بلاک 157 مکرویان سوم را ذریعه مکتوب نمبر (466) مورخ 1422/5/17 خویش غرض بررسی به این اداره گسیل داشته که قید وارده نمبر (431) 1422/5/18 کمسیون بررسی جعل و تزویر [1] گردیده است.



## خلاصه موضوع:

اسامی محمد عالم ولد محمد قاسم در ورقه عرض که به مقام وزارت عدلیه [به زعامت مولوی نورالدین ترابی] تقدیم داشته است؛ متذکر شده که در برج عقرب سال 1371 من شکار رهنمائی گردیدیم که فروش اپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم را دام ساخته و معادل سه هزار دالر مرا اخذ و سر انجام دعوی فرساینده را بر من تحمیل کردند. مدتی نسبت مشکلات فامیلی و شدت جنگها مهاجر بودم بالاخره با ورود طلبای کرام و استقرار امارت اسلامی و بااستماع صدور قرار (279) 1421/8/24 شورای عالی قضاء مبنی بر بدوران افتادن دعاوی فی مابین اشخاص در مورد اپارتمانها؛ به مقامات محترم ذیصلاح عارض؛ قسمتی از دوسیه نسبتی را که از دستبرد مدعی علیهم بجا مانده بود [یافتیم] موضوع دوسیه و ادعای من عرض بیش ازینکه مسئله حقوقی باشد دارای ماهیت جعل و تزویر توام با تهدید و تخویف است.

- من عارض؛ اپارتمان مذکور را به اساس اصرار رهنمای معاملات افغان و رضایت کامل و حسن نیت برویت سند ده فیصد - سند ملکیت - وکالت خط نمبر (105) بر (1195) مورخ 1367/11/9 از محترمه شاه جهان نامه وکیل ورثه مرحوم سلطان محمد در بار اول مبلغ 70 لک افغانی و در مرحله دوم مبلغ 80 لک افغانی به بیع بات قطعی خریداری نموده ام. بعد از طی مدت زمانی مسامات مذکوره از عمل فروش بهانه جویی و [موضوع] منجر به دعوی مدعی و مدعی علیه قرار گرفته است.

- قسمیکه در لایبلی تحقیقات و بررسی موضوع آن معلوم گردید؛ اپارتمان مذکور به اساس تحریری ریاست حفظ و مراقبت مکرویانها - اپارتمان 25 بلاک 157 و دارای 3 اطاق بوده قرار مکتوب (6079) بر (1573) مورخ 1364/11/5 (هش) باسم سلطان محمد ولد نیاز محمد درپور شورای وزیران دولت وقت [به کرایه امتیازی] توزیع گردیده؛ در باب تحویل پول ده فیصد اپارتمان باید متذکر شد که قرار وثیقه وراثت خط نمبر (105) 1367/8/16 محکمه ناحیه نهم شهر کابل تاریخ فوت مالک؛ [2] اپارتمان 1367/6/20 تذکر داده شده است. بااساس حصر وراثت خط شرعی نمبر فوق؛ محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور خانم مرحوم سلطان محمد بحیث وصی بوده موصوفه طی در خواست جداگانه که دارای ثبت (2545) 1367/8/22 میباشد عارض و خواهش تحویل پول ده فیصد پیش پرداخت اپارتمان متذکره را نموده است.

بعد از طی مراحل اصولی آن از طرف مسولین وقت؛ پول قیمت ده فیصد سنجش و قرار تعرفه خط نمبر (2261) 1367/8/23 باسم ورثه سلطان محمد ولد نیاز محمد توزیع گردیده که قرار آویز نمبر (75) 1367/8/30 باسم ورثه تحویل شده؛ البته در آویز نمبر فوق بانک از ورثه ذکر نکرده صرف اسم و ولد مالک را تذکر داده؛ این بدان معنی نیست که پول ده فیصد از طرف مالک تحویل شده باشد نه از طرف ورثه؛ و تاریخ وثیقه حصر وراثت خط 1367/8/16 میباشد.

همچنان باید متذکر شد که [برای] فروش قطعی اپارتمان بااساس وثیقه شرعی نمبر (161) 71/11/21 محکمه ناحیه نهم شهر کابل باز هم از طرف تمام ورثه کبار و صغار مرحوم؛ شاه جهان نامه خانم مرحوم سلطان محمد به حیث وصی و وکیل خرید و فروش قطعی تعیین شده که به اساس وثیقه خط نمبر فوق تحویلی پول سببایدی (3) به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است. همچنین آمریت مخزن محاکم ولایت کابل نیز از صورت ثبت محفوظ قضایی وثیقه نمبر (2441) و نمبر (105) تصدیق نموده است.

## نظریه:

1- در مرحله اول سال 1371 فروش اپارتمان مذکور به اساس حسن نیت و برویت اسناد شرعی و قانونی نمبر فوق توافق و معامله صورت گرفته است که بعداً مسامات شاه جهان نامه به اخذ قبالة شرعی (2441) 1371/10/5 و متعاقباً تجویز خط شرعی نمبر (161) 1371/11/21 که در آن به صراحت تام ذکر شده که شاه جهان نامه صلاحیت فروش و تحویل پول سهم صغار را به بانک عهده دار میباشد؛ موضوع دوران قبالة دومی نیز توسط رهنمای معاملات در جریان بوده و در این مرحله از یکطرف شدت جنگ در شهر کابل [پیش می آید] و از جانب دیگر قیمت اسعار روز تا روز بالا میروید.

شاه جهان نامه از خاطر گریز از معاملات فوق الذکر و فریب دادن محمد عالم نام تحت بهانه های مختلف میخواد که قوانین را زیر پا و معضله ایجاد نماید . چنانچه مداخله قوماندانان جهادی وقت؛ قسیم [جنگل باغ 4] و حکیم اله نامان در موضوع فروش اپارتمان مذکور و دعوی گواه حقیقت [تزویر و بالاتر از آن تهدید و تخویف] بوده است.

2 - تحویل پول سبسادی، اخذ قبالة شرعی اول از دولت وقت و همزمان ترتیب تجویز خط شرعی نمبر فوق بابت فروش اپارتمان مذکور از جانب مسمات شاه جهان نامه وکیل ورثه سلطان محمد عنوانی محمد عالم نام؛ خود بخود نشاندهنده حقیقت و واقعیت [بیع قطعی و تکمیل شرایط و مراحل آن] بوده است. فرزند کبیرش شاه محمود نام از ابتدای معاملات و اخذ پول بیع خاک اپارتمان مذکور توسط آن [شریک معامله بوده] و همچنان موصوف در تجویز خط شرعی جهت فروش اپارتمان نیز منحیث شاهد شصت و امضا نموده است. قرار معلوم نامبرده از مرحله اول دعوی [در] سال روان خود را مخفی نموده و به هیچ مراجع رسمی جهت بررسی حاضر نشده است. اکنون مسمات شاه جهان نامه در اظهاراتش میگوید که تجویز خط توسط رهنما و محمد عالم و فرزند شاه محمود تهیه شده است گویا من خبر ندارم در حالیکه فوتو و نمبر تذکره اش و شصت مذکور در تجویز خط وجود دارد و حتی در سند سته رهنمای معاملات نیز شصت وی گذاشته شده است. لذا این هم ثابت کننده جعل و تزویر است.

3 - همچنان اجراءات محکمه ابتدائیه ناحیه نهم باساس اقدام مسمات شاه جهان و شاه محمود نام فرزندش: در تجویز خط شرعی نمبر (161) 1371/11/21 [صادرده همین محکمه] به شاه جهان نامه حق صلاحیت فروش قطعی ورثه مرحوم سلطان محمد برای موصوفه تفویض شده؛ [ولی] بعداً به اساس قرار قضایی نمبر (13) 1372/8/6؛ [توسط عین قاضی]؛ محکمه ناحیه نهم مبنی بر عدم سمع دعوی [5] قرار میدهد که در نتیجه؛ این دو تصمیم متضاد از طرف محکمه مربوطه در مورد صلاحیت فروش و عدم فروش اپارتمان مذکور نیز گواه حقیقت [جعل و تزویر] میباشد. تجویز خط شرعی نمبر (161- 2708) 1371/11/21 در مخزن محکمه وثایق دارای ثبت محفوظ نبوده است [6] و عمل جعل و تزویر را ثابت میسازد.

فلهذا موضوع غرض بررسی و تحقیقات بیشتر بشما ارجاع شد . در مورد چطوریکه لازم دانند اجراءات نمایند.

والسلام  
(امضای رئیس اداره هفت)

(امضای عضو 1 کمیسیون) (امضای عضو 2 کمیسیون) (امضای عضو 3 کمیسیون)

\* \* \*

## پاورقی های روشنگر

با خوانش این سند؛ دست کم این صغرا و کبرا که مسأله بر سر چیست؛ منتقی گردیده خواننده محترم عمومیات دعوایی برسر یک اپارتمان مکرویان سوم کابل را دریافته است. درین متن کلمات داخل [] ها از طرف من افزوده شده تا گویش کمتر رسای محرر سند؛ بدون اینکه چیزی را منحرف کند؛ به خواننده واضحتر گردد. پاورقی های این سند که حسب ایجاب تحلیل و تحقیق و توضیح؛ تدوین میگردد؛ روشنگر جالب موضوعات فراوان مربوط به نفس امر است و نیاز به پراختن گونه های دیگر در زمینه را مرفوع میگردداند. توجه فرمایید:

### 1 - کمیسیون بررسی جعل و تزویر:

و اما چرا کمیسیون جعل و تزویر؟!

به ویژه؛ وقتی سخن از «بغات و قاضی های بغات» است، ایشان اغلب؛ باطل را به جای حق می نشانند و ظلم را به جای عدل. ولی از آنجا که تلبیس «عادل و خادم قانون و شرع» دارند؛ ناگزیر باید گویا مدلل و مستند و منطقی و مردم پسند؛ ادا در آورند. اینجاست که در اسناد و شواهد و قراین و گزاره های منطقی؛ جعل و تزویر نموده با مغالطه های عجیب و فریبده؛ حکم و تحکم می نمایند.

به نظر میرسد کارگزاران آنزمان امارت اسلامی با وقوف به این شعبده بازی های «بغات» درون و بیرون دستگاه های قضایی؛ مخصوصاً در رابطه به اپارتمان های مکروبیانها تدابیری گرفته بودند که یکی عبارت بود از همین تدویر کمسیون ذیصلاح بررسی «جعل و تزویر»؛ و برای قدرتمندی کاملتر در زمانش آنرا تحت ریاست ارگان امنیت ملی یعنی اداره هفت واقع ساحه مکروبیانها قرار داده بودند؛ تا اقلأ بخش بیشتر کلافه ساخته شده دعاوی مربوط را که پس از مدت مدید ملتوی ماندن؛ با اعلام شورای عالی قضا به دوران انداخته بودند؛ تحقیق و سره نماید.

## نشاندن خیال به جای واقعیت: خیال مالکیت و میراث!

### 2 - فوت مالک؟

اینجا استعمال کلمه «مالک» از طرف اداره تدویر و مراقبت مکروبیانها فوق العاده گمراه کننده بوده؛ بیانگر ذهنیتی جعل کارانه و تزویر بنیاد است و در ادامه؛ اصلاً منجر به فجایع یا توجیه فجایع میگردد. متأسفانه اینکه چنین تلقی و تبیین از کجا شده و چطور بر آنها تحمیل گردیده برای من مکشوف نیست!

آنکه در اینجا با مغالطه «مالک»؛ مورد اشاره است؛ سلطان محمد در یور شورای وزیران وقت میباید که همین آپارتمان 25 بلاک 157 را از دولت؛ به کرایه امتیازی گرفته بوده است. موصوف به تاریخ 1367/6/20 در حالی از دنیا رفته که مستاجر آپارتمان بوده نه مالک آن؛ و مالکیت آپارتمان حتی 4 سال ونیم پس از مرگ وی؛ (تا قبالة شرعی 1371/10/5 (2441)) به دولت تعلق داشته است. لهدا نه شرعا و نه قانوناً سلطان محمد در زندگی؛ هرگز مالک این آپارتمان نبوده است.

هكذا چون در شریعت و قوانین مدنی؛ هیچ امکانی هم وجود ندارد که توسط شخص حقیقی یا حقوقی ای؛ مالکیت؛ به مُرده تقویض، منتقل یا هبه گردد؛ مرحوم سلطان محمد؛ پس از مرگ نیز نمی تواند مالک شود؛ لذا مالک خواندن عمدی و بیباکانه سلطان محمد (احتمال دیگر بعدتر بررسی میشود)؛ نقطه آغاز همه جعل ها و تزویر های بعدی و از همه مهمتر اساس میراث سلطان محمد دانستن آپارتمان 25 بلاک 157؛ به ورثه اش میباید. جعل در جعل!!

چنانکه صد ها و شاید هزار ها خانه و اپارتمان و باغ و زمین دولتی - و حتی شخصی و شرکتی - بوده و هست که نزد کسان به کرایه عادی یا امتیازی قرار داشته با فامیل های خویش اعم از صغیر و کبیر در آنها زندگی و کار و تولید می نموده اند و مینمایند؛ ولی با وفات کسان مستاجر؛ لزوماً آنها میراث متوفی ها به صغیر و کبیر بازمانده؛ شمرده نشده است و نمی شود.

از آنجا که با وقوع فوت؛ اهلیت شرعی و مدنی انسان خاتمه می یابد و دیگر طرف ذیصلاح قرار داد کرایه و اجاره نیست؛ طرف زنده ی چنین قرار داد خاتمه یافته؛ متشبت به اقدامات لازم میگردد که در شرع و قوانین مدنی کمابیش تدوین و پیشبینی هم شده است.

مشخص در مورد منازل مسکونی دولتی طرف اسکان فامیل ها؛ با مراعات مراتب رأفت و روا داری؛ مطابق روح مقرره های مربوط؛ به مجرد وفات مستاجر؛ بازماندگانش مجبور به اخراج از مسکن نمیشوند و حتی الامکان اگر بازماندگان بتوانند؛ طبق شرایط و اجاره بهای مقرر با متوفی؛ عمل کنند؛ مجاز اند؛ طی مدتی به سکونت در آنها ادامه دهند.

البته طی این مدت طرفین؛ به چاره سنجی ها و تدابیر مربوط به خود؛ می پردازند که به هر حال دیر یا زود به قرار داد های جدید - سوای قرار و مدار با فوت شدگان - می انجامد.

اصل مهمی که از استدلال بالا در می یابیم این است که متأسفانه مرحوم سلطان محمد؛ به هیچ وجه من الوجوه **مالک** آپارتمان نبوده تا آنرا به بازماندگانش به ارث گذاشته باشد. لذا همه آنچه که به نام سلطان محمد **مالک**، **میراث** سلطان محمد، **ملکیت میراثی ورثه** و غیره دوخته و بافته شده است؛ مصادیق شنیعی از جعل و تزویر است.

اما اینکه دولت؛ آپارتمان را در حالی به کرایه امتیازی به او داده بوده که تحت شرایطی می توانسته است تقاضای خریداری آنرا به اقساط طویل المدت نیز نماید و در همین آپارتمان فوت نموده صغیر و کبیری از خود به جا گذاشته است؛ آیا این واقعیت میتواند امتیازی به بازماندگانش شمرده شود؟! صرف نظر از احساسات و عواطف؛ متأسفانه شرعا و عرفاً هیچ امتیازی ویژه نمیتواند در میان باشد. بحث سلطان محمد مرحوم با مرگ بهنگام یا نابهنگام او خاتمه یافته است!

در قرار داد ها منجمله اجاره ها نزد شرع و قانون؛ همیشه دو جهت به یکسان مدنظر گرفته میشود: جهت سود آوری و جهت زیانمندی.

لذا شرع و قانون؛ بازماندگان مستأجر از دنیا رفته را مخیر کرده است که هرگاه توانایی پرداخت اجاره بها و ایفای دیگر مسئولیت ها را در خود ببینند میتوانند مدتی کماکان از "عین" اجاره ای استفاده نمایند ولی اگر این توانایی را در خود نبینند فردای وفات مستأجر؛ میتواند "عین اجاره ای" را ترک و تسلیم نموده خویشان را از تکالیف و مسئولیت های آن آزاد سازند.

تا اینجا این نتیجه مسلم است که مرحوم سلطان محمد ملکیتی به نام آپارتمان نداشته است تا میراث گذاشته باشد لذا نه تنها بحث صغیر و کبیر که اصلاً بحث **ورثه** در میان نیست.

ورثه تنها در مورد معاشات و تقاعد و داشته های شرعی ماترک دیگر او میتواند معنی داشته باشد. لذا اینکه دو ماه و چند روز پس از فوت سلطان محمد؛ **وثیقه وراثت خط نمبر (105) 1367/8/16** ترتیب میشود بایستی مربوط به این موارد اخیر الذکر باشد نه مربوط به اخذ و قبض و ترکه آپارتمان **ملکیت غیر و اجاره ای**.

در مقرره های «طرز توزیع و فروش آپارتمان های دولتی و نمرات زمین..» قبل از همه مفاهیم «توزیع و فروش» شرح داده شده؛ اولی که اینجا مورد بحث است:

**« توزیع: به اختیار قرار دادن آپارتمان های دولتی به مستحق بعد از تثبیت استحقاق.»**  
و تمام سخن مدنظر ما هم این است که:

**آپارتمان «قرار مکتوب ...1364/11(هـ ش) با اسم سلطان محمد ولد نیاز محمد دریور شورای وزیران دولت وقت [به کرایه امتیازی] توزیع گردیده؛»**

آری؛ **توزیع** گردیده! جایزه و بخشش داده نشده هبه نگردیده و با چیزی مانند معاش و حق دیگر مبادله نگشته است که افاده و اطلاق **ملکیت** کند.

درین مقررات مانند سایر منابع شرعی و قانونی؛ حالت مرگ مستحق هم پیشبینی شده است:

منجمله گفته شده که در صورت مرگ شخص مستحق شناخته شده؛ استحقاق او(اینجا: کرایه امتیازی و اذن تقاضای خریداری به اقساط)؛ به بازماندگانش شامل همسر، پسر، دختر، پدر، مادر انتقال میکند؛ مشروط بر اینکه آنان شرایط مندرج مقررات در مورد **استحقاق** را داشته باشند.

از فحوای احکام چنین بر می آید که مراد از بازماندگان هر یک از افراد آنهاست نه جمع و مجموعه آنها و با اجرای مجدد تثبیت عدم موارد خلاف استحقاق؛ فرد مورد نظر به تنهایی ولی حسب قُرعهِ نزدیکی قرابت با متوفی؛ اولیت خواهد داشت.

بنابر این نصوص؛ با وقوع فوت سلطان محمد؛ بازماندگانش؛ **استحقاق** او یعنی استفاده به کرایه امتیازی و تقاضای خریداری آپارتمان 25 بلاک 157 به اقساط! را میتوانند دریافت کنند؛ ولی مشروط بر اینکه آنچه را که ضوابط عام استحقاق است؛ دارا باشند. منجمله باشند شهر کابل بوده و درین شهر ملکیت رهایشی دیگر نداشته باشند. بدینگونه انتقال **استحقاق**؛ امر بالقوه و مقید به شرط است؛ مثلاً هرگاه خانم سلطان محمد؛ که بالقوه مستحق نخست استحقاق همسرش هست؛ در شهر کابل مالک جایداد نشیمن باشد؛ انتقال استحقاق شوهرش به او منتفی است و آپارتمان از نزد وی مسترد میگردد. میدانیم که انتقال **میراث**؛ برعکس بوده اینگونه قید و شرط ندارد.

## سالها بعد از مرگ «مالک» جعلی؛ ملکیت؛ متعلق به دولت است!

اینجا در مطلوب ترین حالت پیشبینی شده در قانون؛ شاه جهان خانم سلطان محمد مانعی برای دریافت استحقاق همسر متوفی اش نداشته است و لهذا استحقاق یعنی به کرایه امتیازی نگهداشتن آپارتمان را حاصل کرده است. به عبارت دیگر اینک شاه جهان طرف اجاره گیرنده در برابر دولت منحیث طرف اجاره دهنده؛ واقع گردیده؛ و قرار داد اجاره با یک طرف زنده دارای اهلیت حقوقی تجدید شده است. شاه جهان؛ 5 ماه و 22 روز دیگر تا دریافت سند ملکیت موقت نمبر 2297 مورخ 1367/12/8 نیز مستاجر آپارتمان متذکره بوده است و نه نامزد ملکیت آن به اقساط!

چنانکه در مورد سلطان محمد مستاجر؛ نمیتوانست **میراث** موضوعیت داشته باشد؛ شاه جهان مستاجر دومی نیز نمیتواند در مدت زمان به اجازه داشتن آپارتمان اهل ارث و **میراث** باشد. ولی پس از بدست آوردن سند ملکیت موقت چطور؟

درین حالت نیز حکم شرع و قانون روشن است؛ دارنده سند ملکیت موقت که پرداخت نود فیصد قیمت امتیازی دولت را حتی ممکن است تا 40 سال دیگر تکمیل نماید؛ درین بازه زمانی؛ تنها **مالک منافع** آپارتمان شناخته میشود و نه **مالک رقبه** آن؛ که عبارت است از اصل و اساس مالکیت!

به تصریحات موکد مقررده ها و قوانین مربوط که طبعاً منبعث از شرع و یا در راستای آن است؛ چنانکه فوقاً نیز یاد دهانی کردیم تا زمان مطمح نظر؛ مالکیت آپارتمان متعلق به دولت بوده و با تکمیل جمیع شرایط؛ طی تشریفات معین با تعاطی قبالة شرعی؛ ملکیت امتیازی به مستحق تفویض میگردد.

ملکیت امتیازی عمدتاً بدین معنی است که آپارتمان فقط مختص به شخص مستحق شناخته شده و منحصر به استفاده او میباشد. لذا او مجاز نیست که آپارتمان را در بازار آزاد به فروش رساند. در صورت اصرار بر فروش و مورد قبول افتادن دلایل وی برای دولت؛ دیگر از ردیف مستحقان بیرون میگردد و پیامدش این است که باید با تحویل بخش سببایدی شده دولتی؛ قیمت تمام شد آپارتمان برای دولت را جبران نماید و نیز خریدار بالفعل و عینی را به مرجع ذیصلاح معرفی کند.

مقررات مربوط تصریح کرده است که ملکیت آپارتمان های دولتی نه تنها در حالت کرایه امتیازی بلکه در حالت «فروش مشروط» با تحویلی ده فیصد پیش پرداخت هم تا زمان تحویلی آخرین قسط و اجرای سند ملکیت (قباله) به دولت تعلق دارد. به عبارت دیگر در حالت **فروش مشروط** دولت به مستحق هم؛ تا تسویه قسط نهایی؛ (در 40 و 45 سال یا کمتر) شخص؛ **مالک منفعت** آن شمرده میشود نه **مالک رقبه** آن!

لهذا ولو که در این بازه زمانی هم شخص دارای سند ملکیت موقت و دارای سابقه کم و بیش تحویلی اقساط فوت کند؛ چون اصل مالکیت هنوز به دولت تعلق دارد؛ موضوع **میراث** مطرح شده نمیتواند. فقط **استحقاق** میتواند مطرح باشد که به ترتیب متذکره در بالا؛ انتقال میکند. البته شخص بعدی دریافت کننده استحقاق هم؛ تا تحویلی کامل اقساط و دریافت قبالة شرعی از دولت؛ مالک اصل ((رقبه)) آپارتمان نبوده و در صورت فوت؛ میراث در مورد او نیز طرح شده نمیتواند و فقط استحقاق به فرد واجد شرایط و بالغ و عاقل و دارای اهلیت شرعی دیگر منتقل میگردد. لهذا مانند آفتاب روشن است که شخص مستحق آپارتمان امتیازی تنها پس از دریافت قبالة از دولت؛ مالک آپارتمان (آنهم مشروط به انتفاع خودش) میگردد. اگر وی پس از دریافت قبالة از دولت؛ فوت نماید؛ بازماندگانش؛ آپارتمان را میراث می برند اما (مشروط به انتفاع خودشان).

## «ورثه» نتیجه همان جعل «مالک» بوده مانند آن؛ مردود است!

ولی چنانکه می بینیم بغات «شریعت» سر گردنه؛ چهار سال و چهار ماه و 25 روز قبل از قبالة شرعی 2461 – 1371/10/5 به صغیر و کبیر سلطان محمد مُرده؛ از کیسه خلیفه میراث بخشیده و برعکس؛ من - ارزانی کننده همه جانبه این قبالة ملکیت به ایشان را - با ردیالنه ترین و ددمنشانه ترین دسیسه ها و اعمال؛ ده ها سال سرگردان و پریشان و اهانت و خساره مند گردانیده اند.

اینجا به یک پرسش دگر که حتماً در ذهن خواننده هشیار پیدا شده است و میشود؛ بایستی پاسخ دهم. نظر به آنچه تا کنون تحلیل و تدقیق و توضیح کرده آمدیم؛ تنها شاه جهان بشخصه یعنی نه به عنوان وصی و وکیل «ورثه» که معنا و مصداق عینی و قانونی نداشته است و ندارد؛ بلکه به حیث شخص اول که استحقاق امتیازی مرحوم سلطان محمد را دریافت کرده است؛ طرف واقعی معامله پیش فروش آپارتمان بوده و قبالة نمبر 2461 نیز تنها به نام او درست است و توسط قوانین و شرع راستین حنفی تأیید میگردد.

مگر من نیز چه به طریق سینه رهنما و چه به صورت های دیگر دادخواهی و طرح دعوی؛ همان ورثه و شاه جهان به حیث وصی و وکیل آنها را در نظر داشته خلاصه همین آپارتمان را من حیث مال میراثی؛ عقد بیع و خریداری نموده و بالاخره کسب قبالة 2461 به این ورثه جعلی را میسر گردانیده ام؟ نه تنها من؛ سی سال پیش حتی شمه ای از دانش و تجربه ها و آزموده های کنونی را نداشتم بلکه در موضوع خرید آپارتمان در شرایط و اوضاع و احوالی که تعریف کردم دانش و قضاوت من اصل نبود و نمی توانست اصل باشد.

کسی سر راهم سبز شده میگفت: آپارتمان می فروشم که سند ملکیت ده فیصد دارد و من هم قرار وثیقه شرعی صادره محکمه؛ وصی و وکیل اولاد شوهر متوفایم میباشم. البته که کس وثیقه مورد ادعا و سند ملکیت موقت را حتی باری هم به من نشان نداده پیوسته طفره میرفت تا آنکه مرجع قانونی تدویر و مراقبت مکرویانها؛ بر اساس آنچه او ادعا داشت؛ حاضر به تحویل گیری تمامی اقساط آپارتمان شد و محکمه ذیربط آماده اجرای قبالة شرعی از نام وکیل دولت به وی و موصی لهم!... او گردید. درین حال؛ با اینکه رهنمای معاملات موثید این «مالک و وارث» و «ورثه» و وصایت و صلاحیت بود و اینک اداره معتبر تدویر و مراقبت و نیز محکمه مربوط! اجراءات فیصله کن درین روال انجام میدادند؛ نه تنها من بلکه هر آن کس که می بود؛ دیگر دغدغه ای از ناحیه غل و غشی نمی توانست داشته باشد.

وانگهی من یک آپارتمان می خریدم برای کدام پایان نامه دکتورا یا تألیف کدام کتاب در مورد چون و چند و ظاهر و باطن و حرف و عمل «شریعت» ها و قوانین یا مدعیان و گردانندگان آنها؛ پژوهش و تحقیق که نمیکردم. تمام این پروسه؛ موضوع 15 – 20 روز بود!

باز اصلاً و ابداً حتی در خواب هم نمی دیدم که آنسوی این ظواهر؛ من با قوماندانان بغات و قاضیان بغات یعنی به سخن غربی ها با یک «دیپ سنتیت» مخوف و جاهل و بیرحم دارای کلچر و معنویات و اخلاقیات رهنزی سرگردنه؛ طرف استم؛ و آنان حتی سی سال مرا «به کاسه سر آب خواهند داد».

خوشبختانه به مجردیکه بو بردم «کاسه ها زیر نیم کاسه است»؛ با پولی که نزد من مانده بود؛ یک آپارتمان دو اتاقه در بلاک 8 همان مکرویان به نرخ 43 لک افغانی خریداری کرده و در فاصله معمول حدود 15 روز در قید قبالة شرعی مالک شدم. نیز برای مقایسه لازم به عرض میدانم که این آپارتمان دو اتاقه را شش هفت سال بعد بنابر مجبوریت هایی؛ به قیمت 60 هزار دالر امریکایی به فروش رسانیدم. و با بیست هزار دالر آن در «تهیه مسکن» کابل؛ برایم آپارتمان قسطی بزرگتر پیش خرید نمودم که.....(شاید کافی باشد!)

## 3 – سببایدی چیست و چرا؛ به معنای فروش قطعی آپارتمان است؟

بر علاوه؛ **مالک شدگان** «آپارتمان های رهايشی دولتی» پس از اخذ قبالة هم نمیتوانند - چه بصورت اولی و چه به صورت میراث - آنها را به فروش رسانند مگر اینکه مبالغی را که دولت برای خود آنها از سرجمع قیمت تمام شد انجیرى؛ سبسایدی کرده است؛ جبران کنند و تحویل دولت نمایند.

حسب مقررہ های مربوط؛ سبسایدی عبارت است از تفاوت قیمت فروش مشروط و امتیازی دولت (جهت دستگیری از مستحق) و قیمت تمام شد اعمار آپارتمان (برای دولت).

از این رو؛ وقتی چنین مالک شده آپارتمان؛ اقدام به فروش آن در بازار میکند؛ حیثیت مستحق (قابل معاونت از طرف دولت) را از دست میدهد؛ دیگر باید قیمت تمام شد را کاملاً جبران نماید و این عبارت است از اعاده سهم باقیمانده دولت در آپارتمان یعنی مبالغ قبلاً سبسایدی شده.

اعاده سبسایدی تنها در پی اقدام به فروش آپارتمان به یک خریدار واقعی یا به سخن رساتر: انتقال مالکیت آن به چنین خریدار؛ معنا و مورد دارد و دارای ضوابط و شرایط ویژه است. بالفرض؛ تقاضای تحویلی سبسایدی برای فروش احتمالی آن در آینده ها و به خریدار ناموجود و نامشخص؛ مطلقاً قابل سمع و پذیرش نبوده و نمیباشد!

اینجاست که تذکر چار و ناچار اداره تدویر و مراقبت مکروریانها به طور مستند و مسجل؛ اتمام حجت در مورد فروخته شدن قطعی و انتقال مالکیت آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم به اینجانب محمد عالم؛ میباشد که تنها قاضی های بغات و قوماندانان بغات ممکن بوده و هست این آفتاب را به دو انگشت پنهان نمایند!

**«...[برای] فروش قطعی آپارتمان بااساس وثیقه شرعی نمبر (161) 71/11/21 محکمه ناحیه نهم شهر کابل بازهم از طرف تمام ورثه کبار و صغار مرحوم؛ شاه جهان نامه خانم مرحوم سلطان محمد به حیث وصی و وکیل خرید و فروش قطعی تعیین شده که به اساس وثیقه خط نمبر فوق تحویلی پول سبسایدی به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است.»**

صبر داشته باشید که دیگر داستان؛ جالبتر و جالبترین میشود:

موضوع تذکر و تکرار این وثیقه و آن وثیقه وصایت و وکالت از صغار و کبار که متأسفانه برای خواننده گیچ کننده میباشد و تا پایان دست از یخن بر نمیدارد؛ ناشی از همان آبر جعل و آبر تزویر اولی است که در پاراگراف های پیشتر همین جوابیه و گزارش اداره تدویر و مراقبت مکروریانها؛ دیدیم و مورد تأمل قرار دادیم که ضد شریعت اسلامی و قانون مدنی و تنها بر وفق «شریعت» و قانون سرگردنه است!

با حذف مغالطات جعلی و تزویری؛ جمله بیانگر حقیقت اینجا صرف همین است که به درخواست شاه جهان «...[برای] فروش قطعی آپارتمان؛ تحویلی پول سبسایدی به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است.»

## سال 1371 و هنگامه فروش آپارتمان ها

در سال 1371 (ه ش) من؛ پیرامون آنچه در بالا عرض شد؛ دانش و تجربه ای نداشتم؛ بر علاوه این سال نه تنها غیر عادی که توفانی و فوق العاده خونین بود.

از همان ابتدای سال؛ مردم کابل و خاصه باشندگان مکروریانها و «آپارتمان های رهايشی دولتی» در کل؛ امنیت فیزیکی و مالی و روانی خویش را از دست داده بودند؛ با شایعات سقوط دولت برحال و آمد آمد تنظیم های «مجاهدین» متعدد از پاکستان و ایران... شماری راه ترک کشور و شماری بیشتر راه ولایات و قصبات را در پیش گرفته بودند. اکثر ا بی محابا دار و ندار خود را لیلام میکردند و جز تک و توک جلاب «مالی مُرده»؛ خریداری حتی به یکدهم قیمت واقعی وجود نداشت. بعد تر شماری جلابان پاکستانی پیدا شدند. آنان به هر دلیلی که بود پول بهتری میدادند و کاروان کاروان اموال را جمع آوری و به بیرون مرز ها میفرستادند.

با وقوع دگرگونی 8 ثور 1371 این پروسه بیشتر شدت یافت و با تشدید درگیری های تنظیم ها و «جنگ های کابل» حالاتی پیدا کرد که اینجا توصیفش ممکن نیست.

درین میان آپارتمان ها و خیلی دیگر از خانه ها و منازل هم لیلام بودند بخصوص آپارتمان هاییکه ماموران دولتی و کارگران موسسات به کرایه امتیازی و اندکی هم با پیش پرداخت ده فیصدی در آنها سکونت داشتند.

قوماندانان، مقام داران و زور مندان نو به دوران رسیده و کسان وابسته آنها به شدت در پی تصرف و تملک این جایاد ها بودند و به بهانه های خر رنگ کن؛ نه فقط منازل بیصاحب مانده را غصب و با قباله های جعلی و تزویری به مالکیت خود در می آوردند بلکه آپارتمان های کرایه امتیازی و حتی خریداری شده با پیش پرداخت و اقساط را هم چنگ می انداختند و بسیاری "جُل و پوستک" باشندگان بیکیس و بی پناه باقیمانده زیر راکت باران ها را؛ به بیرون پرت کرده طی چشم به هم زدنی قباله ها و اسناد تصرف مالکانه آنها را فراهم می نمودند!

بدینگونه تمامی باشندگانِ چنین بیچاره؛ در وحشت بودند و خود را به آب و آتش میزدند تا آدم کمی با بضاعت گیر بیاورند که در بدل عقد بیع عرفی و دارالوکاله ای؛ به آنان آنقدر پول بدهد که صرف پیش پرداخت و تحویلی یکدم اقساط قیمت دولتی آپارتمان مربوط کنند؛ تا نه تنها آپارتمان استحقاقی و امتیازی را به مفت از دست نداده؛ بلکه در آخر کار حین ترتیب و تکمیل «قباله فروش» مبالغی هم از رهگذر آن کمایی کرده باشند. ناگفته نماند که علاوه بر کساد عمومی بازار اموال خانه و منزل، در شش ماه نخست «حکومت مجاهدین» قیمت پول افغانی در برابر اسعار؛ خیلی ها بالا رفته و مثلاً از حدود 1800 افغانی در برابر یک دالر، به حدود 600 تا 700 افغانی فی دالر ارتقا یافته بود.

با نظر داشت همه متغییر ها؛ در ماه های عقرب و قوس 1371 قیمت فروش آپارتمان ها به طرز فوق الذکر؛ دو اتاقه 40 تا 45 لک افغانی و سه اتاقه 60 تا 70 لک افغانی بود. من که تحت جبر ها و فشار های وصف شده؛ دار و ندار خود را قبلاً فروخته و فامیل را به طرف شمال فرستاده بودم؛ دل به دریا زده در پی خرید یک آپارتمان شدم.

با پول و امکاناتی که آنزمان داشتم؛ مسلم بود که ظرف کمتر از یکماه صاحب یک آپارتمان سه اتاقه شده و در صورت بهبود نسبی اوضاع؛ فامیل را واپس به کابل عودت دهم. ولی به دام رهنان افتادم!!

محمد عظیم رهنمای معاملات که مختصر سلام و علیکی با او داشتم سر راهم سبز شد و آپارتمان "در معرض خطر!" «خواهر قرآنی» اش که همسایه دربه دیوار آپارتمان مسکونه خودش است را به من پیشنهاد نموده گفت: با این معامله نه تنها در یکی دو هفته صاحب خانه میشوی بلکه ثواب «حج اکبر» کسب میکنی. دستگیری از یک فامیل غریب و محتاج بی سرپرست (پدر) درین شرایط؛ خیر بزرگ و مردانگی کلان است!

با وصف شک و تردید و نادلبخواهی؛ برای دیدن آپارتمان مورد نظر در بلاک 157 مکرویان سوم رفتم. آپارتمانی دود زده و بیش از حد فرسوده شده با ساکنانی اغلب خورد سال و ژنده. جز یک اتاق که گویا مال عروس شان بود و ندیدم؛ متباقی همه به غزندی فقیرانه دشت بیشتر شباهت داشت تا آپارتمانی در قلب شهر کابل. منزلی بالاتر به خانه محمد عظیم رفتم؛ و از پی ما؛ «خواهر قرآنی» اش با پسر رشید و نو داماد او به نام شاه محمود هم تشریف آوردند.

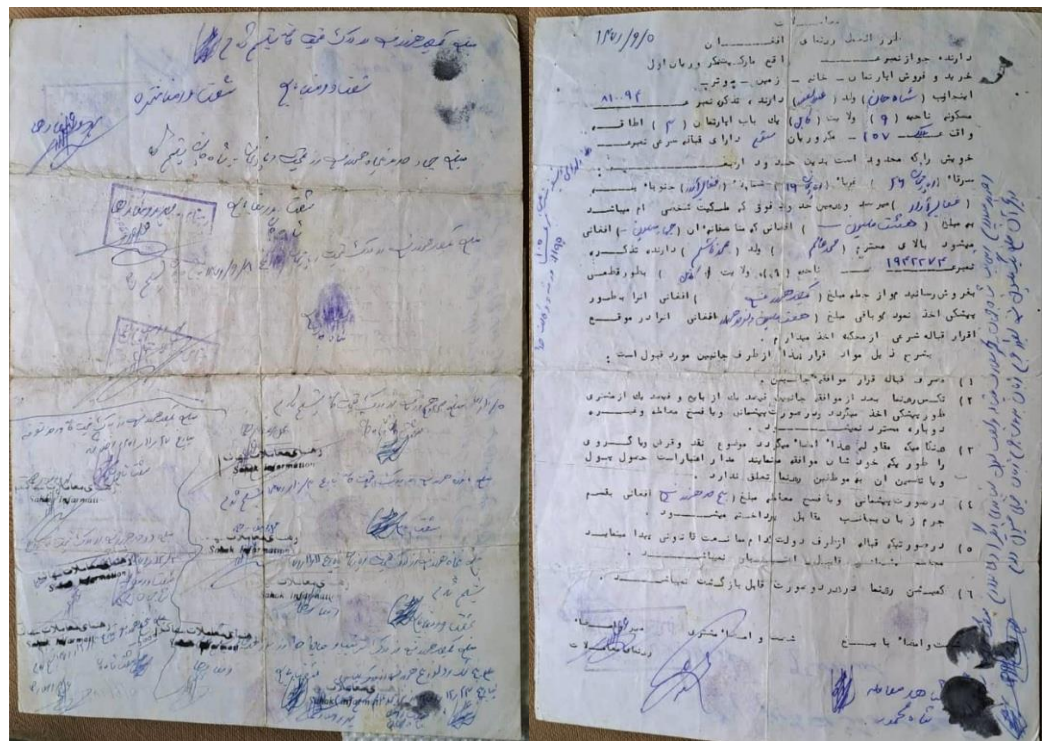
به محمد عظیم گفتم: یا به من آپارتمانی پیدا کن که حد اقل به "حالت فابریک" خانه سازی باشد یا اجازه بده که خودم بگردم و بیابم. هم رهنما و هم «قرآنی» هایش به تضرع درآمدند و دم نقد «به خاطر چرکینی و تخریبات آپارتمان»؛ ده لک تخفیف در قیمت قایل شدند. به خاطر دیگر نگرانی ها؛ با قسم قرآن و سر اولاد خوردن، گفتند: همینکه «بیع خاک» شود آپارتمان را تخلیه و تسلیم من میکنند تا «یک تخم بسازم و به دیوار بزنم!» به نظرم آمد که ایشان وحشت دارند و از اینکه چندین آپارتمان همانند؛ در همان روز ها مسترد و به قوماندانان و زور آوران قباله شده بود؛ چنین پیشامدی را در یک قدمی خود می دیدند و لهذا سخت رقت انگیز؛ طلب ترحم میکردند. ضمناً عیان شد که کسانی چند تا معاینه این آپارتمان هم آمده اند ولی با ملاحظه اوضاع و احوال حتی "ترخ" و چند و چون نکرده بدر رفته اند.

من؛ تا جایی هم تسلیم احساسات و عواطف شده پذیرفتم. نه تنها به رضا و رغبت کامل بلکه با بدرقه دعا و ثنای مفراط جانب مقابل؛ بیع انجام شد و پول مطلوب آنها را قسم «بیع خاک» پرداختم. آنان موضوع تحویلی تمامی اقساط آپارتمان و تملک شرعی آنرا به مراجع ذیربط دولت مطرح و پاسخ مساعد گرفته برای دریافت پول هنگفت بدل اقساط؛ آمدند که



مطالبه از سوی من اجرا شد و با پرداخت این پول از کیسه من؛ در کمتر از دوماه قباله شرعی (2441) (1371/10/5) از اقراری وکیل دولت؛ برای «خواهر قرآنی» اجرا گردید.

بالاخره شاه جهان و شاه محمود و رهنما به تاریخ 15 یا 16/11/1371 نزد من آمده و مطرح کردند که رئیس محکمه به عریضه شاه جهان امر داد تا مراحل فروش قطعی آپارتمان برای محمدعالم؛ طی و به قباله آماده شود اما محکمه (به روال همان آبرجعل و آبر تزویر پایه ای!) ترتیب یک تجویز خط را هم در بابت فروش سهم صغار در قباله دوم لازم میدانند و خلاصه برای ترتیب این تجویز خط ما به یکصد هزار افغانی ضرورت داریم. من این پول را هم در بدل رسید با شصت شاه جهان و امضای شاه محمود و مهر و امضای رهنما در سته دست داشته ام؛ به ایشان سپردم. مراجعه بعدی شان به تاریخ 1371/12/23 بود که میگفتند: وصایت خط ترتیب و صادر گردیده و براساس آن کمسیون شهر سازی در ملاقات با شاه جهان خانم و پسران بالغش شاه محمود و رحمت الله درخواست اجرای قباله دوم را تصویب نموده و تعرفه تحویلی پول سبسایدی نوشته شده است.



آنان برای تحویلی سبسایدی در صبحگاه این روز پنج لک و نود و پنج هزار افغانی از من اخذ و رسید میدهند. و در بعد از ظهر؛ مجدداً مراجعه؛ از تحویلی پول سبسایدی به خزانه دولت اطمینان داده ولی با اوقات تلخی اضافه می کنند که حواله دیگری را به نام "25% تضمین" هم باید تحویل بانک نمایند. درینجا گفتنی است که چون اکثرأ اشخاص با فروش آپارتمان های خود از کشور فرار میکردند شاید بخاطر نوعی جلوگیری از این امر؛ ریاست دولت اسلامی (مجاهدین) همان روز ها؛ جدیداً فرمان داده بود که فروشنده آپارتمان نخست برابر 25 فیصد قیمت انجیری را نزد دولت تضمین بگذارد. البته پول مذکور که در این مورد؛ معادل 925000 افغانی می گردید طور امانت نگهداری و سرانجام به شخص واپس داده میشد ولی به دلایلی خوشایند هیچ کس نبود.

ناگفته نماند که بحران «آپارتمانهای رهایشی دولتی» در همینجا خاتمه نمی یافت؛ دولت وقت؛ مدتی بعد فرمان دیگری داد که اساساً خرید و فروش آپارتمانها میان اشخاص را ممنوع قرار داد و هر نوع ملکیت آپارتمانی را؛ کسان تنها به دولت می توانستند بفروشند آنهم به قیمت مندرج در قباله که به دلایل زیاد چند مرتبه پایانتز از نرخ در بازار بود!

اینگونه حکمات؛ معاملات میان اشخاص را که منجمله قبل از صدور این فرامین انجام گرفته یا در جریان بود؛ بسیار پیچیده کرد؛ خاصه که عده ای از مقامات اجرایی به شمول محاکم از آنها سوء استفاده کرده مندرجات مربوط را به «مقابل» نیز «قابل تطبیق»؛ جا میزدند.

در نتیجه دعاوی پیرامون اپارتمانها خیلی زیاد شد؛ در حالیکه مراجع عدلی و قضات «بغات» نه میخواستند و نه میتوانستند به حل و فصل درست آنها پردازند. شاید موضوعات؛ انکشافات امنیتی و جنایی هم پیدا میکرد که این بار؛ «عاقلان بالانشین»؛ تدبیر را در آن دیدند که اصلاً رسیدگی به اینگونه دعاوی را با «قرار شورای عالی قضا» تا زمان نامعین ملتوی قرار دهند.  
**عجالتاً از شرح بیشتر این موارد خود داری و به اصل مطلب بر میگردیم.**

بایعان من (شاه جهان و شاه محمود) میگفتند که ما این پول 25 فیصد تضمین را تحویل کرده نمیتوانیم؛ این پول میسوزد لذا از سرجمع قیمت آپارتمان چندان چیزی به ما نمی ماند. اگر آپارتمان میخواهی؛ تضمین میداند و خودت. تحویل کن و باز پس بگیر!  
به این برهان ساده که چون تضمین به نام آنها تحویل بانک دولت میشد و امکان اینکه من؛ آنرا زمانی پس بگیرم اصلاً وجود نداشت؛ من این فرمایش سر به هوا را قبول نکردم و نمیتوانستم هم قبول بکنم.

بعد از جر و بحث تلخ و ترش زیاد؛ به پیشنهاد رهنما پرداخت 270000 افغانی دیگر را به عنوان نیمه پول سببایدی بر من تحمیل کردند تا گویا یک اندازه جیره 25 فیصد تضمین «سوختنی!» مورد مطالبه دولت از ایشان شود؛ ولی در مقابل دریافت این پول؛ تعهد کتبی با یک ملیون افغانی جرم زبان دادند که این آخرین بهانه جویی و مشکلتراشی خواهد بود.

چند روز بعد اطلاعی گرفتم:

**روز شنبه آینده آماده باش که برای قباله نهایی؛ محکمه میرویم!**

با آنکه باورم نمی آمد که آنان با تحویلی پول تضمین 25 فیصد؛ گزارش و اسناد نهایی را به محکمه برده باشند؛ مهعداً کاملاً آمادگی گرفته و منتظر شان بودم که محل بود و باشم توسط افراد مسلح محاصره شد.

دوسه تفنگدار با دق الباب منزل؛ به سراغ من آمده گفتند:

- خودت را قوماندان صاحب غند نمبر 1 جهادی خواسته است کار دارد.

من به ایشان گفتم: بعد از ظهر شخصاً به دیدار شان می آیم؛ حالا رونده محکمه استم...!

گفتند: به ما امر قوماندان صاحب است؛ اگر به رضا نروی به زور و ولچک کده می بریمیت!  
دیگر گپ و سخن تمام شد و کشان کشاندن بردندم به قرارگاه غند نظامی که گویا محافظ مکروبانها بود.

#### 4 - جنرال قسیم جنگلباغ وارد میشود:



من به تاریخ 18 یا 19 حمل 1372 به دربار حضرت جنرال قسیم (جنگلیاغ) قوماندان غند محافظ مکرویان ها مربوط تنظیم جمعیت اسلامی؛ احضار شدم؛ ایشان در حالیکه بایعان اپارتمان و محمد عظیم مذکور حضور داشتند و صدها مجاهد مسلح کمر بسته دست به ماشه در صف ها جمع نظام بودند؛ به من فرمودند:

خطای بزرگ کرده ای که این اپارتمان را خریده ای؛ این مال صغیر است فروخته شدنی نیست؛ ما از گناهت در می گذریم؛ فقط پولت را پس بگیر و خودت را گم کن!  
و خطاب به محمدعظیم رهنما غضب کردند:

تو چرا واسطه این خرید و فروش شدی؛ ما دیگر چیزی نمی خواهیم بشنویم؛ معامله را فسخ کن و خلاص!  
محمد عظیم رهنما که شاید چون بید می لرزید و فکر نمی شد کالایش کمافی السابق خشک مانده باشد؛ با تته پته جواب داد:

صاحب! امر؛ امر شماس؛ این بیچاره از وقت هم آماده بود که پولش را پس بگیرد...! میشود؛ همین طور می شود!  
آنگاه به اشاره بایعان؛ جناب سرغنه مجاهدین امر کردند:  
- بده تمام اسناد و قباله را که نزدت هست؛ به من!

محمد عظیم رهنما که خود نظامی مطرود بود زمین خدمت بوسید و همه چیز را تحویل داد. جنرال قسیم با دستان مبارک همه آنها را به بایعان سپردند و چنان لبخند و عشو باشکوه در آنان آفریدند که هستی را زیبایی کبریایی! بخشید!  
ولی خوشبختانه یا بدبختانه پولی وجود نداشت و بایعان فرمودند: پیدا میکنیم؛ باز میدهیم!

من هر طوری بود صحنه را ترک کردم؛ درست یادم نیست در 24 ساعت یا 48 ساعت از خلسه ملکوتی! ناشی از این دیدار در عرصات جهاد فی سبیل الله!!؛ کم و بیش بیرون آمده و آنگاه نامه ای به دگروال محمد عظیم رهنما نوشته خشم و تأثر خودم را سرش تخلیه نموده ام.

از این نوشته کم کم دستگیرم میشود که هنگام خروج؛ پسر رشید بایع که در واقع بایع دومی و چه بسا عملاً بایع اصلی و اولی بود؛ عقب بارگاه حضرت جنرال قسیم؛ حسابی تهدیدم کرده بود و از آنجا به مقر حضرت حکیم الله قوماندان کندک 2 همان غند واقع مکتب «الفتح» فرستاده شده بودیم تا او ترتیب اجراءات بعدی را بدهد.

اسناد نشان میدهد که قوماندان حکیم الله و دیگر جهادی های قدرتمند آن ساحه تا تاریخ 1372/1/30 یعنی ظرف حدود ده روز عاملانه ترتیب اجرای امر را دادند و اپارتمان زرخرید مرا به کسی دیگر (راضیه بنت عبدالخالق) به بیع فضولی (جایزی) 35 لک افغانی فروش و تسلیم کردند. چنانکه رهنمای معاملات حسیب سروری در زمینه طی پیشنهادیه ای از قوماندان جهادی «الفتح» اینگونه اذن دریافت کرده بود:

«احکام

ملاحظه شد!

اجازه گرو کردن منزل خویش را دارد والسلام

(امضاء قوماندان حکیم الله)

«1372/2/1»

روز بعد مجدداً توسط دو مجاهد مسلح دستگیر و به قرار گاه حضرت جنرال قسیم خان برده میشوم. شاه جهان و پسرش شاه محمود کنار حضرت والا و محمد عظیم رهنما دور تر (پریشانحال) ایستاده است. حضرت به شاه جهان و شاه محمود خطاب کرده می فرماید:

- پول را آورده اید؟

میگویند: بلی؛ صاحب 13 لک اوغانی است!

جناب شان خطاب به من میفرمایند؛ پولت را بگیر و شکر خدا کن که من در بین تان بودم!  
فضولی میکنم و میگویم:

- من به کس پول قرض نداده ام که پس بگیرم؛ اختیار دارید!

حضرت والا خطاب به محمد عظیم رهنما داد میزنند:

- برای تو نگفته بودم که گناه خود را جیره کنی!؟

محمد عظیم با تته پته میگوید:

- صاحب! رأی خدا نیست هژده و نیم لک این مسلمان را من خودم به آنان تسلیم داده ام؛ سند را ببینید. ما را از خرچ و خراجات دیگر تیر؛ پول سندش را بدهید؛ بیچاره قبول میکند. (محمد عظیم هم با این گفته؛ به حساب سرانگشتی بیش از 5 لک افغانی دیگر من را؛ گم و گور میکند. دولک وسی - چهل هزار را که خود بگونه قرض گرفته سپس آنرا فیس دو طرفه رهنما تلقی کرده و بیشتر از سه لک افغانی را که - صدقه رد بلا گویان - به نام جبران نیمه وجه سببایدی و نیز مصارف قباله - قباله برای بیگم شاه جهان - اخذ و قبض کرده اند. (مورد اخیر را محمد عظیم به جواب استعلام کمیته نظارت بر تطبیق قانونیت قسماً اقرار کرده و توضیح داده است)

قوماندان غند نمبر 1 به سوی شاه جهان و شاه محمود نگاه استفهام آمیز می اندازد و آنان با سوگندی که چون نقل و نبات میخورند؛ پافشاری میکنند:

- چیزی که داده همین است و خلاص!

جنرال قسیم به راستی مهربانی می فرماید:

- بروید؛ به حساب و کتاب تان جور بیایید؛ مرا به عمل دیگر و ادار نسازید!

\* \* \*

اینک معلوم است اینکه بایعان و رهنما مرا احضارات داده و گویا منتظر خود برای رفتن به محکمه نگهداشته بودند؛ به هدف تطبیق نقشه متذکره قوماندان قسیم جنگلباغ و شاید حسب رهنمایی او بوده است تا درست سر موقع دربار کردن او؛ من در دسترس باشم.

می توانست تنها این قوماندان باشد که روی علایق و عواطف و محاسباتی دچار اشتباه و خطا شده ضد عرف و شرع و قانون و خلاف چوکات صلاحیت و مسئولیت خویش؛ به چنین مداخله ناروا در معامله یا منازعه حقوقی افراد دخالت کرده و خود را به جای محکمه قرار داده امر و نهی ای بروز داده باشد. درین صورت حتی اینکه تمام غند زیر قومانده او؛ برای خاک و دود کردن معامله؛ بر علیه من و گریزانان بایعان.. از مسئولیت های بایع؛ بسیج شده بودند؛ هم میتوانست یک امر لوکال و محدود باشد.

اینجا نیکوست که به «مسئولیت های بایع» مندرج در کود مدنی افغانستان یک نگاه گذرا داشته باشیم:

**«ماده 1075:**

بایع به اجرای اعمالیکه برای انتقال ملکیت مبیعه ضروری پنداشته میشود و همچنان به اجتناب اعمالیکه انتقال ملکیت مبیعه را ناممکن گرداند مکلف میباشد.

**ماده 1088:**

بایع از عدم تعرض بر انتفاع مشتری از مبیعه بصورت کلی و جزئی ضامن شناخته میشود؛ خواه تعرض از عمل خود بایع باشد یا شخص ثالثیکه هنگام عقد بر مبیعه چنین حقی داشته باشد که به آن علیه مشتری احتجاج نموده بتواند یا حق مذکور را بعد از عقد طوری ثابت نماید که از طرف بایع به او داده شده.»

عجالتاً مکث بر حدود و ثغور مفاهیم عینی و عملی این احکام منبعث از شریعت اسلامی را به خواننده محترم وانهاده دنباله اصل مطلب را میگیرم.

گذر زمان و تجربه های تراکم یافته بعدی متأسفانه نشان داد که قوماندان قسیم جنگلباغ درین عرصه تنها نبوده و شاید هم ماموری معذور از سوی بالایی ها بود. حتی این شک و گمان روز تا روز قوت میگرفت و هنوز هیچگونه موجبات رفع کننده آن احساس نشده که اینجا یک کلچر رهنمانه غیر مدنی عشیره ای و تعصب برآن؛ فعال شده بود. درین گستره من ناگزیرم فقط بر وفق اسناد، شواهد و قراین ثابت کننده ایکه به آنها دسترس یافته ام؛ بپردازم. چون چنین کار؛ متن را برای خواننده سنگین میسازد؛ آنها را در حاشیه قسم ضمیمه خواهم آورد. اما صرف مشت نمونه خروار یکی را اینجا ملاحظه بفرمایید:

به دنبال مواجه شدن با حادثه شبیه سوء قصد جانی؛ با تردد و ترس موضوع را به ریاست امنیت ملی وقت گزارش دادم و آنان خواستار عریضهء رسمی البته با مضمون عمومی شدند و سپس از غند نمبر 1 جهادی طی مکتوبی خواستار توضیحات گردیدند. پاسخ به این مکتوب:

بر ریاست محترم عمومی امنیت ملی!

به جواب مکتوب 2337 مؤرخه 1372/7/13 ریاست محترم اسناد و ارتباط ارقام است. قراریکه موضوع منازعه پیرامون اپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم از محترم روح الله قوماندان تولى دوم کندک دوم این قوماندانی استفسار به عمل آمد؛ در جواب چنین تحریر داشته است:

جریان محمد عالم و شاه جهان این بود. محمد عالم به سر شاه جهان عرض کرده بود که آپارتمان من پیش شاه جهان گرو است و اسناد قانونی هم بدست دارم. شاه جهان حاضر نبود که مسأله حل شود. بالاخره موضوع به ریاست حقوق رفت. شاه جهان هم حاضر نشد که به ریاست [حقوق] برود و قوماندان کندک هم شاه جهان را گفته بود که آپارتمان را گرو بکن؛ پول محمد عالم را برایش میدهم و آپارتمان را گرو کرد و پول را محمد عالم نگرفت گفت که پول من [را] نظر به اسناد های دست داشته ام بدهید و شاه جهان میگفت که پول اسناد هایت دروغ است.

مراتب تحریری قوماندان نقلاً اخبار گردید؛ البته به ملاحظه آن حل مطلب خواهند نمود.

و سلام

(امضاء برید جنرال محمد قسیم)  
قوماندان غنڈ نمبر یک جهادی  
72/7/21

اینکه قوماندان روح الله و اصلاً حلقه قوماندان قسیم جنگلباغ اینجا می نویسند که «محمد عالم به سر شاه جهان عرض کرده بود که آپارتمان من پیش شاه جهان گرو است» ناشی از کمسودی نه بلکه ناشی از زیرکی است که در تداوم جعل ها و تزویر ها؛ ماهیت واقعی قضیه یعنی فروش قطعی آپارتمان توسط شاه جهان به من را؛ وارونه و مغشوش و مبهم جلوه گر سازند.

این درجه بی اندازه شدت عمل و نمایش قدرت؛ به سود شاه جهان خانم و اولاده اش توسط قوماندان با مسئولیتی مانند جنرال قسیم جنگلباغ به هر حال حیرت انگیز میباشد و در عین حال این احتمال را پیش می آورد که آیا عین اقدام و نمایش قدرت و تهدید پیشتر از این در برابر اداره تدویر و مراقبت مکرویانها نیز صورت نگرفته است؟ احتمال فوق را این جملات اداره تدویر و مراقبت خطاب به کمسیون بررسی جعل و تزویر شدیداً تقویت میکند:

«قرار وثیقه وراثت خط نمبر (105) 1367/8/16 محکمه ناحیه نهم شهر کابل تاریخ فوت مالک؛ اپارتمان 1367/6/20 تذکر داده شده است....؛ محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور خانم مرحوم سلطان محمد بحدیث وصی بوده موصوفه طی در خواست جداگانه .. عارض و خواهش تحویل پول ده فیصد پیش پرداخت اپارتمان متذکره را نموده است. بعد از طی مراحل اصولی آن از طرف مسولین وقت؛ پول قیمت ده فیصد سنجش و قرار تعرفه خط نمبر 1367/8/23(2261) باسم ورثه سلطان محمد ولد نیاز محمد توزیع گردیده که قرار آویز نمبر (75) 1367/8/30 باسم ورثه تحویل شده؛ البته در آویز نمبر فوق بانک از ورثه ذکر نکرده صرف اسم و ولد مالک را تذکر داده؛ این بدان معنی نیست که پول ده فیصد از طرف مالک تحویل شده باشد نه از طرف ورثه؛»

عجیب و ظاهراً بیسوادانه به نظر می آید که در دو پاراگراف؛ آنهم در حالیکه تازه از سنجش و تحویلی پیش پرداخت ده فیصد حرف در میان است؛ سه مرتبه از مستأجر مُرده دو ماه پیش؛ با نام و عنوان «مالک» یاد میشود.

ولی این؛ از سوی کسیکه آنهمه فهم از مراحل اصولی و سنجش و تعرفه و آویز و... دارد؛ عجیب و بیسوادانه نی بلکه طنز میتواند باشد. غالباً پیامش همین است که فقید با زور؛ بر این ارگان «مالک» قبولانده شده است؛ و بر بانک از آنهم طرفه تر.

در «شریعت» سرگردنه؛ بانکداری مردگان هفت هزار ساله هم ساری و جاریست؛ اینکه ارواح مردگان در خواب و بیداری میان مقابر و منازل در رفت و آمد است؛ منجمله برای تحویلی یک سلسله حواله ها و داد و گرفت ها و تصفیه حساب ها توسط آنها میباشد...!!!

## 5 - جعل و تزویر قاضی عبدالصبور؛ رئیس محکمه ناحیه نهم

این ارزیابی کمیون بررسی جعل و تزویر فوق الذکر که «محکمه ابتدائیه ناحیه نهم بااساس اقدام مسلمات شاه جهان و شاه محمود نام فرزندش؛ در تجویز خط شرعی نمبر (161) 1371/11/21 به شاه جهان نامه حق صلاحیت فروش قطعی ورثهء مرحوم سلطان محمد تفویض کرده؛ [ولی] بعداً به اساس قرار قضایی نمبر (13) 1372/8/6 بر عدم سمع دعوی قرار میدهد؛ این دو تصمیم متضاد از طرف محکمه مربوطه در مورد صلاحیت فروش و عدم فروش اپارتمان مذکور نیز گواه حقیقت [جعل و تزویر] میباشد» تردید ناپذیر بوده و نشان میدهد که کلچر تمثیل کرده جنرال قسیم جنگلباغ دایره گسترده تری داشته است.

توضیح باید کرد که من چنانکه انتظار داشتند؛ مرعوب و تسلیم اوامر جنرال قسیم جنگلباغ نشده بلافاصله هم استدعای حقوق خویش را از طریق مراجع مختلف ممکنه عدلی و قضایی انزمان؛ شروع کرده و با سرسختی پی گرفتم. ولی با وصف تشدید مراجعات من به مراجع عدلی و جلب های مکرر و موکد آنها به ویژه غند نمبر 1 جهادی که آنوقت همه کاره مکروبیانها بود؛ به اینکه مدعی علیه را جهت پاسخ گویی بفرستد؛ تن نمیداد. منجمله قوماندان کندک 2 این غند در عقب جلبنامه بسیار جدی و شدیدالحن اداره حقوق وزارت عدلیه با گستاخی و زورگویی تمام؛ چنین نوشت:

«بریاست محترم حقوق!

محترماً!

موضوع عرایض مدنظر گرفته شده و در جهت بهبود کارشان فی مابین عارض و معروض فیصله شد تا یول پرداخته شده عارض را دوباره برایش تسلیم و قناعت جانبین فراهم گردیده است. چون اگر کدام منازعه پیدا شود هر دو جانب را رسماً به آن مقام اعزام خواهم نمود.

(امضاء حکیم الله قوماندان کندک 2 جهادی مکروبیانها)

72/1/31

با تمام اینها چند ورقی به عنوان دوسیه دعوی در مورد اپارتمان متذکره؛ سیاه و به محکمه ناحیه نهم فرستاده شد اما مشکلتراشی های فرساینده علیه من؛ کماکان ادامه داشت و تشدید میگرددید تا آنکه قاضی عبدالصبور رئیس محکمه ابتدائیه ناحیه 9 ناگزیر گشت پیرامون این دعوای روی میز کارش؛ تصمیم بگیرد.

خاصه اینکه کمیته نظارت بر تطبیق قانونیت خرنوالی کابل که بنابر صوابدید مقامات ذیصلاح نظر به وخامت قضیه؛ موظف به تحقیق و تثبیت واقعیت آن شده بود؛ از قاضی عبدالصبور هم پرسش هایی به عمل آورد که ندانستم پاسخ داد یا نه.

ولی این قاضی دهن پُر آب یا گوش به فرمان؛ احتمال تصمیم نگران کننده خرنوالی را داده؛ عجولانه به خس و خاشاک جعل و تزویر چنگ انداخت؛ منجمله با بهانه سازی فرمان نو صدور مقام ریاست دولت اسلامی دایر بر منع فروش اپارتمانها بین اشخاص و قید فروش آنها به مبالغ مندرج قباله به دولت؛ توسط قرار مفت و ارزان «عدم سمع»؛ اوراق دعوی را به اداره حقوق مسترد نمود.

این بهانه تراشی به خاطری جعلکاری و تزویر شناخته میشود که فرامین و قوانین و مقررہ ها طبق اصل دایمی و جهانی شرعی و حقوقی و قضایی؛ تنها بر زمان مابعد صدور خویش قابلیت تأثیر و تطبیق دارند نه بر زمانهای ماقبل صدور.

کسی که به مسند قضا تکیه زده و بر زندگی و مرگ خلق الله صلاحیت حکم دارد؛ نمیتواند بر چنین اصل های خدشه ناپذیر حقوقی و قضایی جاهل باشد پس فقط خائین است که به نرمی جاعل و مُزور خوانده شده است!

گفتنی است که همزمان با صدور این فرمان؛ مجتمعی عالیرتبه و تخصصی به نام کمیسیون عقاری در ریاست تدویر و مراقبت مکروریانها ایجاد شده بود تا طرق اجرای مندرجات آن را پس از صدور؛ تشخیص و تسهیل نماید.

وقتی من علیه قرار «عدم سمع یا عدم لزوم دوران» محکمه ناحیه 9 عرض مرافعه طلبی کردم ملاحظه شد که قضات و حقوقدانان عالیمقام در ستره محکمه نیز همان روحیه و کلچر قاضی عبدالصبور و پیشینه ها را دارند. ایشان با بی حیایی تمام وانمود کردند که نشود فرمان بر ماقبل خود هم ساری و جاری باشد لذا عریضه مرا به کمیسیون عقاری یاد شده رجعت دادند. اما کمیسیون نخواست یا نتوانست مدعای من را در حوزه تأثیر فرمان و در حیظه صلاحیت خود بداند و نظر داد که موضوع فقط باید در محاکم فیصله یابد. (متن کامل هر دو سند در ضمیمه می آید).

و اما کمیته نظارت بر تطبیق قانونیت در ختم کار خویش بر موضوع؛ فقط 12 روز پس از تصمیم قضایی آنچنانی قاضی عبدالصبور؛ به نتیجه آتی رسید:

## قرار نظارتی کمیته 6 خارنوالی ولایت کابل

«محترم محمد عالم عریضه به مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی افغانستان تقدیم و متذکر شده است که در سال گذشته من شکار راهزنانی گردیدم که فروش اپارتمان 25 بلاک 157 خویش را دام ساخته و معادل سه هزار دالر مرا به بهانه گرفتن قبالة از دولت و تحویلی سبسادی و مصرف خانه اخذ نموده و مرا از کار و غریبی انداخته و هم از خرید اپارتمان دیگر که اکنون در حدود 5 الی 6 میلیون افغانی در قیمت آن تفاوت به وجود آمده مانع گردیده و سخت مرا خساره مند کرده اند و هم از مداخله کندک 2 غند 1 جهادی در مورد تسلیمی اپارتمان متذکره شکایت نموده و خواهان تسلیمی آن شده است.

عریضه مذکور جهت بررسی به این کمیته سپرده شده؛ غرض روشن شدن [موضوع] از محمد عالم و شاه جهان و شاه محمود و محمد عظیم مالک رهنمای معاملات افغان یک سلسله پرسش به عمل آمد و هم سوابق موضوع از محکمه ناحیه نهم مطالعه گردید.

بملاحظه مجموعه آنها جریان طوری بوده که در برج عقرب سال 1371 اپارتمان 25 بلاک 157 سلطان محمد را که قبلاً فوت نموده و یک تعداد ورثه صغار و کبار ازو باقیمانده؛ شاه جهان نامه خاتم او که وصی صغار بوده با موافقه شاه محمود پسر کبیرش توسط رهنمای معاملات افغان اولاً در بدل مبلغ هفتاد لک افغانی فروخته و سپس به اثر تقاضای شاه جهان که قیمت آن بلند رفته مبلغ هشتاد لک افغانی بالای محمد عالم به فروش رسانیده بتاریخ 71/9/5 توسط رهنمای معاملات مذکور که در آن شصت و امضای شاه جهان و شاه محمود پسر کبیرش نیز تحریر یافته و در حدود مبلغ هجده ونیم لک افغانی بدفعات الی تاریخ 71/12/23 ازو اخذ نموده و تجویز خط شرعی 71/11/17<sup>161</sup>/<sub>2708</sub> صلاحیت فروش سهم صغار و تحویلی قیمت آن به بانک که در آن شاه محمود شاهد بوده نیز ترتیب یافته و هم سبسادی قیمت آنرا قرار آویز نمبر 16\_71/12/24 [تحویل] بانک نموده اند.

سپس بعد از سپری شدن مدت چهار ماه شاه جهان و پسرش از فروش آن پشیمان شده و حاضر به دادن قبالة شرعی در محکمه نشده. محمد عالم مذکور عرایض بمقامات صالحه تقدیم و خواهان تسلیمی اپارتمان متذکره شده؛ اما شاه جهان و شاه محمود از فروش و تسلیمی آن به محمدعالم ابا ورزیده و دست به حرکات و اجراءات گوناگون میزنند که [منجمله]:

اولاً اپارتمان متذکره را از سلسله رهنمای حسیب سروری بالای راضیه نامه باجازه قوماندانی کندک 2 غند 1 جهادی] در بدل مبلغ سی و پنج لک افغانی گرو می نماید و علت عدم فروش اپارتمان را شرط عدم تحویلی پول سهمیه صغار در بانک و طی سریع مراحل دوران قبالة که [گویا] از طرف محمد عالم و محمد عظیم رهنمای معاملات قبول شده بوده گفته اند. اما محمد عالم و محمد عظیم موجودیت چنین شرایط را رد نموده و هم قراریکه سته رهنمای معاملات ملاحظه میشود کدام شرط در آن گذاشته نشده و الی تاریخ 71/12/23 بدفعات شاه جهان و شاه محمود در حدود مبلغ هجده لک و پنجاه هزار افغانی از نزد محمد عالم اخذ نموده و از طرف دیگر تجویز خط شرعی نمبر 161-71/11/21 که به شهادت شاه محمود پسر شاه جهان صورت گرفته و در آن از تحویلی پول سهم صغار در بانک تذکر گرفته و بعد از ترتیب آن نیز الی تاریخ 71/12/23 چند مرتبه از نزد محمد عالم مشتری پول اخذ نموده بامضا و شصت شان در ورقه رهنمای معاملات رسید شده است که قطعیت بیع و رضایت طرفین عقد را نشان داده و موجودیت شرایط را که شاه جهان و شاه محمود از آن تذکر بعمل آورده اند نفی میکنند.

با ذکر گزارش فوق و ملاحظه مجموعه اوراق از اینکه شاه جهان نامه در حال صحت عقل و داشتن صلاحیت قانونی عقد به موافقه شاه محمود پسر کبیرش که او نیز عاقل و نافذ جمیع تصرفات شرعی خود بوده؛ اپارتمان متذکره را بالای محمد عالم به فروش رسانیده و ستهء رهنمای معاملات را بدون ذکر کدام شرط ترتیب نموده و یک مبلغ زیاد قیمت آن را بدفعات اخذ و تاریخ وار در ورق رهنمای معاملات بامضاء و شصت شان رسید کرده و هم تجویز خط شرعی فروش سهم صغار را ترتیب داده و پول سببایدی دولت را نیز تحویل بانک نموده اند؛ از نظر این کمیته:

عقد بیع اپارتمان مذکور مکمل انجام شده بوده و قابل تطبیق میباشد و دلایل شاه جهان و شاه محمود در حصه انصراف از بیع موجه نبوده و صرف به خاطر بلند رفتن [قیمت اسعاری] اپارتمان از دادن قبالة ابا ورزیده و با ارایه چنین دلایل بی اساس بهانه جویی نموده و سبب سرگردانی مشتری گردیده اند. بناءً بخاطر تامین عدالت و حفظ حقوق خلق الله چنین قرار صادر میگردد که بایع مذکور پول باقیمانده اپارتمان را از نزد مشتری مذکور اخذ و به دادن قبالة شرعی و تسلیمی مبیعه برای مشتری مذکور تن بدهد.

در مورد شکایت عارض از دیگر ارگانها که محکمهء ناحیهء 9 و غند 1 جهادی بوده مراجع با صلاحیت به آن رسیدگی خواهند فرمود. با احترام .

( امضای عضو 1 کمیته ) ( امضای عضو 2 کمیته ) ( امضای عضو 3 کمیته )

ملاحظه شد . 26 عقرب 1372

قرار فوق تائید است.

( امضای رئیس خانونالی مرافعه )

\* \* \*

بدین ترتیب؛ با وصف بیماری و خسته گی و مأیوسیت؛ در فضای بی امنی و جنگ و وحشت؛ مجادله کرده با امکانات کمی که وجود داشت و میسر شد حق بیع بات قطعی مدعابها را تأکیداً مسجل و نیز حق مرافعه طلبی خود را در دعوی محقق ساختم اما دیگر؛ مجاهدان فی سبیل الله! عقب نشینی نکردند و مدعی علیهم را به ریاست حقوق نفرستادند تا دوسیه به مرافعه ارسال شود.

با سرشکسته گی و بیچاره گی برای خبر گیری فامیل خود که در سمت شمال کشور آواره بود و برای انجام تنفسی از کابل خارج شدم و چون تونل سالنگ منفجر و مسدود شده بود؛ از خامه راه تاریخی 18 گذر و کوتل مرغ خود را به پلخمری... رساندم.

بعد تر شنیدم که تمایل اراکین ستره محکمه به «عدم لزوم دوران دعوی» من و دیگران در مورد اپارتمان های مکروریان ها تشدید و طی قرار 361 شورای عالی قضا رسیده گی به این دعاوی ملتوی قرار داده شد. لذا در جا خشکم زد تا حدوداً 8 سال دیگر نه راهی بود و نه چاره ای؛ تا اینکه اطلاع یافتم طی قرار نمبر 1421/8/24-279 شورای عالی قضا در عصر امارت اسلامی؛ قرار نمبر 361 فسخ گردیده و دعاوی امثال قضیه من شنیده میشود.

با بی باوری و ترس و لرز وارد کابل شده و به تعقیب دعوی پرداختم. مسأله به کمیسیون بررسی جعل و تزویر احاله شده طی تحقیقات مفصل؛ چنانکه در ابتدای این عرایض ملاحظه فرمودید؛ بار دیگر حقوق من و احقاقاتی که بالایم روا داشته شده بود؛ تثبیت و تائید مجدد و مؤکد گردید؛ اما نتوانست فیصلهء قضایی را در بر گیرد؛ چون «رژیم چینج» رخ داد. بغات و قاضیان بغات برگشتند؛ در حالیکه متکبر تر و بیباکتر نیز شده بودند.

## محمد عظیم رهنما زیر فشار ها جان داده بود:

فقط در سال اخیر امارت اسلامی (دور اول) توانستم باری به کابل برگردم. لزوماً به سراغ شخص دگروال محمد عظیم «رهنمای معاملات» رفتم. در منزل وی؛ با جوانی خوش سیما و خوش اندام حدوداً 25 ساله؛ روی به روی شدم که خویشتن را خسرتیره اش معرفی نمود.

خلاصه گفت: دگروال صاحب فوت کردند!

شدیداً تکان خوردم. او احتمالاً خیلی جوانتر از من بود و طی بیش از دو سال که با هم می دیدیم هیچگونه شکایت صحی از وی نشنیده و حس نکرده بودم. وقتی استقهام نمودم که این اتفاق چگونه افتاد؛ جوان گفت:



- فشار ها سبب شد که سخته کند!

از اینکه می پنداشتم ممکن است کاپی سوم اسناد؛ از وی باقیمانده و برای فامیلش معلوم باشد و بتوانند به نحوی آنرا به دسترس مراجع استجواب کننده بگذارند؛ باری دیگر هم مراجعه ای به آن خانه داشتم ولی این بار؛ از باز کردن در به رویم امتناع کردند. (چون توسط دوربین دروازه؛ اشخاص مراجعه کننده دیده و شناخته می شدند.) ناگزیر سراغ محل کار همان جوان را گرفته روزی به دیدنش در صدیق مارکیت شهر کابل رفتم. در دکان معینه موجود نبود و گفتند: بیرون رفته، می آید!

چون از راهروی مقابل دکانها در منزل 3 یا 4 صدیق مارکیت؛ نمایان شد؛ چشمش به من خورد که انتظارش را داشتم. با وحشت زده گی عجیب و غیر منتظره ای پا به فرار گذاشت و معلوم نشد به زمین در آمد یا به آسمان رفت!

یعنی چی؟!

سخنانش به گوشم طنین انداخته رفت:

- " فشار ها سبب شد که سخته کند!"

- " فشار ها سبب شد که سخته کند!"

- "فشار ها...فشار ها...."

در نتیجه؛ من اینک؛ معنای فشار ها را «خاص تر» احساس نمودم.

این فشار ها هم درونی و روحی - روانی بود؛ هم بیرونی. و مسلماً بخشی از آن به همین معامله شوم «خواهر خوانده قرآنی» اش مربوط میشد. در حوزه فامیل؛ اقارب، آشنایان و سیال ها و شریکها و خلاصه در تمامت محیط زیستی اش؛ او به نقطه نیرنگی و به یک سمبول طعنه و تمسخر تبدیل شده بود.

- ها «رهنمای معاملات»!...؟! ...

- دگروال!؛ میگن ده رهنمای معاملات؛ مارشال شدی!

- ...باز کدام معامله ره سُر نکدی؟!...!

- ...رهنمایی رهنزی هم کلان کار است!...

اینگونه طنز ها و تمسخر ها از شش جهت او را در هم می فشرد. تا جاییکه می شناختمش آدم حساس و خوش قلبی بود و ماموریت های آبرومندی داشت که جبر روزگار ازش گرفته بود. ناگزیر تن به خواری ها میداد تا از عهده مسئولیت فامیلش بدر آید. ندا ها و ریشخند های گدازنده که دریافت میکرد؛ چه بسا از روح حساس و وجدان معذب خودش منشاء میگرفت. ولی علاوه بر اینها همان تهدیداتی که در برخورد های جنرال قسیم با او متذکر شدم؛ از جانب خاندان بی وجدان و لومپن «خواهر قرآنی!» و حامیان بی وجدان تر آنها بر سرش ادامه داشت و ازش می طلبیدند کاری کند که دیگر کس نتواند علیه آنها دعوی به راه اندازد.

منجمله در زمانهایی که من کابل بودم هر چند مدت بعد؛ رحمت الله پسر دوم شاه جهان یک قوماندان یا کلانکار دیگر معلوم الحال را گرفته سراغ من می آمد تا شاید مرعوب شوم و به آنها سند انصراف از معامله دهم. یکی از آنها را «قوماندان پنجشیر» میخواندند که گویا صاحب سخن آخر است.

قوماندان پنجشیر میگفت که دوسیه دعوی را در محکمه دیده، میخواست و میتوانسته پاره پاره کند و آتش زند اما «لا حول» خوانده! گویا به خیر من است که این دعوی جلبی را پایان دهم...

و آخرین آنها هم تا جاییکه به یاد دارم رئیس دفتر مخصوص مارشال فهیم و مرد جوان پشتون با وقاری بود. او طلب کرد که چون میتواند از جانب مقابل وکالت کند؛ لذا من هم باید یک وکیل مصلح بگیرم تا چشم به هم زدنی مشکل را یکطرفه کنیم!

به نظرم از جاییکه آمده بود و اعتماد به نفسی که نشان میداد مهم آمد. لهذا شخصیت نامدار ژورنالیستی پشتونی را که تصادفاً آنزمان مهمانم بود؛ منحیث وکیل عام و تام معرفی کردم. وقتی واقعیت دور و دراز موضوعات در میان می آمد؛ رئیس دفتر مارشال رنگ به رنگ شدن گرفت و گه گاه به رحمت الله خان نگاه های معنا داری می انداخت.

نتیجه آخر این صلاح مصلحت این شد که فروش آپارتمان امر نهایی و انجام شده بوده؛ صرف باز خرید شده میتواند و چیزی به غیر آن غصب و غارت است!

محترمی که وکیل بود نکته ایرا در مورد «قباله شرعی» به میان آورد که برای من نیز تازگی داشت و به خواننده گرامی هم بسیار جالب و مفید خواهد بود.

او گفت: هر نوع عقد و ایجاب و قبول؛ اساساً در عرف و در بازار و میان خود مردم انجام میگیرد؛ پس از انجام کامل و قطعیت عملی است که به محکمه و قاضی خبر داده میشود و خبر در یک دفتر به نام وثیقه ثبت میشود. وی خطاب به رئیس دفتر مارشال با اشاره به رواج ها در شرق و جنوب کشور؛ یعنی سمت هردویشان؛ افزود: مهمترین امر شرعی؛ عقد نکاح است؛ آیا عقد نکاح میان پدران و مادران ما و شما چقدر درج وثیقه شرعی شده است و میشود؛ آیا کس برای راه انداختن حجله و زفاف و اولاد آوردن منتظر قاضی و وثیقه اش میماند.

آنقدر که خبر شدن مردم عوام از عقد اهمیت دارد؛ خبر شدن قاضی و محکمه اهمیت ندارد. آیا کس میتواند ادعا کند که بدون نکاح خط چرا چنین و چنان شده.

90 فیصد مردم بشمول خلفا و امامان و اولیا... وثیقه نکاح نداشته اند و ندارند ولی نسل پشت نسل ازدواج کرده و اولاد آورده ادامه نسل داده اند. زمین ها و جایداد ها هم این چنین است. اینکه یک بیع و شرا تنها وقتی صحیح و کامل باشد، که در حضور قاضی و درون محکمه و آنهم پس از ثبت محفوظ وثیقه؛ انجام شود نه در افغانستان که در تمام جهان اسلام و بلکه در سراسر عالم؛ عملی نبوده و نیست و هیچ قانون شریعت هم آنرا حتمی و جبری نساخته است!

بالاخره رئیس قلم مخصوص مارشال دگرگون شد؛ تند برخاست و معذرت خواهان؛ صحنه را ترک کرد! قرار اطلاع حد اقل در اکثر همچو موارد واسطه کردن و «مصلح» فرستادن؛ از دگروال عظیم توأم با تهدید و شمانت خواسته میشده که همراه شود و در حل و فصل مورد نظر آنها؛ «وظیفه» اجرا کند. مرحوم محمد عظیم که میدیده در چنته آنها جز جهل غلیظ و زورگویی جنگلی چیزی نیست؛ البته که نمیتوانسته قدمی بردارد. اینکه موصوف ناگزیر بود با اهل و عیالش در همان بلاک و زینه کنار طرفه ها به سر ببرد؛ موجب میشد که هر دم رنج و عذاب و شاید تهدیدات تازه به تازه سراغش بیاید. احتمالات متفاوت تر و خطیر تر هم دور از ذهن نیست ولی به دلایل حقوقی و قانونی نمیتوان مطرح کرد!

## محمد یونس قانونی و فرستادن «عقب نخود سیاه»:



امارت اسلامی مورد هجوم «ابابیل» امریکایی قرار گرفته و ساقط میشود. این بار البته من فکر حق و حقوق از سر بیرون کرده ام و اما بنابر جبر زنده گی به کابل بازگشته و مقداری ژنده و کهنه را که جایی قایم نموده بودم انتقال میدهم تا کمی شرایط زیست برای فامیلم را در کابل فراهم و خود را در معرض عدل جهادی و اسلامی! از نو بر گشته؛ قرار دهم که ناگهان نازپرودهء نوحط: افسر رحمت الله پسر دوم شاه جهان خانم از استخبارات نظامی (به قوماندانی حضرت جنرال ظاهر اغبر) در کنار چهار راهی صحت عامه گیرم می آورد و از اینکه من به حریم ملکه شاه جهان و جناب مستطاب در عصر طالبان؛ تعرضی داشته ام مرا کشان کشان به درون استخبارات نظامی می برد و خدم و حشم حاضر و گوش به فرمان آنجا؛ پس از دادن حق شائسته ای بر کفم؛ به علت فرا رسیدن شب به قید ضمانت تا فردا رهایم میکند.

پس از این رویداد؛ من در تلاش می‌شوم تا موضوع را با حضرت یونس قانونی که از پایه گذاران و استوانه های رژیم جدید استند؛ در میان گذارم. دلیل این کار آنست که حضرت شان پذیرش های مردمی دارند و به همچو موارد گوش می سپارند!!

حدوداً یکماه تپش و دوش و واسطه و وسیله زمینه آنرا فراهم میکند که در یک شامگاه با ایشان دیدار نمایم. عرایضم را به دقت می شنوند و بدین لحاظ به کُنه و عواقب هر نوع موضعگیری خود در مقابل واقعیت پی می برند و آخر الامر میفرمایند: تلفونی احوال بگیر؛ باز من جنرال صاحب اغبر را می فهمانم!

در قبال تعجب و استفهام من؛ به کارمند مربوط امر میکنند که یک کارت حاوی نمبر تماس ایشان را به من بدهد. البته این حرکت مدیرانه حضرت قانونی؛ نه تنها کاملاً فهماست که فرستادن من پشت «نخود سیاه» میباشد و به همان دلیل وحشتناک است بلکه نوشت و خوان هایی از قماش مکاتب «اداره امور» و دفتر وزیر دفاع هم که معانی رمزی آنها نزد طرف مطرح معلوم میباشد؛ جایی را نمی گیرد.

چنانکه وقتی پس از مدتی اختفا و احتیاط و پنهانکاری؛ ناگزیر می‌شوم که به ریاست امنیت نظامی بروم تا تکلیف ضامنم را سبک سازم؛ آنهم در حالیکه احکام ریاست جمهوری را ضم مکتوب وزارت دفاع در دست دارم؛ از همان دهن دروازه گرفتار و پس از ساعاتی توهین و تهدید و ضرب و شتم توسط مکتوب یا استعلامی همراه با همان افسر رحمت الله مسلح و دارای یونیفورم نظامی به ریاست تحقیق آن اداره در ضلع جنوب غربی میدان هوایی کابل فرستاده می‌شوم.

القصد پس از سه شبانه روز توقیف و تحقیق؛ مستنطقان متوجه میشوند که قضیه بن لادن و تروریست و محل امنیت و قاچاقچی... (حوزه صلاحیت و مسئولیت استخبارات نظامی) در کار نیست بلکه مسأله؛ مسأله کهنه حقوقی است. بهر صورت اوراق سیاه شده و من را به همان رحمت الله خان مسلح میسپارند و میگویند: بپر؛ این (محمدعالم) و اوراق را به محکمه (که دوسیه در آنجاست) بسپار!

او مرا به محکمه ناحیه 9 می برد؛ ولی اوراق را تسلیم نکرده خواستار زیر مراقبت گرفتن من میشود. محکمه به دلیل اینکه من مدعی ام و نه او؛ میگذارد که پی کار و زنده گی خود بروم. ناگفته نماند که با وصف بی باوری؛ من بارها و در تایم های مختلف تلاش کردم با قانونی صاحب چنانکه فرموده بودند؛ تماس تلفونی بگیرم. پس از بار چند دهم دستیارشان گفت: تمام کار مملکت که کار شما نیست. به مرجع کار خود برین، مزاحمت نکنین!

یکسال و چند ماهی دیگر در کابل مانده چند صباحی با یک نشریه خصوصی همکار شدم که دفترش فراتر از نشریه و بسیار جالب و آموزنده بود و افق دید مرا چنان ساخت که جز تیرگی دم افزون در یک تونل بی سرانجام برای کشور و مردم نبینم. تقریباً محال است که من این مفهوم را توضیح داده بتوانم. نگران و مأیوس؛ گوشه نشینی اختیار کرده و حتی دنباله دعوی آپارتمان خریده را رها نمودم تا آنکه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری برای کار اجتناب ناپذیری کابل آمدم.

اینک جناب قانونی رئیس پارلمان شده بود. انگیزه ای پیدا شد تا بار دیگر دفتر ایشان را دق الباب نمایم. نگو که آزموده را آزمودن خطاست. اینبار نه اینکه مرا حضوری نپذیرفتند بلکه دستور دادند که متن عریضه ام مطابق هدایت ایشان دوباره نویسی شود! سپس مکتوبی به امضای شلگری رئیس دفتر شان به وزارت عدلیه هدایت دادند که شکایت؛ اصولاً بررسی گردد.

مانند آن که کسی به تازگی ادعایی مطرح کرده باشد؛ بیروکراسی دورودرازی آغاز شد. ندانستم از دوسیه صد و چند صفحه ای قبلی چه چیزی را پیدا و آنرا مجدداً راهی محکمه ابتداییه کردند. در برابر اینکه داد زدم موضوع از محکمه ابتداییه گذشته و من مرافعه طلب شده ام. گفته شد که «قرار عدم سمع» فیصله نیست. ابتداییه باید فیصله شرعی خود را صادر کند!

اما چنانکه عرض کردم و در سند مربوط خواهید دید مقام عالی ستره محکمه - البته نه به آسانی! - این مرافعه طلبی را منظور و مرعی کرده بود!

بنا بر مجبوری که قسم مسافر؛ زیاد در کابل مانده نمیتوانستم ناگزیر کسی را وکیل مشروط گرفتم تا فقط در حالت ضرورت حضور من؛ او به مراجع برود و در تماس تلفونی با من رفع ضرورت نماید.

بعد تر ثابت شد که از تصمیم برگشتاندن متن عریضه ام در ولسی جرگه تا پرتاب دوسیه به محکمه معلوم الحال «دیوان مدنی ابتدائیه حوزه دوم کابل» ادامه همان جریان «فرستادن پشت نخود سیاه» است. وقتی این محکمه سرگردنه از ما صورت دعوی خواست هر طوریکه آماده ساختیم می فرمود؛ درست نیست نواقص دارد.

بالاخره با ابراز اینکه حق شما ثابت است؛ حاجت به اینقدر اسناد و دلیل و دلایل نیست؛ با چنین و چنان جملات و مقولات و اصطلاحات کوتاه حدود یک صفحه ترتیب کنید و بیاورید؛ در واقع خود برای ما صورت دعوی قالب کردند. بعد خواهان «شاهدان ذوالیدی» شدند.

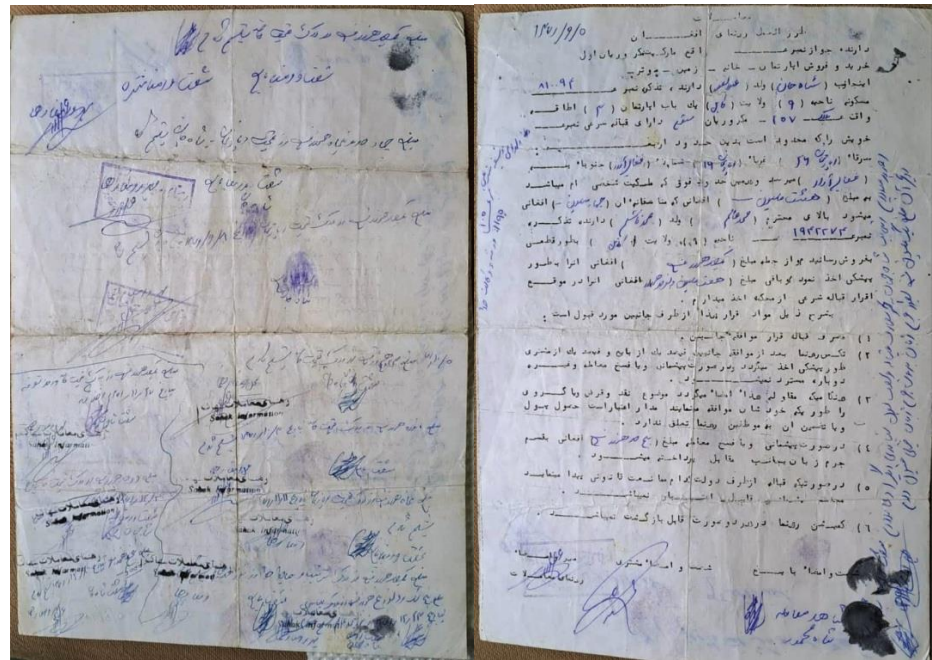
تا هنوز که هنوز است من معنا و مصداق این قلمبه را دریافته ام جز اینکه مانند جعل میراثی ساختن آپارتمان؛ راه دیگری برای گم کردن سوراخ دعا درست نمایند. تا جاییکه دریافته ام در محکمه؛ شاهدان ذوالیدی وقتی مطالبه میشود که دعوی بر سر «دفع تعرض» باشد؛ یعنی شخصی ادعا داشته باشد که کس یا کسانی به زور مانع بهره برداری از زمین مزروعی یا انتفاع از دیگر نوع عقار مملوکه اش میشود.

اما دعوی من کاملاً چیز دیگر و آن سرپیچی بایع از مسئولیت شرعی اش یعنی تسلیم دادن بلامانع همان ذوالیدی مبیعه به من مشتری است. پس «شاهدان ذوالیدی» یعنی چه و برای چی؟! چنین شاهدانی به محکمه بیابند که چه بگویند و بر چه چیزی شهادت بدهند؟! وقتی اینسو حمایت های ضدشرعی یک باند «بغات» نظامی و دولتی بر سر اقتدار و آنسو قاضی های «بغات» باشند؛ اجراءات اگر چنین نباشد؛ تعجب آور خواهد بود.

لذا حمل این مورد به بیسوادی شرعی این محکمه... درست نیست بلکه جعل و تزویر و گل آلود کردن آب و صید ماهی مقصود از آن؛ هدف است؛ آنچه که قرار روشنگری های بالا و مواردی که بعدتر آفتابی خواهد شد؛ از همان آغاز و تراشیدن «مالک» به آپارتمان 25 بلاک 157؛ ملکیت بخشیدن جعلی به آدم مرده و ده ها شعبده عوامفریبانه و تزویری ی دوخته و بخیه زده به آن؛ پیهم ادامه داشته است.

به هر حال؛ «دیوان مدنی ابتدائیه حوزه دوم کابل» طی وثیقه نمبر 41 بر 174 مورخ 1388/7/27 خویش باصطلاح فیصله خود را صادر نمود. عجالتاً با تحلیل تره هات حتی کودکانه این فیصله؛ بحث را کسالت آور نمیکنیم فقط سخن اول و آخر این فیصله:

**هیئت قضایی این دیوان به نتیجه رسیدند که دعوی مدعی... در مورد خرید آپارتمان 25 بلاک 157 واقع میکروریان سوم موجه و ثابت نبوده بلکه دفع شاه جهان مدعی علیهای بالاصاله موجه به نظر میرسد:...**



### نص حکم:

ما هیئت قضایی ... بر عدم اثبات دعوی مدعی ... به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید.

قاضی معراج الدین (حامدی) رئیس دیوان مدنی محکمه حوزه دوم

قاضی عبدالمصور مصمم عضو دیوان مدنی

ولی احمد (عاصم) رئیس محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل

\* \* \*

وکیل موقت من که از فیصله گزارش داد؛ افزود که من از محرر هائیکه صورت دعوی ما را بار بار تغییر داده و میگفتند:

حق شما ثابت است و کس نمیتواند آفتاب را به دو انگشت محو کند؛ چرا چنین شد؟

ایشان نه چندان با سیر و رمز و حتی با ناراحتی جواب دادند:

که فیصله در بالاها شد و حتی نوته و نوشته اش از همانجا آمد. ما گردن خود را هم خلاص کردیم که این؛ با ستون تشریحات سر نمیخورد؛ خیر اجازه دهید ما در یک ورق دیگر؛ ستون تشریحات و خلص موضوع را به این روحیه نوشته کنیم. اما کس نشنید و گفت: همین طور فیصله کنید؛ دعاوگر هر کی باشد دستش خلاص!

وکیل علاوه کرد: من کنجکاوای کرده آخر از دهانشان کشیدم که این زور آور؛ ملا امام مارشال فهیم از ارگ بوده است! با اینکه نظر به تجارب چندین ساله یک چنین احتمالی هم میتواند وجود داشته باشد؛ اما برای من؛ عامل و مسئول فقط و فقط همان سه تن هیأت دیوان مدنی است که ذیصلاح بودند و دارای استقلال قضایی.

آنان نه تنها اینکه شاید فرمان برده باشند بلکه به احتمال قوی خود نیز دارای همان فرهنگ و تعصب حق به جانبی عشیروی مانند قوماندان قسیم جنگلباغ و قوماندان حکیم الله و قوماندان پنجشیر... بوده اند فقط با نام ها و جایگاه دیگر!

### خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا

نظر به شرایط و امکانات عصر و نیز نظر به اینکه سالها هر چه اینسو و آنسو دویده بودم قریب به طور کامل بر مشکل و خامت وضعم افزوده شده بود؛ احتجاج بر فیصله متذکره را عام و علنی ساخته به صفحات و وبسایت های انترنیتی افغانی کشیدم و انتشار دادم.

چند صباحی گذشت و از ریاست تفتیش ستره محکمه با من تماس گرفته و دستور دادند که باری کابل و به ستره محکمه حاضر شوم. تأخیر نکنم که جناب قاضی القضاة بسیار جدی حکم تفتیش قضایی این رسوایی را داده اند!



قاضی القضاة جناب پوهاند عبدالسلام عظیمی بود.

عنوان احتجاجیه منتشره؛ «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» بود؛ متن؛ نظر به اینکه تا آنزمان قضا والا ها درین سطح با انتقاد و اعتراض و احتجاج مواجه نشده بودند؛ تند و تحمل ناپذیر می نمود. با اندیشه ها و نگرانی های متضاد و اغلب منفی و تیره؛ حتی با آمادگی برای غل و زنجیر و زولانه؛ خویشتن را به آدرس معینه رساندم. بلا فاصله چنانکه پیشبینی میکردم مورد استنطاق سختی قرار گرفتم. عمده ترین موارد اینها بود:

- چرا عرض و اعتراض را به انترنیت کشانیده ام. در حالیکه دو محکمه دیگر پیش روی داشتم. باز دروازه ستره محکمه به رویم باز بود؟!!
- چرا در متن به مقام قضا و قاضی ها عموماً و خصوصاً توهین ها کرده ام؟

من مفصلاً پاسخ داده و بر علاوه متذکر شدم آنچه شما توهین به قاضی ها میخوانید توهین نه که توصیف شان است. آنان؛ خود مانند کاسه چینی که صدا میکند؛ این صفات خویش را ادا کرده اند. من؛ اصل مسند قضا را بسیار والا تجلیل کرده ام که نباید چنین کسان و چنین کارکرد ها در آن راه داشته باشد. خاصه پس از آنکه ریاست تفتیش پاسخ های من را گرفت؛ به مقام بالا گزارش داد و چون بازگشت؛ تفاوت هایی در رفتار و پیشامدش احساس شد؛ به هیأتی وظیفه دادند تا به محکمه مربوط و نیز محل ثبت محفوظ و ثابق برود و موضوعاتی را تفحص و تحقیق کند.

روز بعد که هیأت برگشت افاده هایش قریب طور کامل چنین بود که آنچه من میگویم؛ تهمت و بیمورد نیست. از دیگر موارد جزئیاتی دستگیرم نشد ولی در مورد ثبت محفوظ و وثیقه تجویز خط نمیر 161 گفتند:

- دستبرد زده شده اما به جایی متفاوتی پرت گردیده بود که یافتیم.

در سومین روزیکه آنجا بودم مستنطق من وضع بسیار متفاوت یافت و تا حدی خود مانی شد. از جمله در حالیکه دستش را روی مطلب کاپی پیست شده احتجاج من گذاشته بود با اشاره به عنوان مطلب گفت:

اینها حالا همه جا (منظورش بیشتر بخش های قضا بود) حاکم استند. چاره نیست سرتاق که پست باشد باید خمیده بگذریم. یک راه پیدا کن که مرافعه؛ این فیصله را بشکناند باز دعوت به اصلاح میکند؛ آنگاه شاید چیز چیزی حقت حصول شود.

وقتی استفهام کردم که نتیجه تفتیش قضایی چه میشود؟ گفت: در حالت عادی ما صورت حال را به دفتر قاضی القضاات صاحب می‌دهیم این دفتر آنرا تدقیق و جمع و جور نموده با تدبیر عملی به بالا پیشنهاد میکند. تصمیم آخری را ما پیشبینی کرده نمیتوانیم.

سرانجام شخص رئیس تفتیش هم مرا خواسته و گفت: کار خود را در مرافعه دنبال کن! شاید یک هفته ده روز جلالتمآب قاضی القضاات هم در مورد مسأله انترنیتی؛ تصمیمی بگیرند.

از فحوای سخنان رئیس تفتیش میشد فهمید که ممکن است تصمیم یاد شده برای من هم عواقبی داشته باشد. من دستور رئیس تفتیش را محترمانه و مدلل اما قاطعانه طی عریضه کتبی رد نموده و - اگر توانسته باشم - حالی کردم که دیگر همه چیز همان مسأله انترنیتی است. من مسیر های معمولی را دو دهه پیموده و به حد مرگ بیزار شده ام. این جریانات مختصراً و متن عریضه کاملاً سر موقع در انترنیت منتشر شد.

(ادامه عرایض و ضمایم استنادی را در یک بخش بعدی - شاید یکی دو هفته آینده - تقدیم بدارم. تأکیداً خاطر نشان میکنم که این نگارش و تبیین؛ سیاسی نیست؛ هرگاه از آن برداشت های سیاسی ای میشود؛ به گناه کسان و ناکسان کوتاه بین و ناعاقبت اندیشی است که صرف به عملکرد های مشهود و مستند شان درینجا اشاراتی شده است. پر واضح است که در عدم چنین اشارات؛ اساساً بیان حقایق غیر ممکن بود. هکذا ایده آل من؛ روشنگری حقوقی و قضایی براساس تجربه های عینی سی ساله در لیل و نهار گوناگون؛ برای جامعه و به ویژه برای نسل جوان کشور است. فقط این؛ سود و ثروت مهم و بیش بها می باشد. فکر میکنم این مولفه؛ به قاضی ها و کارکنان قضایی؛ به مدعی العموم ها؛ به وکلای مدافع؛ رهنما های معاملات و کلیه شاگردان شرعیات و علم حقوق سود مند تر هم باشد. لذا مطمئنم زحمت سختی که کشیده ام و ریسک بزرگی که متقبل شده ام؛ اجر اجتماعی و ملی دارد.)

**به امید صلح و استقرار ایمنی و برقراری حق و عدالت و پاکیزگی و زیبایی در افغانستان؛ میهن از همه نعمات غنی و از همه جهات مهم ما!**

## «..راستی، راستی؛ این محکمه است یا دارالمجانین؟!»

### بغات عربده کش و «شریعت سرگردنه»!

(قسمت دوم و پایانی)

در حکایات فارسی آمده که یک تاجر صدیق هندی درون یک کاروانسرای بیابانی، گرفتار دعوی با سرایدار شد. اهالی به شمول کدخدا، جانب سرایدار را گرفتند.

دعوی این بود که تاجر هندی به سخن خودش سال پیشتر؛ در کاروانسرا اطراق کرده یک مرغ بریان صرف نموده بدون اینکه پول بپردازد؛ رفته بوده است تا که اکنون آمده و با معذرت خواهی؛ تقاضای ادای دین دارد. سرایدار از وی 1000 دینار خواسته و استدلال میکند که مرغ مصرف شده؛ در یکسال میتوانست آنقدر تخم و چوچه بدهد که ارزشش بالاتر از این نیز می‌گردد.

تاجر کس و عرض به قاضی شهر میفرستد ولی فرستاده؛ بهلول را می‌آورد.

بهلول که نظر به وعده اش با تأخیر یک ونیم ساعته میرسد؛ عذر خواهانه میگوید:

- مصروفیت عاجل زراعتی داشته و گندم‌ها را برای کشت؛ می‌جوشانده است!

حاضران بر بهلول می‌خندند و دیوانه اش میخوانند. بهلول با سکوت آنرا می‌پاید تا احيانا تعقلی در کسی ظهور کند و راز گشوده شود. ولی چیزی متبارز نمیشود و بالاخره خود میگوید:

اگر مسخره است که گندم جوش داده؛ حاصل دهد؛ مرغ بریان شده هم تخم و جوجه نمیدهد!

اینجاست که رشته‌های چر شده عقل جماعت؛ به هم اتصال یافته و بطلان دعوی سرایدار را کشف و اثبات میکنند.

با اینکه بزرگانی چون میرزا عبدالقادر بیدل فرموده اند:

آدمی را عقل باید در بدن      ورنه جان در کالبد دارد حمار



معهداً آدمی های عقل دار هم؛ در سطوح و حالت های مختلف پُرشمار قرار دارند تا جاییکه تفاوت ها به سطح فرد تا فرد هم اختصاصی شده میباشد. گذشته از افراد؛ قابلیت ها در سطوح دهکده و دره و صحرا و عشیره و قبیله و ملت و کشور و قاره نیز تفاوت دارد؛ چنانکه موضوعی نزد یک جماعت از بدیهیات است؛ ولی نزد جماعت دیگر معما میباشد. اینجاست که در بهترین حالات؛ نادره های خردمند و «اولواالباب» مانند بهلول برجستگی می یابند و در سایر اوضاع؛ جماعت ها ناگزیر «اکه عقل» هایی برای خود می تراشند یا می پذیرند.

عقل آدمی هم با ابزار ها کار میکند. منجمله با ابزار های ریاضی، منطقی و غیره. تفاوت ها در عقل ها عمدتاً به حدود غنای ابزار ها و توانایی ها در کاربرد به جا و به موقع آنها بر میگردد.

مثلاً در فن جمع ریاضی؛ 2 با 2 برابر به 4 میشود. اما تنها زمانیکه مطلوب؛ «همجنس» هاست. مثلاً 2 فیل و 2 ستاره و 2 موش و 2 باکتری... هرگز با هم جمع یعنی مخلوط نمیشوند. همچنان 2 جمع 2 آدم 4 آدم میشود ولی تا زمانیکه همه حی و حاضر و در یک مکان معین باشند.

این ابزار ها در شرع و قانون هم هست و بسی بیشتر از آنچه اغلب آدم ها و جماعت های عالم دارا استند. مثلاً ماترک یک متوفی به بازماندگانش میراث میرسد. اما مشروط بر اینکه متوفی مالک قطعی آنها بوده؛ دین و امانت و سایر گونه های سهم دیگران در میان نباشد.

در تمام عالم؛ فرض براین است که قضا و محکمه؛ مظهر عقل جمعی آدمیان بوده؛ در یک حد بالا قادر باید باشد که عقلانیت را در موضوعات طرف منازعه پیاده و معضلات را در بهترین وجه ممکن حل و فصل نماید. اما با تأسف که در عالم واقع؛ قضا و محکمه نیز مانند خود عقل آدم ها محکوم به تفاوت های فردی و جمعی و جماعتی و زمانی و مکانی است. به ویژه در حالات اضطرار و عدم استقرار نظام های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی... افغانستان بنابر عقیماندگی ذهنی از بسیاری کشور ها و خاصتاً با اوضاع و احوال متلاطم خود در نیم قرن اخیر؛ از جای های ویژه تر مشاهده و دریافت و ارزیابی واقعیت ها و حقایق متذکره قضا و محاکم - و البته نه فقط قضا و محاکم - است.

علاوه بر متفاوت بودن بعضاً ناگزیر توان کارکرد های عقلانی؛ قضا و محاکم افغانستان - و نه تنها افغانستان - تماشاکده سطوح و درجاتِ عُدر و فسادِ عندی و عمدی برای نفسانیات غیر انسانی کسان و اقشار و طبقات نیز میباشد. چنین واقعیت ها و حقایق را بارزتر و مشخص تر با نقد و موشگافی کارنامه های قضایی و محاکماتی مانند آنچه اینک بخش دوم و پایانی اش را تقدیم میداریم؛ میتوان برملا کرد و به متن آموزشی و مددگر تکامل هوشی و فکری و عقلانی افراد و جماعت های کشور میدل ساخت.

تذکر این نکات را اینجا برای فضل فروشی نیاورده در بدل بروز کمابیش تعجب و بیقراری شمار محدودی از کاربران عزیز و محترم انترنیت؛ لازمی دیدم که گویا ترجیح شان آن است که همچو موضوعات تنها درون محاکم و ادارات طرح و رفع و رجوع شود.

در حالیکه ایده آل من؛ روشنگری حقوقی و قضایی براساس تجربه های عینی سی ساله در لیل و نهار گوناگون؛ برای جامعه و به ویژه برای نسل جوان کشور است. فقط این؛ سود و ثروت مهم و بیش بها می باشد.

فکر میکنم این مولفه؛ به قاضی ها و کارکنان قضایی؛ به مدعی العموم ها؛ به وکلای مدافع؛ رهنما های معاملات و کلیه شاگردان و مشتاقان شرعیات و علم حقوق و مهمتر از آن به احزاب و قدرت های مدنی و دولتی که دغدغه اصلاح نظام عدلی و قضایی را دارند؛ سود مند تر هم باشد.

لذا مطمئنم زحمت سختی که کشیده ام و ریسک بزرگی که متقبل شده ام؛ اجر اجتماعی و ملی دارد.

\* \* \*

اینک خواننده مقداری صبور و منصف و هوشمند بایستی دریافته باشد که من چرا معروض داشتم که فاجعه مورد بحث؛ جز در چوکات مقوله و مفهوم فقهی «بغات» و «قضات بغات»؛ کار گرفته شده در مکتوب ریاست دفتر امارت اسلامی؛ تشریح شده نمیتواند.

مسلماً موضوع نسبتی من و جباریت جانورانه که در حکم صورت گرفته؛ نه اولین مورد از کارنامه های بغات ستمگر و چلی های «قاضی» نام کرده شان است و نه آخرین آنها میباشد. بدین جهت این احتجاج و حلاجی و تحلیل منحصیث نمونه و مثال؛ به زخم های ناسور هزاران و شاید ده ها هزار هموطن مظلوم و منکوب و غارت شده مان مرهمی خواهد بود و ایشان عملاً نیز به نحوی از انحا میتوانند آنرا مورد استفاده و استفاضه و سرمشق قرار دهند.

من آگاهانه و الزماً درین بخش به بنیاد های جعل و تزویر اطرافیان و هم داره های جانب مقابل که درست پس از نزدیک به پنج ماه معامله عقد بیع آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم کابل؛ یکی پی دیگر خود را افشا و رسوا ساخته رفتند؛ نپرداختم. این جعل و تزویر اساسی که عبارت از «مالک و مؤرث» جازدن سلطان محمد مستاجر امتیازی آپارتمان مورد نظر میباشد؛ از آنجا که بر اداره تدویر و مراقبت مکرویانها تحمیل شده است؛ سایر مراجع و ارگانها که به تحقیق و ریشه یابی همچو موارد کاری ندارند به تبعیت از داده های اداره مذکور - که محل اساسی سجل و سوانح کلیه آپارتمانهاست - نظر و عمل خویش را در مورد؛ عیار ساخته اند و من نیز هنگام عقد بیع و دست کم در جریان 5 ماه بعدی؛ کدام تصور متفاوت از آنچه اداره تدویر و مراقبت نشان میداد نداشتم و همسو با اینکه مطابق آن در سایر ارگانها و محکمه ناحیه نهم اجراءات شد؛ حتی باورم راسختر گردید که آپارتمان خریداری کرده من؛ وارث و مؤرث دارد.

لهذا عقد بیع من بر اساس همان پیش فرض بوده و همانطور تا آخر پیش رفته است و در نتیجه؛ مورد بحث قرار گرفتن یا نگرفتن آن اصلاً به من مربوط نیست و فایده و ضرری برایم ندارد.

باز تأکید میکنم که این متون سیاسی نیست؛ ولی من قادر نبودم و نیستم که جلو هرگونه برداشت و استنباط سیاسی از آن را؛ توسط هرکس و هرجانبی؛ مسدود میگردم یا مسدود بدارم.

درین بخش؛ همچنان داخل فایل PDF؛ نقد و بررسی و حلاجی این موضوعات را میخوانید:

**\*قباله 2441 ؛ فرزند سته عقد 71/9/5 است!**

**\* دروغگو؛ حافظه ندارد!**

\*حق را منکوب کردن و باطل را برافرازیدن

\*هنگامیکه مالک شدنِ بایع؛ یقینی نیست!

\* محکمه برای آنست که «پُشت ورق» ها را بخواند!

\*متن و مندرجاتِ اساسی ترین سند بیع بات آپارتمان 25 بلاک 157

\*..پس؛ لعنت الله علی الکاذبین!

\*از مشکل تضمین 25 فیصد؛ تا مداخله قوماندان قسیم جنگل‌باغ

\* برگشت تُف سر بالای جماعت کذاب بر روی خودشان!

\*عاقل به اشاره انگشت می بیند و ابله به خود انگشت!

\*محکمه ایکه نمیداند مسئولیت بایع کدام است، از مشتری کدام؟

\*مُشت فولادین دیگر بر دهن قضات بغات سر گردنه!

**\*آنچه که نه میراثی است و نه حق صغیر!**

\*آپارتمان مدعی بها بعد از قباله فقط ملکیت مدعی علیها میباشد!

\*مدعی علیها اقرار است و دعوی ثابت!

به امید صلح و استقرار ایمنی و برقراری حق و عدالت و پاکیزگی و زیبایی در افغانستان؛ میهن از

همه نعمات غنی و از همه جهات مهم ما!

**[لطفاً برای دانلود متن اینجا کلیک نمایید](#)**

لینک بخش نخست : [لطفاً برای دانلود متن اینجا کلیک نمایید](#)

## «.. راستی، راستی؛ این محکمه است یا دارالمجانین؟!»

### بغات عربده کش و «شریعت» سرگردنه!

(قسمت دوم و پایانی)

میگویند: دخترک 5 - 6 ساله که از میان همبازیها برگشت؛ با عصبانیت پرسش بر انگیز مادرش را محکم گرفت که عکس های عروسی ات را به من نشان بده.

مادر دار و ندار را پیشش انداخت و هر عکس را با جزئیات برایش شرح داد ولی دخترک عصبانی تر شد، عکس ها را پرت کرد و هی میگفت:

- کُلیش دروغ... کُلیش غلط!...

چون می پرسیدند؛ چه دروغ است، چه غلط است... ای توره چه شده؟! دخترک بیشتر هق میزد و سخت تر میگریست.

پس از آنکه با زحمت زیاد آرامش کردند گفت:

- زود پدر و مادر مره پیدا کنین. شما مره دزدیدی کده این؟! و چون پرسیدند:

- به چه دلیل؛ چرا؛ ایره کدام خانه خراب به تو گفته؟! باز عکس ها را دانه دانه اینسو و آنسو انداخته داد میکشید:

- خیر؛ کو؛ مه چرا ده ای عکس ها نیستم. اولاد های مردم ده عروسی پدر مادرشان رقص و بازی میکنن!!!!

نگو که کدام همبازی از عروسی پدر و مادر (اندر) و بازی و شادی خود در آن؛ قصه ها گفته و تصویر ها نشان داده بوده!!!

\* \* \*

اگر این دخترک؛ پسرک می بود؛ (و بسیار ببخشید!) اگر مردک یا نامردک می بود؛ عیناً میشد قاضی معراج الدین (حامدی) رئیس دیوان مدنی محکمه حوزه دوم؛ و همزاد هایش؛ قاضی عبدالمصور مصمم عضو دیوان مدنی و ولی احمد (عاصم) رئیس محکمه ابتدائیه حوزه دوم کابل در رژیم قبلی طی سال 1388 ه.ش. همینان با استدلال های مجنونانه؛ در باره عدم صحت دعوی پیرامون اپارتمان 25 بلاک 157 که با طمطراق آنرا چهار شماره زده اند؛ میفرمایند:

«بعداً شاه جهان مذکور ... باقی اقساط قیمت آپارتمان متذکره را که سلطان محمد متوفی در حیات خود تحویل نکرده بود تحویل خزینه دولت نموده و قبالة شرعی 2441 .. مؤرخ 71/10/5 را از دولت اخذ میدارد و به اساس این قبالة ملکیت وارثین سلطان محمد متوفی مذکور بشمول مدعی علیها در آپارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی ثابت بوده و از مندرج قبالة دست داشته وارثین متوفی مذکور هیچ سند اجرا نشده که ملکیت آنها از این اپارتمان به کس دیگر انتقال کرده باشد و اینکه مدعی بالوکاله میگوید محمد عالم مؤکل من اپارتمان تحت دعوی را به اساس ستهه رهنمای مورخ 1371/9/9 از شاه جهان خریداری نموده درست نیست چراکه مدعی علیهای مذکور در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این ستهه رهنما که پر از نواقص میباشد اپارتمان متذکره را به فروش رسانیده پس این بیع کاملاً از دیدگاه شریعت و قانون نافذ کشور درست نیست به منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته.»

## قباله 2441؛ فرزند همان ستهه رهنمای 71/9/9 است!

خواننده عزیز متوجه هست که اینجا «قباله شرعی 2441 .. همان ماحصل عقد مندرج در «ستهه رهنمای مورخ 1371/9/9» یا مطابق تمثال بالا؛ فرزند آن است!

درست مانند مردک یا نامردک قاضی معراج الدین (حامدی)؛ و همزاد هایش؛ قاضی عبدالمصور مصمم و ولی احمد (عاصم) که نتیجه عقد ها و همخوابگی های پدران و مادران شان استند!

حالا اگر والدین های مشار الیه ها اسناد عقد نکاح داشته باشند یا نه؛ این اسناد پر از نواقص باشد؛ نباشد و حتی از طرف های عقد شده، همخوابه شده و فرزند آورده؛ یکطرف به «نداشتن صلاحیت قانونی» متهم باشد؛ باز هم نتیجه یکسان است. یعنی آدمک هایی به نام معراج الدین (حامدی)، عبدالمصور مصمم و ولی احمد (عاصم) به دنیا آمده اند؛ کلانکار و حتی «قاضی» شده اند...

اما جان مطلب اینجاست که ایشان؛ حلالیت و قانونیت خویشتن خویش را ثابت میخوانند که از «مندرج» شان هم «هیچ سندی اجرا نشده» که آن را تغییر دهد؛ ولی به پدر های خویش حکم میکنند که "من بعد غرضدار مادر های مان نباشید!!!!!!"

به هر حال در فرمایشات خود این محکمه شاخدار "... **باقی اقساط** قیمت آپارتمان" که قبالة شرعی "درست!" را به ارمغان آورده از درک همان عقد بیع "نادرست!" مندرج سته 1371/9/9 و پول حاصله از آن است؛ ولی آنهمه «به منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته». چرا که «مدعی علیهای مذکوره در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این سته رهنما که پر از نواقص میباشد آپارتمان متذکره را به فروش رسانیده»؛ از قیمت آن؛ پول «باقی اقساط» را کمایی کرده و در عوض همین پول؛ قبالة گرفته است!

به سخن یک بزرگ که پایاتر خواهید خواند؛ آیا این محکمه است یا دارالمجانین؟! متن فیصله متذکره؛ بر علاوه اینکه وقوف قضات بغات را از حقیقت پول «باقی اقساط» که شاه جان از کجا کمایی کرده است؛ ثابت میسازد بلکه شاه جان بایع را ازین درک که «صلاحیت قانونی» نداشته و با جعل و تزویر و دروغ خود را "ذیصلاح" معرفی کرده؛ مشتری را فریب داده و پول او را غارت نموده است؛ **مُجرم** نیز قلمداد مینمایند.

در «خلاصه جریان موضوع» آن متن؛ کمی بالاتر با صراحت تام ذکر شده است «از اینکه سه پسر و یک دختر سلطان محمد مذکور صغار بودند لهذا از طرف آنها مسلمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی **نمبر 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16** وصیه تعیین و مقرر میگردد و همین آپارتمان تحت دعوی را که متروکه؟] سلطان محمد متوفی مذکور مؤثر اش میشود در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس سته رهنمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و **با همین پول اقساط دین باقیمانده به نمت مؤثر خود را به دولت تحویل و قبالة فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد میگردد که قبالة مذکور [به نام محمد عالم] را تکمیل و باقیمانده پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد.**»

## دروغگو؛ حافظه ندارد!

وانگهی به مصداق ضرب المثل "دورغگو حافظه ندارد" فقره 4 استدلال عالیجنابان قاضی؛ چنین است:

«4 - بیع بین شاه جهان مدعی علیها و محمد عالم .. مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته اما محمد عالم مذکور تا اکنون باقی پول قیمت آپارتمان را نداده است و در بیع قانوناً اول پول داده میشود بعداً مبیعه قبض میگردد. درین بیع که اصلاً صحت نداشته به جز هجده لک افغانی از تمام قیمت آپارتمان باقی پول آن داده نشده و از طرف محمد عالم مذکور در آپارتمان متذکره قبض هم صورت نگرفته روی همین دلیل بوده که اندکی بعد از طرف شاه جهان دعوی صورت میگیرد. و اگر مدعی بالوکاله مذکور میگوید که درین بیع مؤکل من هجده لک افغانی را برای شاه جهان مذکوره داده قرار بود باقی پول آنرا در محکمه بدهد و قبالة را اخذ نماید این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که] شرط بیع است صورت نگرفته باز هم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.»

اینجا خود در سند و باصطلاح فیصله محکمه اقرار میدارند که **بیع** بین شاه جهان و محمد عالم صورت گرفته و 18 لک افغانی برای شاه جهان مذکور داده شده است. که با همین پول «بعداً شاه جهان مذکوره ... باقی اقساط قیمت آپارتمان...

را تحویل خزینه دولت نموده و قبالة شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 را از دولت اخذ میدارد.. درین بیع ..

قرار بود [محمد عالم] باقی پول آنرا در محکمه بدهد و قبالة [برای خودش] را اخذ نماید.»

با وجود آنهمه؛ آیا این؛ ریدن بر روی حقیقت نیست که: «بیع .. مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته..»

و فراتر:

«این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که] شرط بیع است صورت نگرفته باز هم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.»

آیا این محکمه است یا دار المجانین؟؟ خ

با حیرت انگیزی وحشتناکی می بینید که این قاضی های ظاهراً از سر و زیر دیوانه؛ با حقایق و اسناد قضیه تحت کار و مسئولیت شان؛ که حاوی دوسیه کم از کم 102 ورقی است اصلاً توجه چه که اعتنایی ندارند.

در آن جمله به سند بنیادی یعنی قرارداد بیع یا سته رهنمای معاملات (که فقط از آن هوایی حرف میزنند)، به قرار خارنوالی نظارت بر تطبیق قانونیت؛ به نتیجه تحقیقات و نظریه اقامه کرده کمیسیون بررسی جعل و تزویر؛ به مکاتیب و اظهاریه های متعدد و موکد بزرگترین کمیسیون ذیصلاح دولت در مورد آپارتمانهای مکرویان دایر بر اینکه:

به اثر عرض و استغاثه بایع حایز اهلیت و صلاحیت شرعی و قانونی؛ آپارتمان برای محمد عالم فروش و به همان دلیل پول سببایدی دولت قانوناً حصول و راه تسلیم آپارتمان به مشتری معرفی شده هموار گردیده است. فقط یک مورد بندش (تضمین) که از سوی بایع رفع شود جهت تکمیل قبالة نهایی به محکمه معرفی میگردد...

(اسناد مدار حکم بیجون و چرا که در بخش نخست دیدیم و در ادامه بیشتر و بهتر خواهیم دید.)

ضرب المثل "خرکاری؛ دریای علم است" را شنیده ایم؛ آیا قضاوت بغات که جز کور کورانه هذیان نمیگویند یا هذیان های استفراغ شده توسط مدعی علیها را نشخوار نمیکنند؛ اینجا آفتابی نساخته اند که قضاوت و محکمه شان؛ حتی در حد خرکاری هم نیست؟!

البته که آفتابی ساخته اند و فراتر مفتضح هم گردانیده اند.

آیا علت آنست که ایشان نادانان و نا اهلان برای محکمه و قضاوت استند؟

بیشک که اینهم هست و به حد نهایی تردید ناپذیر نیز!

## حق را منکوب کردن و باطل را برافراشتن

ولی چیز بیشتر از آن در میان است: قصد یا اجبار حق را منکوب کردن و باطل را به کرسی نشاندن!

و چنانکه به عیان می بینید؛ نادانی و نا اهلی در انجام این پیش فرض سوء هم؛ تندتر و شدید تر؛ گند قضاوت بغات را به آسمان بالا کرده است.

شاید اغلب خوانندگان گرامی؛ تحلیل و تفسیر این هذیانات رسوا را برای خود؛ زاید و حتی به شعور و حیثیت خویش؛ توهین بدانند؛ معهداً برای عده معینی؛ نیاز است و باید حتی ریز ریز اتمام حجت شود.

آیا «باقی اقساط» آپارتمان چه مبلغی بوده است که شاه جهان تحویل نموده و در بدل؛ قبالة آنرا گرفته است؟

در متن همین قباله 2441 - 71/10/5 سرجمع قیمت دولتی آپارتمان (694984) شش لک و نود و چهار هزار و نهصد و هشتاد و چهار افغانی یعنی حدود 7 لک افغانی درج شده است. طبعاً درین مبلغ؛ پول ده فیصد پیش پرداخت و اقساطی که قبلاً تحویل کرده بوده اند نیز محاسبه شده است؛ وانگهی مبرهن است که «باقی اقساط» از همان پنج لک و پنجاه هزار افغانی ای تأمین شده که شاه جان بایع طی روز های 7 و 8/9/1371 در دو نوبت از من مشتری اخذ و در سته رهنما به قلم و مهر و امضای رهنما و شصت خودش رسید کرده است. و به هرحال این «باقی اقساط» که اینهمه پیرامونش پوز داده میشود و طمطراق میگردد؛ سوم حصه سرجمع پول های پیش پرداخت من؛ از قیمت قرار دادی آپارتمان فی مابین ما بوده از جایی دیگر و از راهی دیگر نیامده است!

یعنی که من من حیث مشتری آپارتمان در طی مراحل لازمه انتقال مالکیت آن از دولت به بایع؛ مساعدت عام و تام انجام داده ام.

بر علاوه میفرمایند بیع شرط داشته - شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً.

معنای این هذیان آن است که من بایستی در همان روز ترتیب سته و عقد عرفی؛ تمامی هشتاد لک قیمت مبیعه را نقداً تسلیم بی بی شاه جان میکردم. صرف نظر از اینکه اصل قرار داد ما مندرج سته 5/9/1371 رهنمای معاملات چگونه است که همین پانینتر مشاهده می نمایید. توأمان سفاقت و منافقت ابلیسی درینجا سخت تهوع آور و مادون کودکانه میباشد.

## هنگامیکه مالک شدن بایع؛ یقینی نیست!

درین زمان؛ بایع از مالکیت آپارتمان بسیار دور است و حتی یقینی نیست که این مالکیت را نصیب شده میتواند یا نی. چنانکه در سته قرار داد پیشبینی میگردد «در صورتیکه قباله از طرف دولت کدام ممانعت قانونی پیدا نماید...» چنانکه اندک زمانی پس از اینکه به فداکاری من؛ مالکیت آپارتمان از دولت به شاه جان بیگم منتقل گردید و مراحل انتقال ملکیت از شاه جان بایع به من مشتری کامل شد؛ دولت خرید و فروش آپارتمانها میان اشخاص را ممنوع گردانید. هرگاه مراحل قانونی انتقال مالکیت از شاه جان به من محمد عالم با فیصله مرجع ذیصلاح و سنجش و تحویلی سبسایدی؛ قبل از صدور این فرمان (منع فروش آزاد آپارتمانها)؛ طی نشده بود؛ دیگر شاه جان تنها میتواند به همان قیمت مندرج قباله 2441 آپارتمان را به دولت واگذار نماید و بس. درین صورت بالای پولی که از دولت به دست می آورد یعنی قیمت مندرج در قباله (چیزی کم 7 لک افغانی) باید لک ها افغانی دیگر میگذاشت تا پراخت های مرا اعاده کند. تازه تمام مصارف فرعی قباله و فیس رهنما که سوخته و برگشت ناپذیر شده بود.

پس کجاست ثبوت پرپر خوانی ها در باره شرط دادن یکدم و نقد تمام قیمت آپارتمان عملاً ناموجود و در هاله مخاطرات. اینجا و درین حال «قبض البدلین» و دیگر چرندیات قضات بغات؛ چه معنا و مصداق پیدا میکند و کجاست عقلانیت حتی عوامانه و حتی کودکانه این شرط؟؟!

در بساط نکته دانان؛ خود فروشی شرط نیست

یا سخن دانسته گو؛ ای مرد ابله؛ یا خموش!

\* \* \*



## محکمه برای آنست که «پُشت ورق» ها را بخواند!

مدعی و مدعی علیه؛ وکلای مدافع شان یا مساعدان حقوقی آنها؛ حتمی نیست که در عرایض و صورت دعوی ها و دفع دعوی ها و دگر جزع - فضع های شان حقایق را بی کاست و افزود و بی تغییر و تصرف بگویند یا بنویسند. اگر چنین امکانی وجود داشت؛ حاجت به محکمه و قاضی و دیگر مراجع عدلی نمی بود.

لذا این ذوات و مراجع برای آن هستند که «پشت ورق» ها را بخوانند و با شطارت و مهارت از میان انبوه مدعیات متضاد؛ حقیقت و حد اقل آنچه را که نزدیک به حقیقت است؛ کشف و اجراءات و قضاوت های شانرا برین مبنا ها استوار نمایند نه اینکه خود طرف مدعی یا مدعی علیه ایستاده؛ حتی بدتر و غلیظ تر؛ دروغ و دغا و تهمت و تفتین آنها را به طرف مقابل حواله کرده به دلیل تراشی و شرط تراشی و تهمت زنی و سیاهکاری و سیاه نمایی های مزید از شکم خویش نیز بپردازند.

چنین اعمال و حرکات وقتا که از مسنولان عدلی و قضایی و خاصتاً قضات سر میزند؛ فقط و فقط **جرم** است و بسته به وزن و ماهیت و عاقبت آن؛ شاید در ردیف بدترین جنایات هم دسته بندی شود.

حالا به خوانندگان عزیز این سطور در هر سطحی که تشریف دارند شاید مسلم شده باشد که قضات یاد شده؛ یکسره و پروپا قرص جانب شاه جهان مدعی علیها را گرفته نه تنها تمامی مدعیات ارائه شده از نام او را نشخوار میکنند؛ بلکه بخصوص در همین بند چهار استدلال هایشان؛ در مخاصمت با من مدعی؛ پا را؛ بسیار بسیار فراتر هم میگذارند.

من نمیخواهم بر همه این موارد بدون توسل به اسناد و شواهد و قراین محکم تماس گرفته و داد و فریاد هوایی براه بیاندازم.

چون این بیع کلاً مورد قبول؛ بر وفق سته رهنمای معاملات مورخ 1371/9/9 (تاریخ واقعی 1371/9/5 است!) صورت گرفته و اینهم مورد قبول است؛ پس باید ببینیم که درین سته؛ شرط ادعا شده در بالا؛ هست یا جریان طوریبست که قضات بغات سرگردنه آنرا لگدمال نموده چیز و چیز هایی کاملاً خلاف و بر علاوه ضد عقل و ضد منطق عادی انسانی را از خود می تراشند؛ تا حق و عدل را زیون و نابود کنند.

## متن و مندرجات اساسی ترین سند بیع بات آپارتمان 25 بلاک 157:

این سته طبق معمول یک فورم کاغذی چاپی متحدالمال در حد میرزایی ها و عریضه نویسی های سر بازار است که حین انجام عقد بیع یا معامله دیگر؛ جای های خالی آن با درج قلمی شهرت جانبین، کویف مدعا بها و سایر اگر مگر های مربوط آنها پُر کاری میشود تا مفاهیم موردنظر جوانب را افاده کرده بتواند. پس از بازخوانی و اعلام قناعت طرف ها؛ سته (قرارداد) شصت و مهر و امضا... یعنی تسجیل میشود و معمولاً بیش از دو کاپی بوده و هر کاپی نزد یکی از طرف ها مییاشد.

من اینجا صفحه نخست این سته را در دو رنگ باز نویسی میکنم تا بهتر با مدعیات معین قابل مقایسه باشد. قسمت چاپی متحد المال به رنگ سیاه و قسمت قلمی با رنگ جگری: (و پرداخت های پولی را در اخیر نقلاً طور عادی لیست مینمایم)

1371/9/5

طرز العمل رهنمای معاملات افغان

دارنده جواز عـــــــــــــــــ خرید و فروش آپارتمان، خانه، زمین، موتر

اینجانب (شاه جهان) ولد (عبدالغفور) دارنده تذکره نمبر 810094 مسکونه ناحیه (9) ولایت کابل یک باب آپارتمان 3 اطاقه واقع بلاک 157 مکرویان سوم دارای قبالة شرعی عـــــــــ دارای وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 ورثه و وکالت خط خویش را که محدود است بدین حدود اربعه:

شرقاً (آپارتمان 26)، غرباً (آپارتمان 19)، شمالاً (فضای آزاد)، جنوباً به (فضای آزاد) میرسد با همین حدود فوق که ملکیت شخصی ام میباشد به مبلغ (هشت میلیون) افغانی که مناصفه آن (چهار میلیون) افغانی میشود بالای محترم (محمد عالم) ولد (محمد قاسم) دارنده تذکره نمبر 1942274 مسکونه ناحیه (9) ولایت (کابل) به طور قطعی به فروش رسانیدم و از جمله مبلغ (یکصد هزار اف) افغانی آنرا به طور پیشکی اخذ نمودم و باقی مبلغ (هفت میلیون و نهصد هزار) افغانی آنرا در موقع اقرار شرعی در محکمه اخذ میدارم.

به شرح ذیل مواد قرار هذا از طرف جانبین مورد قبول است:

- 1- مصرف قبالة قرار موافقه جانبین.
- 2- تکس رهنما بعد از موافقه جانبین فی صد یک از بایع و فی صد یک از مشتری طور پیشکی اخذ میگردد و در صورت پشیمانی یا فسخ معامله و غیره دو باره مسترد نمیشود.
- 3- هنگامیکه مقوله هذا امضا میگردد موضوع نقد و قرض و یا گروی را طوریکه خودشان موافقه مینمایند مدار اعتبار است. حصول پول یا تضمین آن به موظفین رهنما تعلق ندارد.
- 4- در صورت پشیمانی یا فسخ معامله (پنجصد هزار اف) افغانی به قسم جرم زبان به جانب مقابل پرداخته میشود.
- 5- در صورتیکه قبالة از طرف دولت کدام ممانعت قانونی پیدا نماید محاسبه پشیمانی قابل اعتبار نمی باشد.
- 6- کمیشن رهنما در هر دو صورت قابل بازگشت نمی باشد.

شصت و امضای بایع - امضای شاهد معامله - شصت و امضای مشتری - مهر و امضای رهنمای معاملات

شاه جهان شاه محمود محمد عالم محمد عظیم

در حاشیه:

اقرار میدارم اینجانب شاه جهان - بجز مصارف قبالة و نصف پول سببایدی دیگر ادعا ندارم در غیر آن یک میلیون افغانی به طور جرم زبان بدون جرم زبان قبلی قبول دارم.

شصت شاه جهان امضای رهنمای معاملات امضای شاه محمود

نکته: چنانکه قبلاً به عرض رسانیده ام؛ شاه جهان و پسرش شاه محمود همراه با محمد عظیم رهنما پس از تحویلی سببایدی؛ نزد آمدند و با اوقات تلخی ابراز داشتند که تدویر و مراقبت مکرویانها میگوید که امر شده تا 25 فیصد تضمین هم به بانک تحویل کنیم .

اوضاع کشور به حدی خراب بود که کس به بانک و دولت درین حد اعتماد نداشت که مبالغ بزرگ را به نام تضمین بسپارد و باز مطمئن باشد که یک روزی آنرا پس گرفته خواهد توانست.

چنانکه شاه جهان و پسرش به وضوح میگفتند: این پول میسوزد و از سرجمع قیمت آپارتمان به ما چیز زیادی نمی ماند. و حتی گستاخی را به آخر رسانیده امر ناممکن فرمودند:

- اگر آپارتمان میخواهی؛ تضمین را خودت تحویل کن و باز پس بگیر!.

بعد از جروبحث زیاد به پیشنهاد رهنما؛ قرار شد که من به اندازه نصف پول سبسایدی (270000) افغانی به آنان کمک دیگر هم بکنم و مزید بر قبالة اول (2441) که مجموع مصارف فرعی مانند محصول و غیره آنرا داده بودم تمامی مصارف فرعی قبالة دومی عنوانی خودم را نیز به گردن بگیرم.

این بود که پس از تحویل گرفتن مبلغ فوق الذکر؛ ایشان چنین اقراریه در سته درج و شصت و امضا کردند. من تاکنون این مبلغ و دیگر تادیات به رهنمای معاملات جهت مصارف قبالة ها و نیز کمیشن دو طرفه را در سرجمع پرداخت ها نیاورده ام که آنها اغلب رأساً کمک بوده جزء هشتاد میلیون افغانی ثمن مبیعه شمرده نمی شدند.

**مبالغ تادیه شده از سرجمع قیمت آپارتمان:**

- 100000 افغانی که اوایل عقرب 1371 در سته اول؛ پیشکی اخذ شده بود در سته دوم 5 قوس 1371 عیناً نقل شده.

- 100000 افغانی که در همان ماه عقرب برای ضروریات زمستان... تقاضا و اخذ شده که در سته دوم عیناً منتقل گردیده.

- 450000 افغانی که برای پرداخت تمامی اقساط آپارتمان به مجرد ترتیب سته دومی اخذ شده به شصت شاه جهان و مهر و امضای رهنما.

متباقی عیناً از روی سته نقل میگردد:

- مبلغ 100000 افغ از درک قیمت آپارتمان به تاریخ 1371/9/8 به شاه جان تسلیم شد.

شصت بابیع شاه جان مهر و امضای رهنما

- 1371/10/5 مبلغ سی و پنجهزار افغانی از درک قیمت آپارتمان تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پانزده هزار افغانی از درک قیمت خانه به تاریخ 1371/11/3 تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پنجاه هزار افغانی از درک قیمت خانه به تاریخ 71/11/11 تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ یکصد هزار افغانی از درک ترتیب وصایط [تجویز] خط از نزد محمد عالم تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ یکصد هزار افغانی از درک قیمت خانه و اخذ تعرفه [سبسایدی] به تاریخ 1371/11/27 اخذ شد.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ دو صد هزار افغانی از درک قیمت خانه تسلیم شدم. 1371/12/2

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پنجهزار افغانی به تاریخ 1371/12/8 تسلیم شدم.

شصت شاه جان امضای شاه محمود مهر و امضای رهنما

- مبلغ پنج لک و نود و پنج هزار افغانی از درک سبسایدی به تاریخ 1371/12/23 از نزد محمد عالم تسلیم شدم.

\* \* \*

## ..پس؛ لعنت الله على الكاذبين!

چنانکه ملاحظه فرمودید نه تنها شرط دادن تمامی پول قیمت آپارتمان بدون قید و شرط و بدون اجرای قباله شرعی به نام من مشتری در بین نیست بلکه حتی بر عکس قرار گذاشته شده بوده که به غیر از یکصد هزار افغانی پیشکی؛ متباقی تمامی 79 لک افغانی ثمن مبیعه حین اقرار شرعی بایع و ترتیب قباله در محکمه؛ توسط وی دریافت میگردد. پس؛ لعنت الله على الكاذبين! (لعنت خدا بر دروغ گویان.)

مگر اینکه من؛ به دفعات؛ مراجعات شاه جان بایع و پسر بزرگش - شاه محمود (شاهد معامله) - همراه با رهنما را توسط اعطای پول های غالباً هنگفت؛ اجابت کرده و طی بیش از 4 ماه بدون اینکه حتی قباله آپارتمان به نام من؛ متصور شده باشد؛ به اقرار خود محکمه؛ 18 - 18 و نیم لک افغانی را به دامن شان ریخته ام؛ ناشی از رواداری و انسانیت من بوده است یا به دام افتادگی و حماقت من؟؟؟

چنانکه در قسمت های قبلی این سلسله عرایض توضیح کافی داده و روشن کرده ام؛ شاه جان و شاه محمود پسرش تا زمان مداخله قوماندان قسیم جنگلباغ؛ ظاهراً کدام پیشامد نادرست و پرسش برانگیز و نگران کننده از خود متبازر نساخته بودند؛ آخرین دغدغه و مشکل تحمل ناپذیر را همان اجبار دولت برای تحویلی 25 فیصد تضمین از محاسبه قیمت انجیری آپارتمان به بانک وانمود میکردند. این مبلغ؛ حدود 9 لک افغانی میشد و تحت شرایط قابل اعاده به تضمین دهنده بود.

چنانکه مکاتیب و پاسخ های اداره تدویر و مراقبت مکروریاتها مکرراً تصریح میکند؛ با تحویلی کامل سببایدی دولتی آپارتمان؛ تمام راه توسط شاه جان و شاه محمود و رهنما طی شده و امر تملیک آپارتمان به نفع من مشتری محمد عالم ولد محمد قاسم پایان یافته بود و کماکان پایان یافته است!!  
صرف موضوع تحویلی 25 فیصد تضمین به بانک که ابدأ به من ربطی نداشت و ندارد؛ انگیزه سگتگی و مشکل و پیچیدگی شده زمینه برای مداخلات و تلقینات سوء بغات سیه مست و عربده کش را فراهم ساخت.

## از مشکل تضمین 25 فیصد تا مداخله قوماندان قسیم جنگلباغ؛

چون من پس از مداخله استبدادی و امر و نهی ضدشرع و ضدعقل و ضدشرف جنرال قسیم جنگلباغ قوماندان غند نمبر 1 جهادی محافظ مکروریاتها؛ مجبور به دادخواهی ها شدم . با وصف اینکه قوماندان کندک 2 همین غند نمبر 1 (حکیم الله) که همه کاره منطقه مکرویان سوم بود؛ در فرستادن شاه جان و پسرش به مراجع حقوقی و عدلی بسیار مقاومت میکرد؛ اینان خلاف انتظار اینکه من؛ با تهدید و تعجیز قوماندان قسیم جنگلباغ؛ میدان را رها خواهم کرد؛ تحت فشار های نامنتظره آمده ناگزیر دست به هر خس و خاشاکی زدند.

گروه بغات سیه مست که بدینگونه به حمایت شاه جان و شاه محمود برخاسته و با لجاج؛ درهم شکستن من را به موضوع حیثیتی خود بدل کرده بودند؛ از خورد تا بزرگ حتی برای یک لحظه و یکبار هم که شده نخواستند که از اخلاق قرآنی و اسلامی اصلاحگری و میانجیگری کار بگیرند و برای حل مسأله؛ اراده و عمل نمایند. برعکس حتی از نام شاه جان به مقام ستره محکمه آنوقت عریضه نمبر 312768 مورخ 1372/6/26 را فرستادند که در آن با فرعونیت تام نوشته بودند:

**«من (شاه جهان) یا کس دیگر از جمله ورثه سلطان محمد متوفی قطعاً برای محمد عالم مذکور اپارتمان 25 بلاک 157 را نفروخته ایم.»**

و قاضی عبدالصبور رئیس محکمه ناحیه 9 را وادار ساختند تا همین کذب بزرگ مورد لعنت الله را در پهلوی فرمان جدید الصدور ریاست دولت اسلامی مبنی بر منع فروش اپارتمانهای مکروریاتها بین اشخاص؛ سنجاق کرده و قرار نمبر 13 - 1372/8/6 عدم سمع دعوای اینجانب را داده آنرا مسترد نماید.

قاضی عبدالصبور همان مقامی است که قبالهء شرعی 2441 بر 1052 مورخ 71/10/5 را با آگاهی از بیگروند آن؛ اجرا نموده و نیز به عریضه نمبر 936663 - 1371/10/20 شاه جان دایر بر اینکه اپارتمان را برای من محمد عالم به فروش میرساند؛ امر موافق داده و جهت اینکه باصطلاح حق صغار پس از فروش؛ بهتر صیانت شود؛ تجویز خط تأکیدی 161 - 2708 - 71/11/17 را ترتیب و اصدار نموده است.

این تجویز و وصایت خط به خاطری تأکیدی است که شاه جان از قبل با وصایت خط نمبر 105 - 1195 مورخ 1367/8/16 از طرف صغار صاحب صلاحیت بود؛ چنانکه به اتکای همان وصایت خط؛ زیر نظر همین قاضی عبدالصبور اپارتمان را طی قباله 2441 از دولت **خریداری** نمود.

صلاحیت **خرید و فروش** مال صغیر؛ در شریعت و قانون مدنی(ماده 304)؛ **صلاحیت واحد** است؛ کسی که نتواند مال و ملک صغیر را بفروشد؛ برای صغیر مال و ملکی هم خریده نمیتواند؛ چرا که درین صورت پول یا مال دیگر صغیر را باید به عوض بدهد و این ممنوع است!

پس تجویز خط 161 الزماً تجدید وصایت و اعطای صلاحیت؛ برای شاه جان نبوده و تنها معین میسازد که با پول موسوم به سهم صغار دقیقاً چگونه رفتار شود.

اگر چنانکه زیاد جفنگ زده میشود که فقط تجویز خط 161 به شاه جان اعطای صلاحیت کرده منجمله سته فوق رهنا و عقد بیع مندرج آن که پیشتر از این تجویز خط؛ تاریخ دارد؛ خلاف قانون و در نبود صلاحیت است و درست نیست؛ پس تمامی اجراءات از زمان پذیرش تقاضای تحویلی ده فیصد، اعطای سند موقت ملکیت و غیره تا تحریر و صدور قباله 2441 در تدویر و مراقبت مکروریاتها، بانک ها؛ دیگر مراجع ذیربط و بالاخره در خود محکمه ناحیه نهم به ریاست قاضی عبدالصبور هم؛ **خلاف قانون و در نبود صلاحیت است و درست نیست!!!**

## برگشت تُف سر بالای جماعت کذاب بر روی خودشان!

ملاحظه می فرمائید که تُف سر بالا؛ چگونه واپس بر سر و روی و دهان گوینده های کذاب فرود می آید؟؟!  
این مورد باز هم دلچسپ و تماشایی تر در سطور بعدی آفتابی خواهد شد.

بدینگونه قاضی عبدالصبور نمیتواند نسبت به حقوق و امتیازات من درین معادلات ناآگاه و بیمعلومات و حتی کم معلومات باشد. اینجاست که اجراءات فوق الذکر او علیه موضوع نسبتی من؛ عمل تجاھل کارانه و خابینانه دستوری یا معامله گرانه است!

شاه جان به حیث مدعی علیه؛ در دفع دعوی خود جهت تقلا برای فرار از حق؛ میگوید:  
« بعداً من مدعی علیها خواستم آن را به شرط اینکه تمام پول قیمت آپارتمان را نقداً محمد عالم برایم بدهد به فروش برسانم که در همین مورد به تاریخ 1371/9/9 ستهء رهنما نیز ترتیب گردید و معامله فروش آپارتمان متذکره به اساس همین ستهء رهنما به شرط اعطای تمام قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور برای من مدعی علیها؛ صورت گرفته که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید.»

چنانکه شما خواننده عزیز؛ سته یا قرارداد مورد استناد این ادعا را دیدید؛ لابد دریافتید که ادعا؛ مانند همان عریضه فوق الذکر به ستره محکمه از نام اوست که تنها سزاوار "لعنت الله علی الکاذبین" میباشد.  
باز شاه جان بایع و مدعی علیها؛ سواد ندارد و هكذا اطلاعات حقوقی و قضایی زیاد! اغلب زمانی که میرزا بنویسی جملاتی از این قبیل را چه بگونه عریضه؛ چه پاسخ استعلام و چه "دفع دعوی..." برایش قلقله میکند؛ تصور مینماید که البته میرزا؛ همه جوانب آنها را میداند و مدنظر گرفته است. لذا این سخنان؛ جای دارد و به کرسی نشستی و کم از کم مفید فایده است!!

وانگهی اتکا به پشت گرمی قوماندانان و دولتداران موجب بیخیالی و عدم نگرانی اوست!  
ولی یک آدم باسواد و عاقل ثالث بالخیر آگاه و دانا از عمومیات عرف و شرع و قانون؛ ممکن نیست دچار عین تصور و توهم شود؛ چه رسد به مسند نشین شریعت غرای محمدی و مسئول تطابق دادن ریز و درشت های عرف و شرع و قانون و عقل با مدعیات و اتهامات طرف های دعاوی و مخاصمات!  
سوال این است که درین مورد مشخص؛ چرا قاضی صاحب های دیوان مدنی! حتی نیم نگاهی به سته یا سند ادعایی خانم مدعی علیها نینداخته اند تا ببینند که حقیقت چنین است یا برخلاف آن؟

خوب دقت فرمایید که قضات بغات؛ حتی زحمت آنرا به خود نمیدهند که کلمات و جملات متفاوت تر از دفاعیه مدعی علیها را که نهایتاً نگارش یک میرزا بنویس اجرتی است؛ در استدلال! و فیصله شرعی!! خود به کار ببرند:  
«بیع بین شاه جهان مدعی علیها و محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته اما محمد عالم مذکور تا اکنون باقی پول قیمت آپارتمان را نداده است و در بیع قانوناً اول پول داده میشود بعداً میبعه قبض میگردد. درین بیع که اصلاً صحت نداشته به جز هجده لک افغانی از تمام قیمت آپارتمان باقی پول آن داده نشده .... و اگر مدعی بالوکاله مذکور میگوید که .. قرار بود باقی پول آنرا در محکمه بدهد و قباله را اخذ نماید این دلیل مدعی مذکور نیز برای اثبات دعوی اش درست و کافی نبوده چرا که قبض البدلین [که شرط بیع است صورت نگرفته بازهم گفته نمی توانیم که این بیع درست است.»

مکت و تبصره بیشتر خاصاً بر جمله های «درین بیع که اصلاً صحت نداشته» و قلنبه «قبض البدلین...» جز توهین شنیع بر شعور خواننده نمیتواند باشد. صرف همین قدر خاطر نشان میکنم که در سراپای دعوی نسبتی من؛ از مقوله و مصداق «قبض» کار گرفته نشده و قضات بغات برای اینکه ادای قاضیگری در آورند؛ این گونه قلنبه های پرت و نامربوط را به سر سر خود باد کرده میروند.

مورد قابل مکت بعدی که ثابت میکند قضات بغات؛ همان استفراغ های مدعی علیها را می بلعند و نشخوار میکنند و یا همه باهم سر در یک اخور دارند؛ این است:

## عاقل به اشاره انگشت می بیند و ابله به خود انگشت!

من از جمله به این دلیل متن چاپی سته رهنما را به رنگ متفاوت از خانه پری قلمی آوردم تا نشان دهم که هم مدعی علیها و هم بدل او - قضات بغات - به حدی بیچاره و درپجال اند؛ که - گلاب به روی خواننده؛ - "در خمیر موی می پالند و در ... استخوان". به راستی که «عاقل به محل اشاره انگشت می بیند و ابله به خود انگشت!».

دوام استدلال قضات بغات:

«2- سته رهنما... مطابق به قانون ترتیب نگردیده چرا که [در] این سته آپارتمان ملکیت شخصی مدعی علیها ذکر گردیده در حالیکه آپارتمان تحت دعوی موروثی بوده نه شخصی ... و نام دو پسر کبیر متوفی مذکور هر یک رحمت الله و شاه محمود درج نگردیده؛ .. ایجاب میکرد این دو پسر فوق الذکر نیز به صفت بایعان در فروش نقش میداشتند و این طور نشده. اگر این سته ترتیب هم گردیده ... برای اینکه محمد عالم مؤکل مدعی مذکور این آپارتمان را از شاه جهان مدعی علیها خریداریه من حیث دلیل اثبات شده نمیتواند».

عین متن در دفاعیه بیگم شاه جان:

«... روی چند دلیل این بیع درست نیست و منعقد هم نگردیده.

1- در سته رهنما مؤرخ 1371/9/9 چند نواقص وجود دارد.

اول : .. ذکر شده که آپارتمان ملکیت شخصی ام میباشد .. باید ملکیت .. موروثی ذکر میشد..

دوم : .. تنها نام من تحریر گردیده و من .. از طرف چهار وارث وصیه .. بودم باید نمبر وصایت خط وصایت من درین سته رهنما آشنا می گردید ... و از طرف دیگر دو پسر سلطان محمد متوفی کبیر بودند ... باید این دو نیز درین سته رهنما ذکر می گردید که این طور نیز نشده.

سوم: حدودات آپارتمان درین سته به شکل قانونی تحریر نگردیده .. باید اشخاصیکه درین حدودات قرار داشتند .. با پدر و پدرکلانهای شان تحریر میگردید اینهم در نظر گرفته نشده.

چهارم : در اخیر سته رهنما امضای مشتری به نظر میخورد؛ در همین ورق یک امضای دیگر نیز قابل دید است اما معلوم نیست که این امضاء مربوط به کدام شخص است و صرف یک شصت از یک شاهد معامله در سته رهنما به نظر میخورد اما قابل تشخیص نیست. ایجاب میکرد من به صفت بایع درین سته شصت خود را میگذاشتم ... بناءً این عقد از طرف من رد گردید .. سته رهنما کاملاً فاقد ارزش های قانونی بوده؛ نمی تواند من حیث سته معتبر دلایل اثبات دعوی مذکور گردد.

2- .... (تکرار همان چرند های فوقانی با کلمات نه چندان متفاوت) از این لحاظ نیز این سته فاقد اعتبار قانونی میباشد و منحصت دلیل اثبات برای اینکه محمد عالم مذکور اپارتمان را از من خریده بوده نمی تواند.»

انشاءالله کاملاً دریافتید که دومین نبوغ! قضات بغات از کجا سرچشمه گرفته است؟!!

کلمات "ملکیت شخصی" از متن متحدالمال چاپی بوده و بالاتر از آن بازهم در متن متحدالمال چاپی به دنبال کلمات

دارای قباله شرعی عـ؛ طور قلمی ذکر شده که **دارای وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 ورثه و وکالت خط.**

این تنها بدین معنی نیست که برعکس جرت و فرت بالا؛ نمبر وصایت خط به سته آشنا شده است بلکه بدین معنی است

که محرر فیصله و محرر دفاعیه (که بسیار احتمال دارد هر دو یک نفر باشد) به هر دلیل که هست به یکسان "مگس

های زنده را قورت میکنند"

حرف ها در مورد «شصت من بایع»، «شصت شاهد معامله» و غیره حتی بدتر از قورت کردن "مگس زنده" میباشد. در

سته که جنابان محررین گویا اصلاً ندیده اند؛ با جمع موارد اخذ مبالغ؛ چارده مرتبه شصت شاه جان گذاشته شده است و

"شاهد معامله - شاه محمود" همان پسر بزرگ سلطان محمد و بی بی شاه جان استند که شصت نه بلکه امضای زیبا و

تکرار نشونده شان بازهم با جمع موارد اخذ مبالغ 11 مرتبه سته رهنما را زینت بخشیده است.

خوب؛ بدین اساسات فولادین؛ آیا «سته رهنما کاملاً فاقد ارزش های قانونی بوده؛ نمی تواند منحصت سته معتبر دلایل

اثبات دعوی.. گردد»؛ یا دفاعیه سراسر اباطیل و اکاذیب بایع و نقل و استنساخ ابلهانه و زیوانانه از همان؛ در باصطلاح

فیصله شرعی دیوان مدنی.. (یا چه میدانم: دیوان دزدان سرگردنه)؟؟؟؟

رویهمرفته تمام این ها که حتی در حکم فروعات نیستند؛ به اصل و اساس عقد بیع آپارتمان بین شاه جان و من محمد

عالم چه ارتباط و تأثیر دارد. وانگهی تا پرداخت دست کم ربع (چهارم حصه) ثمن یا قیمت توافق شده آپارتمان از طرف

من؛ بدون آنکه قباله و تسلیمی آن درک داشته باشد؛ به دفعات متعدد و در طول 4 و نیم ماه متوالی؛ این حرف ها و به

اصطلاح اعتراض ها کجا بود؟

## محکمه ای که نمیداند مسئولیت بایع کدام است، از مشتری کدام؟

آیا کسی هست که از قضات بغات متذکره باز خواست کند که معرفی مبیعه، شخصی یا میراثی بودن؛ موقعیت و حدود

اربعه؛ محاسن و معایب و کسان حقدار در آن از **مسئولیت های بایع** میباشد یا مشتری؟

آیا اینها که نام قاضی بر ایشان؛ بزرگترین توهین به قضا و شرع است؛ چرا از بایعه نازی نازی نپرسیدند که تو خودت؛

خود و اپارتمان را آنچنان معرفی کرده ای که درج سته شده و تا آخر هم به همان مواصفات و حدود و ثغور قانع و

راضی پیش رفته ای و امر ترتیب قباله شرعی به نام مشتری را گرفته و بنابر همین با اخذ پول هنگفت دیگر از مشتری

معرفی کرده ات همان محمد عالم؛ سبببایدی دولت را تحویل خزانه کرده ای.؟؟؟

پس تو چی وقت با کدام توانایی و صلاحیت؛ با این عقد بیع؛ مخالفت و آن را رد کرده ای؟ سند و ثبوت این رد و مخالفت

کجاست؛ آیا پس از اینکه آخرین مرجع قانونی کشور یعنی کمیسیون عالی موظف وزارت شهرسازی و خانه سازی در



تدویر و مراقبت مکروریانها طی جلسه یا جلسات استجویی و توضیحی با تو و دیگر شرکایت؛ عقد بیع تو با محمد عالم را تصویب و با محاسبه و تحویلی سببایدی؛ تو را مختار به دادن قباله ساخت؛ دیگر وقت و مجالی برای رد و مخالفت باقی میماند؟

باز گیریم که رد و مخالفت کردی؛ با حقوق مترتب شده قانونی مشتری بالای خودت؛ با پول های که از وی ستاندی؛ با خساراتی که بر وی رساندی؛ با دروغ ها و جعلیات بی باکانه ات؛ با ملامت و توهین و تلعین اهل خبره و مردمان دور و نزدیک...چه معامله و اجراءاتی کردی و چه توبه و عذر و استغفار نمودی؟! شاید اینجا موقعش است که یکی دیگر از مکاتیب وزارت شهر سازی را در رابطه به این جریان نقل و از نظر خوانندگان عزیز عبور دهیم.

« شماره: 880

نیته: 1372/6/2

دولت اسلامی افغانستان  
د شهر سازی وزارت  
د توزیع اسکان ریاست  
د محاسبه سوم لوی مدیریت

به وزارت محترم عدلیه دولت اسلامی افغانستان!

بائر مکتوب 19 مورخ 1372/2/16 مدیریت عمومی سید نورمحمد شاه مینه ریاست محترم حقوق شما احتراماً نگاشته میشود.

آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم که دارای 3 اتاق میباشد؛ به نام سلطان محمد ولد نیاز محمد کارمند شورای وزیران وقت توزیع گردیده است. و نظر به وثیقه شرعی 105 - 1195 - مورخ 1367/8/16 سلطان محمد فوت نموده بعد از تحویلی تمام قسط آپارتمان - قباله آپارتمان بنام ورثه سلطان محمد ذریعه نمبر 2441 - 1052 - 1371/10/5 اجرا گردیده است. بعدا شاه جهان بنت عبدالغفور به وزارت شهر سازی و مسکن عارض و خواهان فروش آپارتمان نمره فوق بالای محمد عالم ولد محمد قاسم گردیده.

کمیسیون وزارت شهرسازی به تاریخ 1371/12/22 فیصله صادر تموده است که بعد از تحویلی پول سببایدی و 25 فیصد بابت تضمین به اساس هدایت مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی اقدام گردد. که پول سببایدی را قرار آویز (26) مورخ 1371/12/24 - مبلغ 523375 افغانی بحساب 380033 تحویل نموده غرض قیمت گذاری ذریعه نامه 1004 - 1371/12/25 [به] ریاست محترم ناحیه نهم شاروالی معرفی گردیده است. در جواب مکتوب 1934 - 1371/12/26 مدیریت انجنیری ناحیه نهم شاروالی کابل قیمت آپارتمان را مبلغ سه ملیون و هفتصد هزار افغانی قیمت

گذاری نموده است. که درج فورمه شده است. ولی تا اکنون [صدور مکتوب] بی بی شاه جهان مبلغ بابت 25 فیصد تضمین را تحویل نکرده است تا غرض اجراءات قباله به محکمه ناحیه نهم معرفی میگردید.

فوقاً جریان آپارتمان به ملاحظه دوسیه معلومات داده شد. با احترام

الحاج عبدالکریم خدام

معین وزارت شهرسازی و مسکن»

## مُشت فولادین دیگر بر دهن قضات بغات سر گردنه!

این سند گویا و رسا؛ که موارد تکرار و تأکید آن زیاد است و یکی را هم در «نتیجه و نظریه کمیسیون بررسی جعل و تزویر...» در آغاز این سلسله آوردیم؛ در عین حال مشت محکم و پولادین دیگر نیست که به دهان قضات بغات دیوان سر گردنه برخورد و 32 دندان ایشان را میریزاند. توجه فرمایید؛ درست آنجا که ری.. میزنند:

« به اساس این قباله [2441 بر 1052 مورخ 1371/10/5] ملکیت وارثین سلطان محمد متوفی مذکور بشمول مدعی علیها در آپارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی ثابت بوده و از مندرج قباله دست داشته وارثین متوفی مذکور هیچ سند اجرا نشده که ملکیت آنها از این آپارتمان به کس دیگر انتقال کرده باشد و اینکه .. محمد عالم .. آپارتمان تحت دعوی را به اساس ستهه رهنمای مورخ 1371/9/9 از شاه جهان خریداری نموده درست نیست چراکه مدعی علیهای مذکوره در نداشتن صلاحیت قانونی از طرف وارثین سلطان متوفای مذکور به اساس این ستهه رهنما که پر از نواقص میباشد آپارتمان متذکره را به فروش رسانیده پس این بیع کاملاً از دیدگاه شریعت و قانون نافذ کشور درست نیست به منزله این است که گویا هیچ بیع صورت نگرفته.»

اینک خواننده مقداری صبور و منصف و هوشمند بایستی دریافته باشد که من چرا معروض داشتم که فاجعه مورد بحث؛ جز در چوکات مقوله و مفهوم فقهی «بغات» و «قضات بغات»؛ کار گرفته شده در مکتوب ریاست دفتر امارت اسلامی؛ تشریح شده نمیتواند.

مسئلاً موضوع نسبتی من و جباریت جانورانه که در حکم صورت گرفته؛ نه اولین مورد از کارنامه های بغات و چلی های «قاضی» نام کرده شان است و نه آخرین آنها میباشد.

بدین جهت این احتجاج و حلاجی و تحلیل؛ منحصراً نمونه و مثال؛ به زخم های ناسور هزاران و شاید ده ها هزار هموطن مظلوم و منکوب و غارت شده مان مرهمی خواهد بود و ایشان عملاً نیز به نحوی از انحا میتوانند آنرا مورد استفاده و استفاضه و سرمشق قرار دهند.

من آگاهانه و الزاماً درین بخش به بنیاد های جعل و تزویر اطرافیان و هم داره های شاه جان خاتم که درست پس از نزدیک به پنج ماه معامله عقد بیع آپارتمان؛ یکی پی دیگر خود را افشا و رسوا ساخته رفتند؛ نپرداختم. این جعل و تزویر اساسی که عبارت از «مالک و مؤرث» جازدن سلطان محمد مستاجر امتیازی آپارتمان مورد نظر میباشد؛ از آنجا که بر اداره تدویر و مراقبت مکرویاتها تحمیل شده است لهذا سایر مراجع و ارگانها که به تحقیق و ریشه یابی همچو موارد کاری ندارند به تبعیت از داده های اداره مذکور - که محل اساسی سچل و سوانح کلیه آپارتمانهاست - نظر و عمل

خویش را در مورد عیار ساخته اند و من نیز هنگام عقد بیع و دست کم در جریان 5 ماه بعدی؛ کدام تصور متفاوت از آنچه اداره تدویر و مراقبت نشان میداد نداشتیم و همسو با اینکه مطابق آن در سایر ارگانها و محکمه ناحیه نهم اجراءات شد؛ حتی باورم راسختر گردید که آپارتمان خریداری کرده من وارث و مؤرث دارد.

لهذا عقد بیع من بر اساس همان پیش فرض بوده و همانطور تا آخر پیش رفته است و در نتیجه مورد بحث قرار گرفتن یا نگرفتن آن اصلاً به من مربوط نیست و فایده و ضرری برایم ندارد.

ولی تصادف یا تقدیر چنان بود که پس از انتشار اعتراض و احتجاج من علیه فیصله ظالمانه و عدالت کُشانه دیوان مدنی ابتداییه حوزه دوم کابل در مورد دعوای نسبتی در انترنیت؛ یکی از قضات مجرب و با دانش و پُر سابقه به موضوع علاقه گرفته تحلیل و ارزیابی مختصر ولی سخت نو آورانه و روشنگرانه پیرامون متن نشر شده ارائه دادند.

(احتجاج یاد شده عنوان داشت: «**خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا**» که با جستجو در گوگل به سادگی

دستیاب میشود. (<http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/eftekhar.html>)

من با خوانش این تحلیل و ارزیابی جانانه متوجه بسی از حقایق شرعی و محاکماتی شده و از پیچیدگی های اکثراً سهمگین موضوعات و برخورد های جاری اغلب نا اهلانه با آنها در سطح کشور گرفتار وحشت گردیدم. متأسفانه تا الان شرف معرفت این قاضی نادره را در عرصه فرا انترنیت پیدا نکرده و نظر به قوانین طبیعت و قضا و قدر نمیدانم در کجا و در چه حالت تشریف دارند. به هرحال ایشان با نظر داشت اینکه احتجاج من حاوی عرایض سرگشاده به ستره محکمه و جناب قاضی القضاة وقت بود؛ در نگارش غرا و روشن و شفاف خود واضحاً پیشبینی کرده بودند که در مورد این **افتضاح فاش**؛ قاضی القضاة و اطرافیان هیچ کار مثبتی نمیکنند و نه میتوانند بکنند. البته گذشت زمان؛ پیشبینی داهیانه آن مرد بزرگ قضا و قانون را نه تنها در زمان شخص همان قاضی القضاة بلکه در زمان قاضی القضاة بعدی رژیم گذشته نیز نشان داد.

اینجا بخشی از همان نگارش ناب و نفیس تاریخی را به عوض شرح و بسط های بیشتر از جانب خود؛ می آورم. یقین دارم که این امر؛ مؤثر تر و مبارک تر است و درست مانند ماهی که از آب گرفته شود تازه و مطبوع و نیرو بخش نیز میباشد.

عنوان مطلب مورد نظر چنین بود:

قاضی س . د . دادگر

## **آنچه که نه میراثی است و نه حق صغیر!**

آن فراز که قضا و محکمه افغانستان پوکترین ماهیت خود را به نمایش گذاشته است !

شما میتوانید با سرچ در انترنیت اصل کامل مقاله را از قفسه های ویب دستیاب نمایید. منجمله در اینجا:

<https://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/dadgar.html>

«..... در مورد قضایای مرتبط به مکروریان ها نه تنها اهل خبره بلکه بالاتر از اهل خبره ؛ مطلعان ذیصلاح و مسؤل در اداره تدویر و مراقبت مکروریانها به طور دایمی تشریف دارند و هر آپارتمان نزد آنان دوسیه و سچل و سوانح مشخص و جداگانه داشته همه آنچه معلومات دقیق و وثیق در باره کار باشد ؛ آنجا موجود و مورد دسترس است.

من در این زمینه از مؤسسه تصدی تدویر و مراقبت مکروریانها تلفونی معلومات کردم . « توزیع » آپارتمان های مکروریان قبل از سال 1367 و پس از آن هم در بدل کرایه دولتی صورت میگرفته است .

لهذا سلطان محمد مستأجر بوده نه مالک و حتی « مستاجر بودن » او و ورثه اش تا همین تاریخ اجرای قباله یعنی 1371/10/5 ادامه داشته . لهذا تا همین تاریخ آپارتمان کماکان « حق و ملک متصرفه و ذوالیدی دولت » بوده است .

به این صورت ولو که سلطان محمد پول ده فیصد هم تحویل کرده و سند موقت هم میگرفت ؛ شرعاً و قانوناً مالک حساب شده نمی توانست . در حالیکه تاریخ دقیق فوت سلطان محمد اجاره نشین 1367 /6/20 بوده و تاریخ تحویلی ده فیصد 1367/8/30 دو ماه و ده روز پس از مرگ متوفی است . البته پول ده فیصد به نام سلطان محمد تحویل بانک شده و درین مورد قضات محترم صادق اند . گویا سلطان محمد مانند اصحاب کهف باری زنده شده ، آمده و دولت را وادار به تملیک آپارتمان به ورثه اش ساخته و آنگاه خاطر جمع به قبرستان برگشته است !

اگر این فرض محال باشد ؛ آشکارا این عمل « جعل » تعریف میشود . درین استقامت ماده 1387 قانون مدنی افغانستان که البته مطابق شریعت غرای محمدی است قابل توجه میباشد که مشعر است :

« اجاره به وفات اجاره دهنده یا اجاره گیرنده خاتمه نمی یابد . با وصف آن ورثه اجاره گیرنده در صورت وفات وئ می توانند انتهای عقد اجاره را مبنی بر اثبات اینکه عواید شان به سبب فوت مؤثر تحمل دوام اجاره را نداشته یا اجاره از حدود احتیاج شان خارج گردیده است ؛ مطالبه نمایند...»

با مشاهده کلمه « مؤثر » در همچو احکام قانونی کسانی از قماش صادرکننده گان فیصله مورد بحث خیال میکنند که مال یا عقار مورد اجاره ؛ میتواند به میراث هم برده شود . اما فهم قضیه مقداری عقل بیشتر و گوش پهنتر - و نه درازتر! - ضرورت دارد .

درست این است که با فوت « اجاره گیرنده » از قبیل مرحوم سلطان محمد ؛ اجاره خاتمه نمی یابد یعنی بلافاصله بازمانده گان مستأجر یک آپارتمان دولتی از مزایا و تکالیف آن اجاره منفک نمیشوند . در ماده فوق حالتی در نظر گرفته شده که اگر ضرورت اجاره با وفات اجاره گیرنده خاتمه یابد و یا بازماندگان او توان پرداخت اجاره بها را در آینده نداشته باشند ؛ میتوانند فسخ اجاره را مطالبه نمایند . این حکم متقابلاً به معنای آن است که اگر بازماندگان اجاره نشین شرایط اجاره را به نفع خود یافتند ؛ میتوانند به تداوم اجاره بپردازند .

این همان مورد اجاره به نرخ امتیازی توسط اجاره دهنده ای چون دولت در اپارتمان های مکرورین است . اما به هیچ وجه من الوجوه «عین» و عقار مورد اجاره منجمله اپارتمان مکرورین جزء مواریث اجاره گیرنده متوفی شمرده شده نمیتواند تا به ورثه او به ارث باقی مانده و مورد ترکه قرار گیرد . ملکیت از آن اجاره دهنده یعنی دولت است و دولت منحصبت شخصیت حقوقی این قدر زود نمی میرد ؛ ولو که رؤسا و کارکنان آن هزار در هزار بار بمیرند !  
هكذا ماده 1371 قانون مدنی اشعار میدارد :  
عین اجاره شده نزد اجاره گیرنده امانت شمرده شده به اتمام آن مکلف و از تلف شدن و نقصانی که ناشی از استعمال عادی نباشد ؛ مسؤل میباشد .

نتیجه همان است که سلطان محمد متوفی متأسفانه شانس مالک شدن نیافته است تا ملکیت خود را به وارثان خود به ارث گذارد . او در حالی مرده است که « اجاره گیرنده » و مستأجر بوده و اپارتمان نزدش امانت !

به عبارت دیگر اپارتمان 25 بلاک 157 در زمان مورد بحث ؛ فقط عقار اجاره ای و امانت دولتی بوده و بازماندگان اجاره گیرنده ؛ از آنجا که شرایط اجاره را به نفع خود یافته اند فسخ اجاره را مطالبه ننموده و منحصبت اجاره گیرنده بعدی به سکنا و بود و باش در آن ادامه داده اند .

## آپارتمان مدعی بها بعد از قباله فقط ملکیت مدعی علیها میباشد !

پس از این حقیقت آفتابی است که قضیه نامزد شدن آپارتمانها به ملکیت خواهندگان طی اقساط طویل المدت در میان می آید و خانم مرحوم سلطان محمد تقاضای خریداری آپارتمان طرف اجاره اش را میکند و هر طوری هست این خواستش اجابت میشود و اما پول ده فیصد پیش پرداخت را به نام شوهر مُرده و خاک شده اش تحویل میدارد تا در روز معین از این خدعه و تزویر برای میراثی وانمود کردن آپارتمان بهره گیری نماید .

بدینگونه وقتی پرده « جعل » را بدریم ؛ متقاضی نامزدی آپارتمان به ملکیت طی اقساط معینه ؛ جز شاه جهان خانم کسی نیست . اینکه شاه جهان وثیقه حصر وراثت و وصایت (105بر1195) مؤرخ 1367/8/16 را در دست داشته است ؛ هیچگونه ربط شرعی و قانونی به قضیه ندارد . این وثیقه صرف صلاحیت دریافت و خرج معاشات تقاعدی همسرش را به نفع ایتمام به او میداده است و بس .

لذا ادعای اینکه او اپارتمان مورد اجاره شوهرش را برای صغار و ورثه خریداری کرده است ؛ کوچکترین بنیاد شرعی و قانونی ندارد .

از طرف دیگر ماده 304 قانون مدنی حکم میکند :

« وصی نمیتواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت خود تصرفات ذیل را به عمل آورد :

1- خرید و فروش ، مقایسه ، شراکت ، رهن ، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگری که موجب انتقال ملکیت یا اثبات حق عینی گردد .

2- 3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15 «

لذا او به حیث وصی صلاحیت خریداری آپارتمان و هیچ مال و ملکیت را برای صغار نداشته و نمی توانسته است داشته باشد . حکمت این اصل قانونی و حکم شرعی در چیست ؟  
در اینکه خریداری یک مال و ملک نیازمند دادن پول و مال و ملک صغیر به بدل آن است ؛ هرگاه شرع و قانون این راه را باز بگذارد ؛ اوصیا از آن سوء استفاده میکنند ؛ دارایی ها و حقوق فراوان صغیر را در توطئه های خریداری ضایع میسازند .

مزید بر اینها آپارتمان زیر اجاره سلطان محمد ؛ ملکیت دولت است و لذا به صغار و کبار سلطان محمد ربطی ندارد و حکم « اموال شخص تحت وصایت » را دارا بوده نمیتواند ؛ لهذا خود شاه جهان مانند هر تبعه دیگر افغانستان داوطلب خریداری آپارتمان گردیده و این تقاضایش تحت شرایط پذیرفته شده است ولی شاه جهان مانند دیگران تا زمانی مالک کامل الحقوق آپارتمان نیست که شرایط عقد « بیع مشروط » کامل نشده است . این شرایط به تاریخ 1371/10/5 کامل میشود که در نتیجه توسط قبالهء نمبر 2441 بر 1052 ملکیت از دولت به شاه جهان انتقال داده میشود . اینکه شاه جهان و دیگران - از مسؤلان تدویر و مراقبت مکروریانها تا قضات محکمه .. در این بیع و شرا و قباله جز شاه جهان کسان دیگری را هم به نام صغار و کبار وارد میکنند ؛ اقدامات پا در هوا و اصولاً جعلی و تزویری است !

اما چطور و از چه راهی شرایط بیع مشروط آپارتمان به نفع شاه جهان تکمیل میشود ؟  
این شرایط همان تحویلی مکمل اقساط آپارتمان است و شاه جهان به همین سبب آپارتمان را طبق معمول و مروج به تاریخ 1371/9/9 ( یکماه پیش از قبالهء مذکور ) از طریق رهنمای معاملات افغان بالای محمد عالم ولد محمد قاسم پیش فروش کرده و پول لازم را جهت تحویلی به دولت از وی به دست می آورد ؛ لهذا پول محمد عالم است که آپارتمان و قباله و ملکیت را برای شاه جهان میسر میگرداند و اینک شاه جهان در برابر محمد عالم حسب عرف و رواج و عنعنات و شرف و اسلامیت و طبق احکام قانون بخصوص احکام مربوط به « وجایب بایع » در قانون مدنی افغانستان مکلف است که قباله دومی آپارتمان را به نام وی ترتیب و همراه با آپارتمان با بدرقه سپاس و قدر دانی تقدیمش بدارد . چنانکه هزاران انسان و مسلمان دیگر اطراف و حوالی کرده اند و میکنند .

ناگفته نماند که شاه جهان این راه را تا تمامی مراحل لازم در تدویر و مراقبت مکروریان ها ؛ شاروالی کابل و غیره طی میکند ؛ منجمله از آنجا که جعلاً آپارتمان را موروثی جا زده ؛ برای باصطلاح صلاحیت فروش سهم صغار تجویز خط شرعی هم درست میکند ؛ در حالیکه اگر واقعاً سهم صغاری دربین بود باید برای صلاحیت خرید آن از دولت به پول محمد عالم نیز تجویز خط صادر میگردید . به هر حال در آخرین لحظات ترتیب قباله دومی ؛ فدانیان ! اسلام و جهاد

و مقاومت دستش را میگیرند و طی 17 سال مانع این کار میگردند و آخر الامر محکمه ابتدائیه دیوان مدنی حوزه 2 کابل به این اعمال و رفتار شکل فیصله شرعی میدهد .

یادمان نرود که نه تنها « مکتوب توزیع » بلکه تحویلی ده فیصد و سند مؤقت ملکیت آپارتمانها مخصوصاً در دوره دولت اسلامی استاد برهان الدین ربانی و جمعیت اسلامی افغانستان ؛ عملاً کوچکترین اعتبار و قوت نداشت . شخصاً کسان زیادی را شاهد بوده ام که سند ده فیصد و ملکیت مؤقت آپارتمان داشتند ؛ مخصوصاً به دلیل اینکه قدرت پرداخت یکدم اقساط باقیمانده را دارا نبودند یا مجبوراً بشخصه بیجای شده بودند ؛ فامیل ها و بستگانشان توسط قوماندانان جهاد و مقاومت و ملیشه از آپارتمانها کشیده شده و از طریق همین قضات عالیجناب که چنین فیصله صادر کرده اند ؛ صاحب قباله ها شدند و غالباً هم بلافاصله آپارتمانهای به غنیمت گرفته را به مبالغ چند برابر فروخته « پول شویی » کردند و از قرار داشتن در معرض عکس العمل بلاواسطه خود را رها کردند .

درین جمله آپارتمان یک آشنای شخصی ام به نام جنرال سید احمد جهش داکتر در اکادمی علوم طبی یا 400 بستر هم بود که در اوایل سال 1371 مادر پیر و سرسفید او را لت و کوب کنان از آپارتمان نمبر 18 بلاک 137 مکروریان سوم بیرون انداختند ؛ آپارتمان دارای سند مؤقت ملکیت آن خادم محترم مردم را برای خود قباله کردند و اندکی پس به کس دیگر فروخته و غیب شدند .

فکر میکنم اداره تدویر و مراقبت مکروریان ها درین استقامت معلومات زیاد در دست دارد و به شرطی که از ناحیه اجراءات غیر قانونی تحمیل شده بر آن ؛ لحاظ گردد ؛ خیلی از دزدان را با پشتاره به دست خواهد داد . مخصوصاً این جدول عظیم را که چقدر کسانی که دولت برایشان آپارتمان توزیع کرده بوده ؛ خود و ورثه شان از ایتارتمان ها با زور و ظلم بیرون انداخته شده اند و چقدر کسان و ورثه شان با وصف تحویلی ده فیصد و در دست داشتن سند مؤقت ملکیت نیز به سرنوشت مشابه گرفتار آمده اند !!!

من از هموطنان دور و نزدیک تقاضا میکنم که اسناد دست داشتهء خود از این رهگذر هارا هرچه زود تر به دیوان مدنی حوزه دوم شهر کابل برسانند تا چنانکه غم ورثهء مرحوم سلطان محمد را خورده است ؛ حقوق غصب شدهء آنان را هم از حلقوم اژدهای جهادی و مقاومتی و ملیشه ای و فرصت طلبان دیگر ؛ بیرون آورد !!!  
عجله کنید ؛ فرصت عدالتخانه شاید زیاد نباشد !

بگذریم . بهانهء دیگر قضات محترم عدم موجودیت « ثبت محفوظ قضایی » تجویز خط مذکور است که با عکس و شصت شاه جهان خاتم و حقایق وضع و روز او مزین میباشد و شاه محمود پسر ارشدش یکی از دوشاهد شرعی آن بوده ؛ احتمالاً شاهد دومی هم حیات خواهد بود . در صورت بیمورد بودن هم ؛ بایست مسأله از قضات ترتیب کننده آن در سال 1371 که لااقل تمامی شان هنوز نمرده اند ؛ و هکذا از شهود شرعی باز پرس به عمل آید.

کسانیکه با وضع کابل در نیمه دوم سال 1371 و اوج تنظیم جنگی های اسلامی و اسلام جنگی های تنظیمی - ملیشه ای آشنا هستند ؛ نیک میدانند که اکثراً قوماندانان بیباک جهادی و مقاومتی و ملیشه ای چه به آسانی میتوانستند بر اسناد دولتی به شمول مخزن ثبت وثایق دستبرد بزنند . لذا آیا قوماندان قسیم و حکیم الله و دیگران که معلوم نیست روی چه انگیزه پشت و پناه مدعی علیها شده بودند ؛ نمیتوانستند ؛ چیزی به نام « ثبت محفوظ قضا » را نابود کنند !؟

برای همین گونه احتمالات است که اصول محاکمات مدنی تأکید دارد :

ماده 498:

قاضی باید علاوه بر قوانین نافذ کشور و احکام شریعت اسلامی بر عرف ، عادات و عنعنات عمومی جامعه و قوف کافی داشته باشد .

مگر « عادات » قوماندانان و جنگسالاران نو به دوران رسیده در سال های « دولت اسلامی » چگونه بود ، در سال های حاکمیت طالبان چگونه و در سال های حکومت دست نشانده مستقیم امریکائیان چگونه ؟ مگر هدف قانون منجمله « وقوف کافی » قاضی بر کلیه این موارد نیست !؟

حتی قاضی باید بر اطلاعاتی که « استخباراتی » گفته میشود و هنوز عامه مردم از آنها بی خبر اند ؛ « وقوف کافی » داشته باشد تا قضاوت کرده بتواند !!

## مدعی علیها اقرار است و دعوی ثابت !

لطفاً پیش از همه به این ماده قانون اصول محاکمات مدنی که برگردان نص قاطع شرعی است توجه نمایند :

ماده پنجم :

قضا مُظْهَر است و نه مُثَبَّت ؛ محکوم به در حقیقت امر ثابت بوده و قاضی آنرا به اساس دلایل ارائه شده ، قانون و شریعت اظهار مینماید .

بدین قرار می بینیم که آنچه ما به آن رو به رو هستیم ؛ « قضا » نیست ؛ یک چیز دیگر است ؛ « نه مُظْهَر ( اظهار کننده ) است و نه مُثَبَّت ( ثابت کننده ) » ؛ بلکه هم مُظْهَر است و هم مُثَبَّت ؛ و چون هر دو کار در عین زمان امکان ندارد ؛ خدا می داند این چه بلا و مصیبت است !!

به این جملات مندرج و موجود در وثیقه فیصله ؛ نظر بیافکنید :

« از اینکه سه پسر و یک دختر سلطان محمد مذکور صغار بودند لهذا از طرف آنها مسلمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی نمبر 105 بر 1195 مورخ 1367/8/16 وصیه تعیین و مقرر میگردد و همین اپارتمان تحت دعوی را که متروکهء سلطان محمد متوفی مذکور مؤرث اش میشود ؛ در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مورخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از



جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرث خود را به دولت تحویل و قبالة فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ می دارد و متعهد می گردد که قبالة مذکور را تکمیل و باقیمانده پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ می دارد و دو ماه و هشت روز بعد از بیع وثیقهء تجویز خط نمبر 161 بر 2708 مؤرخ 71/11/17 راجع به فروش آپارتمان تحت دعوی که در آن صغار نیز حقدار بودند ؛ ترتیب میگردد . «

\*\*\*

« و در مقابل ( اقامهء دعوی مدعی ) مدعی علیها میگوید ایارتمان را فروش کرده بودم روی شرایط از اینکه مؤکل مدعی مذکور شرایط را برآورده نکرده؟ و از طرف دیگر من صلاحیت فروش آنرا نداشتم؟ { ناز کن که ناز بردار داری !!} بناءً بیع که خلاف صلاحیت من صورت گرفته درست نیست . از محکمه حوزه میخواهم به عدم اثبات دعوی مدعی اصدار حکم نمایند . { هی به چشم !! }»

این جملات از بخش « خلاصه جریان موضوع » فیصله بوده و نوشته و نظر و دریافت خود قضات است . شما را به خدا ؛ این دلیل ثبوت دعوی مطروحه می باشد یا دلیل «عدم اثبات» آن ؟ چگونه ممکن است از پی همین حقایق مندرج در صورت حال ؛ نتیجه دیگری گرفته شود و چنین حکم ظهور نماید :

« ما هیئت قضایی ریاست دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل در جلسه قضایی تاریخی 1388/7/27 خویش تحت ریاست رئیس صاحب محکمهء حوزهء دوم به حضور داشت طرفین دعوی هر یک بسم الله ولد فیض الله مدعی بالوکاله و شاه جهان بنت عبدالغفور مدعی علیها که در مورد یک باب اپارتمان 25 بلاک 157 مندرج قبالة شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 دایر شده بود ؛ نظر به جریانات فوق و متکی به هدایت فقره ( 7 ) ماده (259) قانون اصول محاکمات مدنی و ماده ( 287 ) قانون مذکور بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید . «

این قضا و محکمه است یا دار المجانین ؟  
چگونه ممکن است با این وصف ؛ برای این قضات اهلیت عادی شرعی و قانونی قایل شد ؛ چه رسد به اهلیت قضایی و صلاحیت حاکم شرع؟؟!

ماده 1001 قانون مدنی وضاحت می بخشد که :

اقرار عبارت است از اعتراف خصم نسبت به حق غیر ؛ بالای خودش در محکمه .  
آیا اینکه مدعی علیها میگوید ایارتمان را فروش کرده بودم ؛ اقرار و اعتراف به حق مدعی نیست . آیا چنین سخنان صریح ؛ از اقرار مدعی علیها و اسناد و قراین مدار حکم روی صورت حال محکمه نیامده است که :

«همین ایارتمان تحت دعوی را .. در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس سته ره نمای مؤرخ 1371/9/9 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مؤکل مدعی مذکور تسلیم میشود و با همین پول اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرث خود را به دولت تحویل و قبالهء فوق الذکر را از اقراری وکیل دولت به نام خود ، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد میگردد که قبالهء مذکور را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد.»

مگر با اینهم :

« ما هیئت قضایی .. بر عدم اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی بالوکاله گفتیم تو و مؤکل تان من بعد در خصوص مدعی بهای فوق غرضدار نباشید .»  
راستی ، راستی ، راستی این قضا و محکمه است یا دار المجانین ؟

با در نظر داشت اینکه قضا ( در اصل و جوهر) مُظْهَر است و نَه مُتَبَت ؛ محکوم به در حقیقت امر ثابت بوده و قاضی آنرا به اساس دلایل ارائه شده ، قانون و شریعت اظهار مینماید ؛ قاضی و قضا در قدمه های پائین که خیر ؛ معلوم شود آیا چنین قاضی {القضات} و چنین قضا در حواشی مسند او وجود دارد ؛ میتواند وجود داشته باشد یا خیر !؟  
به نظر من ؛ سند منتشرهء شما این آزمون خطیر را فرا راه بزرگان سنگین وزن مذکور قرار داده است ! حتی همانان در شک اند . چرا که ما میدانیم در حقیقت قضا افغانستان در دست کیست و شورای افغانستان در دست کی !!»

\* \* \*

## اعتذار:

متعهد شده بودم که در پایان؛ قسم ضمیمه عمده اسناد را می آورم. ولی چنین کاری غیر مقدور ثابت شد. نظر به وزن و حجمی که بر سافت متن اصلی وارد میکند؛ به صرفه نیست وانگهی همگان که آنها را ضرورت ندارند. دوستان عزیز و مراجع محترمی که به جهت تحقیق و تدقیق؛ آنها را خواسته باشند، لطف نموده به ایمیل من تماس بگیرند؛ خدمت شان فرستاده میشود:

[alemeftkhar@gmail.com](mailto:alemeftkhar@gmail.com)

ولی سودمند تر دانستم که آدرس های مطالب عمده انتشار یافته و تعقیب گردیده طی سالیان زیاد در زمینه؛ به نشانی ستره محکمه، قاضی القضاات ها و هموطنان کاربر انترنیت را که هنوز قابل دسترس استند؛ اینجا درج نمایم. درین ادرس ها چنانکه خواهید دید موضوعات جدی و مدلل و منطقی بُرنده بسی آمده و تقریباً پیوسته از مسئولان پاسخ طلب شده است. اما تا اخیر رژیم گذشته؛ از سنگ صدا بر آمده؛ مگر از مسئولان و متهمان و انگشت نما شده گان نه!  
به نظرم خود این حقیقت؛ یک امر مهم معرفتی و تاریخی دیگر است!

این آدرس های انترنیتی نیلاً از تازه تر ها به جهت قدیمی تر ها ردیف شده است:

<http://ariaye.com/dari15/siasi3/eftekhar9.html>

تعقیب موضوع «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی در مسند قضا» - سال 1397

<http://ariaye.com/dari14/siasi/eftekhar.html>

تعقيب موضوع تفتيش قضايي پيرامون «خباينت، شر، فساد و قطاع الطريقي...» سال 1396

<http://ariaye.com/dari12/siasi2/eftekhar14.html>

جناب قاضي القضاة جديد افغانستان پاسخی لطف نمایند - سال 1394

<http://ariaye.com/dari9/siasi2/eftekhar8.html>

قاضي القضاة افغانستان و «برهان قاطع» مافیای پنجشیر! - سال 1391

<http://ariaye.com/dari8/siasi2/eftekhar12.html>

جناب قاضي القضاة افغانستان پاسخی لطف نمایند - سال 1390

<http://ariaye.com/dari7/siasi/eftekhar10.html>

(تجلیل از سالگرد حکم [تفتیش قضایی] جناب قاضي القضاة ج.ا. افغانستان) - سال 1389

<http://www.ariaye.com/dari6/ejtemai/eftekhar.html>

عریضه سرگشاده به ستره محکمه و متن سند های تهدابی - 1388 - اخیر برج عقرب و اوایل قوس

به امید صلح و استقرار ایمنی و برقراری حق و عدالت و پاکیزگی و زیبایی در افغانستان؛ میهن از همه نعمات غنی و از همه جهات مهم ما!

## فیصله، قاضی و قاضی القضاة؛ چگونه باید باشد؟!

### بازخورد رساله " بغات عربده کش و «شریعت» سرگردنه "

به سلسله بازخورد ها بر رساله «بغات عربده کش و "شریعت" سرگردنه» حدود چهل روز قبل؛ یک تن از قاضیان خبیر و مجرب اهل پروان بزرگ؛ با این جانب تماس گرفته فرمودند:

- نوشته های شما را در مورد مناقشه طولانی بر سر آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم پیوسته و دقیق خواندم . البته از حدود ده سال گذشته نیز در مورد سابقه و حضور ذهن داشتم و در تمام این زمان هم عذاب وجدان رهايم نمیکرد. با اینکه شما متضرر و اذیت شده استید؛ اما خیلی محظوظ شدم که مطالب را به شکل صورت دعوی و استغاثه نه؛ بلکه به قسم «درسنامه حقوقی و قضایی» نوشته اید.

ایشان علاوه کردند:

گفته نمیتوانم که این اثر چقدر تکثیر و ماندگار خواهد شد و لیکن در مفیدیت بالای آن برای دانشجویان علم حقوق و شرع و قضاوت هیچ شک ندارم. تحلیل و استدلال و استناد و احتجاج شما درین درسنامه تجربیاتی؛ خیلی غنی و قوی و آموزنده است ولی از نظر من؛ یک کمبود کلان در آن وجود دارد.

گفتم:

- خدا خیرکند؟!

قاضی پروانی ادمه دادند:

- گرچه افشا و رد و رسوا ساختن فیصله نام نهاد و به لحاظ مسلمات قضایی؛ جاهلانه نمبر 41 بر 174 سال 1388 دیوان مدنی حوزه 2 کابل؛ کدام شاهکار حساب نمیشود؛ ولی کارکرد شما درین مورد؛ سمبول سازی آن برای آشکار سازی پیچیدگی ها و خدعه های دامنه دارتر و نمونه وار تر است و به همین جهت قابلیت تعمیم دهی آن؛ بالاست و بسی بیشتر و نافذ تر از مطالعات مجرد در عملیه های ثواب و خطای قضایی؛ آموختنی و به کار گرفتنی میباشد.

ایشان برای فهما ساختن بیشتر مطلب گفتند:

- چنین فرض کنیم که این درسنامه را به شاگردان معین دارای استعداد و شایستگی می آموزانیم و دوسیه و اوراق و اسناد موضوع را نیز به اختیار ایشان میگذاریم و می طلبیم که به عوض فیصله باطل و غیر عاقلانه و غیر عادلانه؛ یک فیصله برحق و دقیق و درست؛ ترتیب و تحریر کنند.

آنان مسلماً چیز متفاوت ارائه خواهند کرد ولی بعید است که یک فیصله مستدل و همه جانبه دارای ترتیب و تسلسل کامل و شامل؛ بتوانند ارائه دهند. به نظر بنده برای حصول چنین موفقیت این دانشجویان مفروض؛ در انجام تحلیلات و احتجاجات رساله شما؛ صورت کامل یک فیصله مدون و مرتب نیز ضرورت است که چه بهتر اگر کاملاً در عین چوکات و فارمت فیصله باطله مورد هدف همین رساله وزین باشد.

اینجا؛ من به جناب قاضی پروانی عرض کردم که چنین فیصله در محکمه و توسط هیأت قضایی صورت میگیرد. حالا مشکل است که من یک مورد منازعه کاملاً مشابه همراه با فیصله کاملاً مطلوب؛ یافته؛ آنرا نمونه مثال تمرینی و تطبیقی قرار دهم.

جناب قاضی پروانی با لطف و بزرگواری فرمودند:

- هدف از مزاحمت من نیز؛ به مشکل قرار دادن شما نبوده ضمن عرض ارادت؛ پیشکش کردن همکاری به شماست. وقتی من اثر شما را خوانده و چنین چیزی را ضرور یافتم به مطالعه دقیق تر و غور افزونتر در مطالب و مندرجات پرداختم و مواد و عناصر لازم را برای تسوید چنین فیصله نامه؛ یاد داشت برداری نمودم. حالا در مواردی اسناد و ایضاحات بیشتر نیاز دارم. چنانکه خود وعده کرده اید لطفاً در موارد زیر هرچه اسناد و گفتنی و تفصیلات وجود دارد؛ برایم ارسال دارید:

- .....  
- .....

من با کمال میل امر ایشان را اجابت نمودم. سپس مفاهمه های تکمیلی دیگر هم انجام شد.

در یکی از گفت و شنود های بعدی؛ جناب قاضی پروانی فرمودند:

- ناگفته نماند که من بنده عاجز؛ این همکاری را برای کاملتر شدن اثر شما؛ منحیث کمک شخصی به شما انجام نمیدهم بلکه محض رضای خدای آفریننده و صاحب شریعت غرای ما و به خاطر دور کردن عذاب وجدان از خودم اجرا میکنم.

شاید به شما سوال باشد که من چرا از این رهگذر عذاب وجدان و احساس گناه دارم. همه میدانند که ناروایی های بیحد و حسابی از نام مردم شمالی هم در طول انقلابات و اغشاشات گذشته به حق خودشان و دیگران؛ ارتکاب شده که در مقایسه با آنها آنچه بر شما روا داشته شده خیلی کوچک است.

ولی شما توانسته اید به برکت قلم توانا و هنر استفاده از امکانات نشر و پخش عصر امروز؛ این مورد کوچک را به سمبول کلان مبدل کرده و به دادگاه افکار عامه و وجدان عمومی بشری عرضه نمائید و با آن درسنامه قضایی و حقوقی رسایی بیافرینید.

قاضی پروانی تصریح کردند:

- من بیچاره حتی از کودکی ام در باره نسبت های زشت که از ناحیه اشخاص مشهور بالفساد چون «غلام بچه ها» به مردم - مردم شمالی بزرگ - حواله داده میشد؛ خجالت شده و عذاب وجدان پیدا می‌کردم و سخن هایی مانند اینکه «جنگل بی شغال نیست» نمی توانست آرامم کند. لهذا معلوم است که نمی توانم از رهگذر رسوایی کسان منسوب به منطقه و مردم که افشا و انتشار همه گانی موضوع نسبتی شما به بار آورده است بی تفاوت بمانم. مثلاً سیاهکاری قسیم جنگلباغ که اصلاً بنیانگذار این خبثات و خیانت پنداشته میشود؛ نمیتواند برای همچو من ننگین و عذاب آور نباشد.

ایشان افزودند:

- قسیم جنگلباغ؛ اگر شایستگی نام و مقامش را داشت و آنرا پاسداری میکرد؛ کاملاً میتوانست خیلی عادلانه و عاقلانه این غایله را در همان نطفه رفع و رجوع کند و این بدنامی و رسوایی را که بدبختانه به مردم از همه چیز بی خبر شمالی؛ تسری و تعمیم داده میشود کمایی ننماید. با تمام اینها باز هم او اندکی عقل و شرافت داشته است که با تکیه بر یک مشکل واهی ولی عوام پسند «ملک صغیر»؛ از شما خواسته است که از معامله بگذرید و پول خود را پس بگیرید. به نظرم اگر او واقعاً چند و چون «پول» متذکره، واقعیت تورم و خسارات عاید از درک عقد بیع و مصارف متفرقه شما را محاسبه درست میکرد و به جانب مقابل هدایت میداد که یا آنقدر پول بپردازید؛ آپارتمان را برای خود نگهدارید یا مبیعه را به مشتری تسلیم بدارید؛ کاری میشد کارستان با گشایش و آسایش.

قاضی پروانی آهی کشیده ادامه دادند:

- ولی معلوم نیست که چرا همچو شانس های ثواب و نیکنامی گاه بر سر چنین آدم ها سایه می اندازد ولی خداوند توفیق استفاده از آن را به ایشان ارزانی نمیدارد؟! اما به نظر میرسد قاضی هایی نامنهاد و بی دانش و ناسپاس نسبت به شرع شریف و قانون که بعد تر در جریان دعوی قرار گرفته اند؛ از همان اندک عقل و شرافت که به قسیم جنگلباغ قایل شدیم هم عاری بوده اند.

اینجا من ضمن تقدیر از احساسات و معنویات بلند جناب قاضی پروانی؛ به ایشان عرض کردم: - درین سطح و حد که من می بینم و درک و احساس میکنم؛ شما محترم نادره استید و چه میدانم به نحوی از انحا جناب امام اعظم ابوحنیفه رحمت الله علیه را تداعی می فرمائید.

جناب شان گفتند:

- خواهش میکنم این حقیر را با آن عسوه شریعت و تاریخ ما مقایسه نکنید! به هر حال؛ به نظر این کمینه آن حکم که عرض کردم بیشتر از اشغال کننده های مقامات قضایی دیوان مدنی حوزه 2 کابل در سال 1388 و محکمه ناحیه نهم قبل بر آن؛ به مقامات پر طمطراق قاضی القضاتی و تفتیش قضایی ستره محکمه رژیم گذشته؛ چسپ دارد که افتضاح انترنیتی مسئله را گویا مورد «تفتیش قضایی» قرار داده و بعد مانند موش مُرده؛ حتی کمترین تکان به خویش نداده یک بد و رد به پاسخ انتشارات انترنیتی هم مرتکب نشده اند.

ایشان باز خردمندانه افزودند:

- معلوم است که آسیاب بر پاشنه باطل اندر باطل و به قول شما بر پاشنه «خیانت، شر، فساد و قطاع الطریقی» می چرخیده است. میشد تصور کرد این آسیاب کسانی چون قاضی معراج الدین (حامدی)؛ قاضی عبدالمصور و ولی احمد (عاصم) به اصطلاح هیأت قضایی دیوان مدنی حوزه 2 کابل در سال 1388 را نیز مانند دانه یا کاه زیر گرفته با خود چرخانده و له کرده است.

اما دقت به کارنامه آنها مجال چنین تصور را نمیدهد. ایشان اگر دانش قضایی و قانونی داشتند؛ مخصوصاً با نظر داشت اینکه بناست باطل را جای حق آشکار و آفتابی به کرسی بنشانند بایستی دلیل تراشی ها میکردند و از مندرجات قابل تأویل و تفسیر شرع و قانون، قرینه ها و زمینه های متشابه در مضمون و موضوع دعوی و نقطه ضعف ها و سایه روشن های جانب محکوم شونده؛ سوء استفاده ها کرده؛ از جعل سند و شاهد خریده و غیره کار میگریفتند و مدعی را به تضاد گویی وادار می نمودند تا حکم و فیصله خود را؛ کمی عوامفریب ساخته میتوانستند. ولی این بیکاره ها و بیچاره ها فقط و فقط چرند های مدعی علیها را که نهایتاً املا و انشای چند پولی یک میرزا بنویس روی کوچه است؛ مکرر در مکرر جویده و نشخوار کرده باز استفراغ نموده اند. اینهم شد فیصله!؟

فضیلت مآب پروانی صراحت بخشیدند:

- چنین می نماید که مدعی علیها همان مستخدم سرکوچه «دفع دعوی» نویس خویش را آورده لباس قاضی پوشانده و «فیصله» صورت داده است. درد من این است که اینهمه جهالت و وقاحت و رذالت کمابیش به پای مردم شریف و نجیب شمالی به خصوص به پای علما؛ مجاهدان و نخبه های ایشان چسپانیده میشود مانند مورد غلام بچه ها و قطاع الطریق های واقعی که به روال «جنگل بی شغال نیست» در گذشته سر برداشته بوده اند.  
\*\*\*\*\*

راستش من تحت تأثیر چندین وجهی کلام ناب و کم نظیر حضرت قاضی پروانی زیر آب و عرق شدم و سرپایم به لرزش افتاد. وقتی وضعم عادی شد؛ به نظرم آمد که اینهمه را در خواب دیده ام. تا آنکه مسوده فیصله مورد نظر را از ایشان دریافت کردم و باورم شد که خواب نیستم و به ویژه زادگاه آفتاب تابان حضرت امام اعظم رحمت الله علیه؛ پروان بزرگ؛ از منابع نور و خرد و عدالت تهی نشده است و انشاءالله تهی نخواهد شد.

و اینک حاصل مهربانی و همکاری جناب فضیلت مآب محترم قاضی پروانی چشم دل ما و عزیزان را روشن کرده است. با عرض سپاس بی پایان نسبت این ابتکار عالمانه و تقدیر از زحمات بزرگ که درین امر بر خویش روا داشته اند؛ آنرا به حیث ضمیمه تکمیلی رساله مربوط؛ تقدیم خوانندگان و خواهندگان محترم می نمایم.  
خاطره:

برای ورود مکمل به موضوع میتوانید رساله طرف اشاره جناب قاضی پروانی را با جستجو در گوگل از لینک های خاص سایت های متعدد افغانی دریافت نمایید و منجمله از این لینک:

<http://ariaye.com/dari20/siasi4/images/eftekhar3.pdf>

## فیصله منبعت از اسناد و جریانات دیوانی و میدانی پیرامون عقد بیع آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم کابل (مسوده):

**(مطابق اصل چوکات و فارمت دوام «ستون حکم» وثیقه نمبر 41 بر 174 دیوان  
مدنی ابتدائیه حوزه 2 کابل میباشد)**

... بعد از صحت صورت دعوی مدعی و ادخال آن بصورت حال هذا از مذکور ذریعه استعلام  
مورخ 1388/6/21 شاهدان ذوالیدی؟؟ مطالبه گردید. ... بعداً... از مدعی علیهای موصوفه ذریعه  
استعلام مورخ 1388/6/22 دفاعیه مطالبه گردید که مذکوره از محکمه خواهان وقت قانونی  
گردید. بعد از دادن وقت قانونی دفاعیه خود را در جلسه قضایی مورخ 1388/7/5 به حضور  
داشت طرفین دعوی ارائه نمود که ذیلاً درج صورت حال میگردد: (1- در اخیر)

### خلاصه جریان موضوع :

آپارتمان 25 بلاک 157 واقع مکرویان سوم که فعلاً تحت دعوی قرار دارد و حدودات آن در  
صورت دعوی مدعی بالوکاله مذکور ذکر گردیده قبلاً حق و ملک متصرفه و ذوالیدی دولت بوده  
بعداً همین آپارتمان به اساس درخواستی سلطان محمد شوهر شاه جهان مدعی علیهای مذکوره **قرار مکتوب نمبر (6079 بر 1573) 1364/11/5 به کرایه امتیازی** برای موصوف توزیع میگردد.  
سه سال و شش ماه بعد؛ سلطان محمد مذکور در **1367/6/20 فوت گردیده** و از متوفای مذکور  
پنج پسر، یک دختر و یک زوجه باقی ماندند لاغیر.  
حقیقت فوت سلطان محمد به صورت دوامدار توسط مدعی علیها کتمان و حتی وارونه جلوه داده  
میشده است.

دو ماه پس از فوت سلطان محمد؛ از اینکه سه پسر و یک دختر مرحومی صغار بودند لهذا از  
طرف آنها مسمات شاه جهان مذکوره که مادر آنها نیز میشود به اساس وثیقه شرعی نمبر  
105 بر 1195 مورخ **1367/8/16** وصیه تعیین و مقرر میگردد.

مسمات شاه جهان طی عریضه به مقام ذیصلاح وزارت شهر سازی تقاضای خریداری آپارتمان  
اجاره ای شوهر متوفی اش را از دولت به اقساط طویل المدت میکند و پول ده فیصد قیمت



آپارتمان را [قرار آویز نمبر 75 مؤرخ 1367/8/30] تحویل خزینه دولت نموده سند ملکیت موقت اخذ میدارد.

نکته: این آویز به نام «سلطان محمد» بوده و چنین نشان میدهد که او از قبر آمده و پول ده فیصد پرداخته سند ملکیت موقت گرفته است!!!

شاه جهان بعداً همین آپارتمان تحت دعوی را؛ متروکهء [؟؟؟] سلطان محمد متوفی مذکور وانمود کرده در بدل مبلغ هشتاد لک افغانی به اساس ستهء رهنمای مؤرخ 1371/9/5 بالای محمد عالم ولد محمد قاسم مؤکل مدعی بالوکاله به فروش میرساند و از جمله مبلغ متذکره هجده لک و پنجاه هزار افغانی آنرا نقداً از مشتری مذکور تسلیم میشود و با همین پول؛ گویا اقساط دین باقیمانده به ذمت مؤرت [؟؟؟] خود را به دولت تحویل و قبالهء نمبر 2441 بر مؤرخ 1371/10/5 را [ چهارو نیم سال بعد از فوت سلطان محمد- (1367/6/20)] از اقراری وکیل دولت به نام خود، بنون کبیر و موصی لهم خود اخذ میدارد و متعهد میگردد که قبالهء تملیک به محمد عالم مشتری را تکمیل و باقیماندهء پول خود را در موقع اقرار در محکمه اخذ میدارد.

و دو ماه و هشت روز بعد از بیع یک وثیقه دیگر به نام «تجویز خط» نمبر 161 بر 2708 مؤرخ 71/11/17 راجع به سهم صغار؟؟ در آپارتمان تحت دعوی نیز ترتیب میگردد .

بعد از انجام مراحل قانونی فروش آپارتمان در مرجع ذیصلاح وزارت شهر سازی؛ شاه جهان مدعی علیها قباله را ترتیب نمی کند و برعکس مقاماتی چون جنرال محمد قسیم جنگلباغ قوماندان قطعه نمبر 1 امنیت ملی و محافظ مکتوبانها را وامیدارد تا بر مشتری و موظف رهنمای معاملات؛ تهدید و ارباب اعمال کرده «فسخ معامله» را امر و قومانده کنند که محمد عالم مشتری تسلیم نمیشود و هم طبعاً باقی پول را نمی دهد .

بین آنها در محکمه ناحیه نهم شهر کابل دعوی صورت میگیرد و اما بنابر وجود و دوام زور و فشار؛ در مورد کدام فیصله یا تصمیم گرفته نمیشود .  
و بالاخره دوسیه ذریعهء مکتوب 2059 بر 1196 مؤرخ 1388/4/14 آمریت تحریرات محکمه ابتدائیه حوزه دوم غرض انفصال شرعی به این دیوان مواصلت میورزد که قید وارده نمبر 84 مؤرخ 1388/4/14 تحریرات دیوان هذا میگردد و مدعی بالوکاله مذکور درین دیوان چنین ادعا می نماید:

آپارتمان تحت دعوی را محمد عالم مؤکل من به اساس ستهء رهنما مؤرخ 1371/9/9 از شاه جهان خانم سلطان محمد متوفی مذکور که از طرف اولادهای خود وصیه تعیین بود و در مورد تجویز خط محکمه نیز وجود دارد خریداری نموده و مبلغ هجده و نیم لک افغانی را شاه جهان از مؤکل من اخذ نموده و تعهد سپاریده که قباله را برای شما میدهم . اما تا اکنون قباله برای مؤکلم نداده از محکمه میخواهم حکم خویش را صادر فرمایند در مورد اینکه شاه جهان مذکوره باقی پول خود را اخذ نموده آپارتمان و قباله آن را برای مؤکل من بدهد.

و در مقابل مدعی علیها میگوید ایارتمان را فروش کرده بودم **روی شرایط؛** از اینکه مؤکل مدعی مذکور شرایط را برآورده نکرده و از طرف دیگر **من صلاحیت فروش آنرا نداشتم** بناءً بیع که **خلاف صلاحیت من صورت گرفته درست نیست**. از محکمه حوزه میخواهم به عدم اثبات دعوی مدعی اصدار حکم نمایند.  
بعد از بررسی دوسیه موضوع منتج به فیصله گردید که دلایل محکمه قرار ذیل میباشد:

استدلال دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل - (فرضی):

از جریان اوراق دوسیه، دفع و مدافعات طرفین و تحقیقات و بررسی انجام شده و نظر به دلایل ذیل هیئت قضایی این دیوان به نتیجه رسیدند که **دعوی بسم الله مدعی بالوکاله مذکور در مورد خرید ایارتمان 25 بلاک 157 واقع میکروریان سوم موجه و ثابت بوده دفع شاه جهان مدعی علیهای بالاصاله قبل از هر چیز به دلیل اینکه وی به فروش مدعابها و دریافت پول هنگفت از قیمت آن؛ اقرار است موجه نمی باشد:**

1- در سال 1364 از طرف دولت [ایارتمان 25 بلاک 157 طور **کرایه امتیازی**] برای سلطان محمد شوهر مدعی علیها توزیع می گردد ولی سلطان محمد **پنج ماه و چهارده روز پیش از گرفتن سند ملکیت موقت مؤرخ 1367/12/8 در 1367/6/20** وفات نموده بوده است که این حقیقت به صورت دوامدار توسط مدعی علیها کتمان و حتی وارونه جلوه داده شده است.

بعداً شاه جهان مذکوره به اساس وصایت خط 105 بر 1195 مؤرخ 1367/8/16 مرتبه محکمه ناحیه نهم از طرف اولاد های صغار سلطان محمد مذکور به صفت وصیه تعیین میشود و او تقاضای خریداری ایارتمان اجاره ای شوهرش را از دولت نموده سند موقت ملکیت به دست آورده و متکی به این سند و وثیقه وصایت خط؛ ایارتمان را بالای محمد عالم پیش فروش نموده هجده و نیم لک افغانی از قیمت آنرا پیشگی گرفته است.

شاه جهان با این پول اقساط چندین ساله قیمت دولتی ایارتمان متذکره را طور یکدم تحویل خزینه دولت نموده و قبالهء شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 را از دولت اخذ میدارد و به اساس این قباله؛ ملکیت بازماندگان سلطان محمد مذکور بشمول مدعی علیها در ایارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی تثبیت میشود که درست چهار سال و سه و نیم ماه پس از فوت سلطان محمد میباشد.

چون تا صدور این قباله؛ مالک ایارتمان؛ دولت بوده است بنابراین؛ شرعاً و قانوناً ایارتمان ملکیت میراثی و متروکه سلطان محمد نبوده و تمام اجراءات به نام «میراث سلطان محمد» صبغه جعل و تزویر دارد که ظاهراً عامل درجه اول آن؛ خود همین شاه جهان مدعی علیها میباشد.

به درجات بعدی؛ اینکه مطابق احکام مقررہ های توزیع اماکن دولتی به نیازمندان واجد شرایط؛ استحقاق مستحق پس از مرگ؛ به بازماندگان واجد شرایط او؛ میتوانسته انتقال یابد؛ سبب سردرگمی های قسمی در اجراءات ادارات و محاکم نیز شده است!

2- سته ره‌نمای مؤرخ 1371/9/5 مطابق به قانون ترتیب گردیده و کاملاً مطابق به همه سته‌هایی است که در موارد مشابه ترتیب می‌گردیده است. اینکه شاه محمود پسر بزرگ شاه جهان بایع منحیث شاهد معامله و اخذ کننده و رسید دهنده مشترک اقلام پولی همیشه همراه مادرش بوده و 12 بار در سته شصت و امضا گذاشته سندیت این سته را قوت بالاتر نیز بخشیده است.

به دلیل تزویری بودن مفهوم «میراث سلطان محمد»، حضور مستند شاه محمود در معامله و وجود وصایت خط که محکمه بر اساس آن قبالة انتقال ملکیت از دولت را اجرا کرده است؛ همه قیل و قال در مورد «صلاحیت فروش» شاه جهان تزویر مضاعف بوده و این سته برای اینکه محمد عالم مؤکل مدعی مذکور این اپارتمان را از شاه جهان مدعی علیها خریده است منحیث دلیل اثبات؛ کافی میباشد.

3- تجویز خط 161 بر 2708 مؤرخ 1371/11/17 جهت کسب صلاحیت شاه جهان مذکوره در فروش اپارتمان متذکره ترتیب نگردیده بلکه برای تعیین اجراءات وصی در مورد «پول سهم صغار» بوده است. چرا که وصایت خط جهت خرید و فروش قبلاً وجود داشته و متکی به آن شاه جهان اپارتمان را از دولت خریداری کرده است.

مطابق بند (1) ماده (304) قانون مدنی صلاحیت «خرید و فروش» صلاحیت واحد میباشد؛ یعنی همانطور که شاه جهان صلاحیت داشته اپارتمان را از دولت برای خود و فرزندان خویش خریداری کند؛ صلاحیت فروش آنرا نیز دارا بوده است! (\*)

به دو دلیل زیر عملیه فروش تا اخیر نیز انجام گرفته است:  
اول: اینکه گفته میشود تجویز خط نمبر 161 گویا توسط مدعی و مشتری ساخته کاری شده؛ با در نظر داشت سایر تزویرهای مدعی علیها و حقایق متضاد آن در اسناد و اظهارات تصدی تدویر و مراقبت مکرویاتها؛ کذب است و اینکه ثبت محفوظ قضا ندارد؛ با نظر داشت دسایس دوامدار مدعی علیها و حامیان دولتی و عسکری و قضایی اش علیه محمد عالم مدعی و مشتری؛ یک خدعه دیگر صادر شده از همانها به نظر میرسد که غالباً با استفاده از اوضاع نابسامان و پر هرج و مرج و جنگی زمان «حکومت مجاهدین» مرتکب شده اند.

چنانکه اگر تمامی دفاعیه مدعی علیها را فشرده کنیم فقط با تکیه بر دو دلیل من درآوردی می‌خواهد از حق و مسئولیت فرار نماید.

الف - اپارتمان را فروخته بودم به شرط. و مشتری به شرط وفا نکرده تاکنون متباقی پول قیمت آنرا نداده.

ب - من صلاحیت فروش اپارتمان را بدون تجویز محکمه نداشتم؛ پیش از سته مرتبه ره‌نما تجویز محکمه وجود نداشت. و تجویز خط 161 دو ماه و هشت روز پس از سته تاریخ داشته؛ جعلکاری مشتری است.

البته که اثبات «شرط» ادعایی مدعی علیها در بند "الف" مطلقاً امکان پذیر نیست؛ لذا تمامی حساب‌ها بر همین «تجویز محکمه» باز شده و برای جعلی و بی اعتبار خواندن آن؛ باید تجویز خط 161 «ثبت محفوظ قضا» نداشته باشد! پس باید در «مخزن وثایق» کاری کرد. (بعداً ثبت

محفوظ این وثیقه در مخزن وثایق توسط هیأت تفتیش قضایی - منتها از جای کمی متفاوت - پیدا شد. توضیح بنده م.ع.ا)

باز؛ این مورد هم؛ هر علتی که داشته باشد به اصل عقد بیع آپارتمان میان شاه جهان نامه و محمد عالم تأثیر نکرده است و نمیکند.

ضرورت به این تجویز خط وقتی پیش آمده که شاه جهان پس از دریافت قبالة آپارتمان از دولت؛ تقاضای فروش و تملیک آن را به محمد عالم مشتری نموده و محکمه با همان سر درگمی ناشی از اصل «انتقال استحقاق» سلطان محمد؛ به اندیشه افتاده است که پول های حاصله سهم صغار از درک این بیع را چگونه بهتر صیانت کند.

پس از اتخاذ تجویز در زمینه؛ تقاضای بایع توسط محکمه به کمیسیون ذیصلاح وزارت شهر سازی راجع شده؛ و کمیسیون مذکور با استماع تقاضای شاه جهان بایع و مطالعه و تحقیق اهلیت و صلاحیت او منجمله با مذاقه بر وثیقه تجویز خط 161؛ تحویلی سببایدی دولت را هدایت داده که **مبلغ بابت سببایدی** توسط وی تحویل خزانه نیز شده است.

تحویلی سببایدی ثبوت دیگر قطعیت بیع و تملیک آپارتمان به محمد عالم است؛ چرا که سببایدی دولت تنها پس از فروش چنین ملک به شخص ثالث معین و مشخص؛ قابل حصول میگردد. این واقعیت که طی چند مکتوب و استعلام توسط وزارت شهرسازی و شاروالی کابل مکرراً شهادات داده شده و درج دوسیه مربوط میباشد؛ ثابت میکند که شاه جهان همه اسناد به شمول تجویز خط 161 مؤرخ 1371/11/17 را؛ آنجا ارائه کرده و بر صحت و اصالت و قانونیت آنها تأکید داشته است.

چنانکه از جمله در مکتوب جوابیه نمبر 97 مؤرخ 1387/3/9 تصدی تدویر و مراقبت مکرویانها عنوانی ریاست اداره حراست قانون و امور قضایی اداره امور دارالانشای شورای وزیران تصریح گردیده که:

«... بعداً محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور وصی ورثه یک قطعه درخواستی راجع به فروش آپارتمان مورد نظر را بالای محترم محمد عالم ولد محمد قاسم به ریاست محترم محکمه ناحیه نهم تقدیم نموده است که بعد از طی مراحل ورقه درخواست موصوفه به وزارت شهر سازی راجع شده که در نتیجه کمیسیون ذیصلاح وزارت شهرسازی به تاریخ 1371/12/22 فیصله صادر نموده است که بعد از تحویلی پول سببایدی و 25 فیصد بابت تضمین به طی مراحل فروش آپارتمان اقدام گردد.

از جمله آن، پول سببایدی قرار آویز نمبر 26- 1371/12/24 مبلغ 532375 افغانی تحویل بانک شده و متعاقباً قیمت گذاری انجنیری آپارتمان نیز صورت گرفته ولی مبلغ پول تضمین را که هدایت مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی وقت بود تحویل نکرده اند که فورمه دورانی طی مراحل میگردد.

و {بنابر این} مکتوب اجرای قبالة شرعی به مالک دومی محمد عالم نام بریاست محاکم محترم صادر نشده بود.

و راجع به فروش آپارتمان وثیقه خط نمبر 161-27-71/11/21 نیز توسط محکمه ذیصلاح به اسم شاه جهان ترتیب شده بود که صلاحیت دار فروش تعیین گردیده بود...» (2)

همچنان قبلاً در سال 1422 هـ ق تصدی تدویر و مراقبت مکروریاتها؛ به جواب کمسیون بررسی جعل و تزویر اداره هفت کابل امارت اسلامی (دور اول) متذکر شده بود که [برای] «فروش قطعی آپارتمان باساس وثیقه شرعی نمبر (161) 71/11/21 محکمه ناحیه نهم شهر کابل بازهم از طرف تمام ورثه کبار و صغار مرحوم؛ شاه جهان نامه خانم سلطان محمد به حیث وصی و وکیل خرید و فروش قطعی تعیین شده که به اساس وثیقه خط نمبر فوق تحویلی پول سبسایدی به نفع محمد عالم ولد محمد قاسم مراحل اصولی خود را تکمیل نموده است.»

و هنوز پیشتر از این در دوره دولت اسلامی؛ این تصدی طی مکتوب شماره 880 مؤرخ 1372/6/2 خویش به امضای عبدالکریم خدام معین وزارت شهرسازی تمام این مراتب را با صراحت تمام مرقوم داشته بوده است. (رجوع به متن رساله)

این جمله که «باساس وثیقه شرعی نمبر (161) 71/11/21 محکمه ناحیه نهم شهر کابل **بازهم** از طرف تمام ورثه کبار و صغار مرحوم؛ شاه جهان نامه خانم مرحوم سلطان محمد به حیث وصی و وکیل خرید و فروش قطعی تعیین شده» نه فقط گویای آنست که شاه جهان نامه؛ این وثیقه را که مزیداً به شهادت شاه محمود فرزند بزرگش توثیق شده است؛ خودش منحیث بایع به مراجع ذیصلاح ارائه میکرده است؛ نه محمد عالم مشتری که به جعل این وثیقه متهم ساخته میشود. و بر علاوه ادارات مربوط آنرا؛ وصایت و وکالت «بازهم»، مجدد و موکد تلقی میکرده اند!

دوم : ادعای مدعی علیها مبنی بر اینکه «**من صلاحیت فروش آنرا نداشتم بناءً بیع که خلاف صلاحیت من صورت گرفته درست نیست**» برضد عقل و خلاف احکام قانون مدنی در مورد «وجایب بایع» منجمله مواد 1075 تا 1078، 1088 و 1112 میباشد. (\*\*)

جریان عقد بیع آپارتمان 25 بلاک 157 مکروریان سوم بین شاه جهان و محمد عالم در رهنمای معاملات افغان با «شاهد معامله» بودن شاه محمود پسر بزرگش و اجراءات مختلف مربوط به آن در مراجع و ادارات متعدد دولتی و قضایی و غیره از تاریخ قرار داد در سته مؤرخ 1371/9/5 تا تحویلی سبسایدی برای اجرای قبالة به نفع محمد عالم یعنی 1371/12/24 درست **سه ماه و بیست روز** ادامه داشته است.

و درین مدت طولانی؛ **نه از سوی شاه جهان و نه از طرف صغار و کبار و اقارب و خویشاوندان و قوماندان صاحبانش؛ نه از سوی محکمه و مراجع ذیصلاح دولتی؛ از کم و کسر «صلاحیت فروش» و «بیع خلاف صلاحیت» او؛ کوچکترین حرف و سخنی به میان نیامده و برعکس به مراتب پول های مشتری گرفته شده و تمام مراحل معامله تا اجرای قبالة نهایی هم طی گردیده است.**

بنابر اینها؛ اینجا فقط جزء 1 ماده 696 قانون مدنی صدق میکند که میگوید: عقد بعد از انفاذ لازم پنداشته شده؛ رجوع از عقد و تعدیل آن بدون رضایت طرفین یا حکم قانون جواز ندارد.

اینکه هنوز قباله دومی ترتیب و صادر نشده تنها به معنای عدم ثبت این بیع نافذ و غیر قابل رجوع و تعدیل؛ در دفاتر محکمه است. در جهان بشمول عالم اسلام و خاصه افغانستان میلیونها عقد نکاح و عقد بیع و عقد قرارداد و سایر عقود نافذ و قابل اجرا؛ مرعی و معمول و معقول است که هرگز حتی به محاکم خبر داده نمیشوند.

بنابر این؛ آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم بخصوص پس از فیصله و تحویلی پول سببایدی در اخیر ماه حوت 1371؛ ملکیت زرخرد محمد عالم بوده و تمامی منافع و تکالیف آن به این مالک دومی تعلق دارد. در نتیجه ادامه تصرفات شاه جهان نامه و اولاده اش بر آن؛ شرعاً غصب میباشد.

4 - اینکه ادعا میشود بیع بین شاه جهان مدعی علیها و محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً صورت گرفته یک ادعای تذویری بیش نیست.

در سته رهنما و در هیچ سند و بینه دیگر چنین شرط وجود نداشته هیچ شاهی بر آن شهادت نداده است و بر عکس به روشنی قید است که متباقی پول هنگام ترتیب قباله به نام محمد عالم در محکمه؛ توسط شاه جهان دریافت میشود. (رجوع به سته رهنما در متن رساله)

لهذا اینکه محمد عالم مذکور تا اکنون باقی پول قیمت آپارتمان را نداده به دلیل آن است که از ترتیب قباله و حتی از نیت و عزم به آن خبری نبوده و بر عکس تلاش های شدید و شنیع برای مرعوب ساختن و مستاصل کردن مشتری به هدف انصراف از حق خود در بیع بات صحیح و نافذ آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم کابل؛ سالهای مدید ادامه یافته است.

## نتیجه :

از آنجا که قبالهء نمبر 2441 بر 1052 مؤرخ 1371/10/5؛ چهار و نیم سال بعد از فوت سلطان محمد- (1367/6/20) اجرا گردیده که مالکیت آپارتمان 25 بلاک 157 مکرویان سوم را از دولت به شاه جهان و اولاده اش منتقل ساخته. لذا آپارتمان مذکور؛ متروکه و میراث سلطان محمد نبوده و به لحاظ این آپارتمان؛ شاه جهان و اولاده اش؛ وارثین سلطان محمد شمرده شده نمیتوانند. نیز فوت سلطان محمد پنج ماه و چارده روز پیش از اجرای سند ملکیت ده فیصدی آپارتمان بوده و مرحومی بدون اینکه حتی نامزد مالکیت شده باشد؛ در حالت مستاجر از دنیا رفته است. خاتم و فرزندانش نیز در پنج ماه و چارده روز فوق تا لحظه اجرای سند ملکیت ده فیصدی، فقط اجاره نشین این آپارتمان بوده اند.

شاه جهان که از آغاز تلاش داشته با جعل و تزویر آپارتمان مذکور را؛ متروکه و میراث سلطان محمد جا زده؛ خود و اولاده اش را وارثان بخواند که ظاهراً موفق هم شده است، تنها به برکت عقد بیع پیشکی آپارتمان با محمد عالم و دریافت مبالغ هنگفت از درک ثمن آن، توانسته است اقساط قیمت دولتی آپارتمان را طور یکدم تحویل خزانه نموده و قباله شرعی مالکیت آنرا به دست آورد.

یعنی قبالهء نمبر 2441 نتیجه منطقی و ریاضی عقد بیع آپارتمان مذکور با محمد عالم مندرج سته 1371/9/5 رهنمای معاملات افغان به مسئولیت دگروال محمد عظیم میباشد.

از مندرج قبالهء نمبر 2441 که شاه جهان را اولین مالک آپارتمان ساخته است؛ اسناد زیادی اصدار یافته که مظهر گذرا بودن این مالکیت و انتقال آن به محمد عالم مشتری در سته مورخ 1371/9/5 میباشد. (اینکه شاه جهان؛ اسمای اولاده اش را نیز درج قباله کرده نتیجه همان جعل و تزویر دوامدار میراث و وارث تراشی است.)

درین جمله عریضه نمبر 936663 - 1371/10/20 خود شاه جهان به محکمه ناحیه 9 با مضمون تقاضای فروش آپارتمان به محمد عالم است. وثیقه تجویز خط نمبر 161 - 1371/11/21 نیز به دلیل همین عریضه ترتیب و صدور یافته است. سپس غور و بررسی کمیسیون ذیصلاح وزارت شهر سازی بر اسناد بیانگر اهلیت و صلاحیت شاه جهان بشمول تجویز خط 161 و فیصله آن کمیسیون به تاریخ 1371/12/22 برای تحویلی سبسایدی آپارتمان میباشد؛ که درج دفاتر مربوط تصدی تدویر و مراقبت مکرویانها بوده و همراه با سند تعرفه و آویز تحویلی سبسایدی بارها توسط آن تصدی معلومات داده شده و ضم دوسیه دعوی نیز هست.

چیز مهم که در اخبار های مکرر و موکد تصدی تدویر و مراقبت مکرویانها می آید این است که: «بیاع پول سبسایدی را تحویل بانک نموده و متعاقباً قیمت گذاری انجنیری آپارتمان نیز صورت گرفته ولی مبلغ پول تضمین را که هدایت مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی وقت بود تحویل نکرده تا فورمه دورانی طی مراحل میگردد و (بنابر این) مکتوب اجرای قباله شرعی به مالک دومی محمد عالم نام بریاست محاکم محترم صادر نشده بود.»

ماده 498 اصول محاکمات مدنی تأکید دارد :

قاضی باید علاوه بر قوانین نافذ کشور و احکام شریعت اسلامی بر عرف، عادات و عنعنات عمومی جامعه و قوف کافی داشته باشد .

درین ردیف «عادات» قوماندانان و جنگسالاران نو به دوران رسیده در سال های «دولت اسلامی» به درجه اولی و سپس حقایق روی به فرار بودن بسیاری مردمان از کشور می آید که نخستنی ها به تصرف و غصب آپارتمان ها و اماکن دولتی توزیع شده به مستحقان، قباله کردن و سپس فروش آنها در بازار سیاه، طور سرسام آور روی آورده بودند و دومی ها هم تلاش میکردند تا اماکن در دسترس را به هر نحوی شده پول سیاه کنند و صرف امر خروج خویش از کشور نمایند.

دولت وقت برای مقابله با این جریانات منجمله تدبیر تحویلی 25 فیصد از قیمت انجنیری اماکن فروش شده را به عنوان تضمین؛ اتخاذ نموده بود.

حکم قانون بدین معناست که قاضی باید در حول و حوش قضایای مورد رسیدگی خویش از چنین جریانات تأثیرگذار بر آنها نا آگاه نباشد.

حتی قاضی باید بر اطلاعاتی که «استخباراتی» گفته میشود و هنوز عامه مردم از آنها بی خبر اند؛ «وقوف کافی» داشته باشد تا قضاوت کرده بتواند!!

با تحقیق در اوضاع و احوال نیمه دوم سال 1371 یعنی زمان طی مراحل بیع اپارتمان تحت دعوی؛ حسب حکم ماده فوق الذکر قانون اصول محاکمات مدنی؛ در می یابیم که تحویلی پول تضمین 25 فیصد مورد هدایت ریاست جمهوری وقت که با محاسبه قیمت انجنیری مبلغ کلان حدود یک ملیون افغانی میشده است؛ بر شاه جهان بایع گران آمده و از تن دادن به آن استنکاف ورزیده است. چرا که تصور بر این بوده مبلغ تضمین عملاً بازگشت دادنی نبوده و هدر میشده است.

این؛ اساسی ترین و مستند ترین عامل و مانع به انجام رسیدن معامله و تبدیل شدن آن به دعوی طولانی و فرساینده بوده است. بر علاوه نوسانات بارز اسعار و پایین افتادن قابل ملاحظه ارزش پول افغانی هم میتواند مشکل را تشدید کرده باشد تا آنکه مداخلات سوء بیشتر و عناصر مخرب به جانبداری مدعی علیها (بایع) متنوع تر میشود و متقابلاً بی اعتمادی و خوف و استیصال بر مدعی (مشتری) مستولی میگردد.

دلایل و جریانات فوق که از بررسی و تحقیق اوراق دوسیه و اوضاع و احوال دوران معامله و سال های دعوی به دست آمده کلاً به اثبات دعوی مدعی بالوکاله مذکور و موجه نبودن دفاعیه مدعی علیهای موصوفه منتج می گردد. بناءً ما هیئت قضایی این دیوان در مورد حکم ذیل را صادر نمودیم.

### نص حکم :

ما هیئت قضایی ریاست دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل در جلسه قضایی تاریخی 0000/00/00 خویش تحت ریاست رئیس صاحب محکمهء حوزهء دوم به حضور داشت طرفین دعوی هر یک بسم الله ولد فیض الله مدعی بالوکاله و شاه جهان بنت عبدالغفور مدعی علیها که در مورد یک باب اپارتمان 25 بلاک 157 مندرج قباله شرعی 2441 بر 1052 مؤرخ 71/10/5 دایر شده بود؛ نظر به جریانات فوق و متکی به نص قرآنی یا «ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» و هدایت احکام مواد مرتبط به «وجایب بایع» در قانون مدنی و خاصتاً مواد 1075 تا 1078 همین قانون (\*\*\*) به اتفاق آراء حکم نمودیم و برای مدعی علیهای بالاصاله گفتیم تو مکلفیت هایت منحیث بایع را به آخر رسانیده مدعایها را به مانند زمان عقد بیع همراه با قباله شرعی برای محمد عالم مدعی و مشتری با دریافت معادل سنجش شده متباقی قیمت آن؛ تسلیم بدار؛ طوریکه مشتری بدون حایل و مانع به قبض آن قادر باشد!

(هیئت قضایی دیوان مدنی محکمه ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل - فرضی)



1- دفاعیه مدعی علیها:

بریاست محترم دیوان مدنی محاکم ابتدائیه حوزه دوم شهر کابل !  
(معرفی فورمالیتهء جانبین )... اپارتمان تحت دعوی که حق و ملک متصرفه ذوالیدی دولت بوده و اپارتمان مذکور از طرف دولت بعد از تحویلی ده فیصد قیمت اپارتمان و اقساط معین آن؟؟؟!!!  
برای سلطان محمد ولد نیاز محمد [ دریور شورای وزیران ] که شوهر من میشود توزیع شده بود و تا زمان حیات خود در آن تصرفات مالکانه [؟] داشت .  
مذکور قبل از پرداخت تمام اقساط قیمت اپارتمان و اخذ قبالةء شرعی آن در [ تاریخ 6/20 ] سال 1367 فوت نموده ورثهء شرعی از متوفای مذکور باقی ماندند هریک من مدعی علیها بصفت خانم و پنج پسر به نام های شاه محمود ، رحمت الله ، منصور، مسعود و نعمت الله و یک دختر بنام هاجره بنت سلطان محمد ؛ و متوفای مذکور همین اپارتمان تحت دعوی را خالی از مانع شرعی [؟] ارث برای وارثین شرعی خویش به میراث [؟] گذاشت و وارثین فوق الذکر نیز در اپارتمان متذکره تصرفات بالمشاع داشتند .

از اینکه وارثین متوفی به استثنای من ( شاه جهان ) ، شاه محمود و رحمت الله دیگر وارثین متوفای مذکور صغیر بودند و نمی توانستند از امورات زنده گی خود یا بخصوص از امور تحویلی اقساط باقیمانده اپارتمان و تقاعد مرحومی واریسی کنند بناءً من باساس وکالت خط (105بر1195) مؤرخ 1367/8/16 مرتبهء محکمهء ناحیه نهم به صفت وصیه از طرف اولاد های صغار سلطان محمد متوفی در امورات فوق تعیین و مقرر گردیده ام که صرف صلاحیت من قراریکه چون در وصایت خط تحریر گردیده در مورد اخذ و قبض معاش و حقوق تقاعد متوفای مذکور و تحویلی اقساط باقیمانده اپارتمان تحت دعوی میباشد

و به اساس این وصایت خط من اقساط باقیمانده اپارتمان را تحویل خزانهء دولت نموده و قبالةء شرعی نمبر (2441بر1056) مؤرخ 1371/10/5 را به نام خود که وصی از طرف نعمت الله ، مسعود و منصور پسران متوفی و هاجره بنت مذکور بودم به نام شاه محمود و رحمت الله پسران کبیر سلطان محمد متوفای مذکور اخذ نمودم که به اساس این قبالةء ملکیت وارثین متوفای مذکور در اپارتمان 25 بلاک 157 تحت دعوی ثابت بوده

بعداً من مدعی علیها خواستم آن را به شرط اینکه تمام یول قیمت اپارتمان را نقداً محمد عالم برایم بدهد به فروش برسایم که در همین مورد به تاریخ 1371/9/9 ستهء رهنما نیز ترتیب گردید و معامله فروش اپارتمان متذکره به اساس همین ستهء رهنما به شرط اعطای تمام قیمت آن نقداً از طرف محمد عالم مؤکل مدعی بالوکاله مذکور برای من مدعی علیها ؛ صورت گرفته که مذکور مطابق به وعده شرط بیع را وفا نکرده بناءً من این بیع را قبول نکردم چرا که تا شرط موجود نشود مشروط به وجود نمی آید و از طرف دیگر روی چند دلیل این بیع درست نیست و منعقد هم نگردیده .

1- در ستهء رهنما مؤرخ 1371/9/9 چند نواقص وجود دارد .

اول : درین ستهء رهنما ذکر شده که آپارتمان ملکیت شخصی ام میباشد در حالیکه این طور نیست و آپارتمان ملکیت موروثی است که از سلطان محمد متوفی متروکه برای وارثین اش باقیمانده و یکی از این وارثین من هستم باید ملکیت شخصی تحریر نمی گردید موروثی ذکر میشد که چنین نشده .

دوم : در حالیکه این ملکیت موروثی بود اما در ستهء رهنما تنها نام من تحریر گردیده و من از طرف سه پسر و یک دختر سلطان محمد متوفی وصیه تعیین و مقرر بودم باید نمبر وصایت خط وصایت من درین ستهء رهنما آشنا می گردید می بود چرا که آپارتمان ملکیت موروثی است و من از طرف چهار وارث وصیه تعیین بودم و از طرف دیگر دو پسر سلطان محمد متوفی کبیر بودند یعنی صلاحیت تصرف را در مال خود داشتند و من از طرف آن دو وکیل نبودم . باید این دو نیز درین ستهء رهنما ذکر می گردید که این طور نیز نشده .

سوم : حدودات آپارتمان درین سته به شکل قانونی تحریر نگردیده مثلاً در حدودات این آپارتمان شماره آپارتمان های اطراف آن ذکر شده اما واضح نشده که آپارتمان هایی که در حدودات آپارتمان تحت دعوی قرار دارد مربوط به کدام شخص است باید اشخاصیکه درین حدودات قرار داشتند در ستهء رهنما با پدر و پدرکلانهای شان تحریر میگردید اینهم در نظر گرفته نشده .

چهارم : در اخیر ستهء رهنما امضای مشتری به نظر میخورد ؛ در همین ورق یک امضای دیگر نیز قابل دید است اما معلوم نیست که این امضاء مربوط به کدام شخص است و صرف یک شخصیت از یک شاهد معامله در ستهء رهنما به نظر میخورد اما قابل تشخیص نیست. ایجاب میکرد من به صفت پایع درین سته شخصیت خود را میگذاشتم .

از اینکه بیع من و محمد عالم به اساس شرط اعطای تمام پول قیمت آپارتمان آنهم نقداً استوار بود و این شرط از طرف محمد عالم مذکور آنطوریکه گذاشته شده بود به جا آورده نشده بناءً این عقد از طرف من رد گردید بدون اینکه در؟ ستهء رهنما کاملاً فاقد ارزش های قانونی بوده ؛ نمی تواند منحصیث سته معتبر دلایل اثبات دعوی مذکور گردد .

2- من مدعی علیها صرف از طرف نعمت الله ، مسعود و منصور پسران سلطان محمد متوفی و هاجره دختر مذکور به صفت وصیه به اساس وصایت خط 105 بر 1195 مؤرخ 67/8/16 تعیین و مقرر بودم ولی از طرف دو پسر دیگر متوفی به نام های شاه محمود و رحمت الله [که ] کبیر بودن [د] کدام وکالت نداشتم از اینکه این دو نیز از جملهء وارثین بودند حق داشتند در آپارتمان متذکره تصرف نمایند و نام آنها درین سته رهنما ذکر نگردیده از این لحاظ نیز این سته فاقد اعتبار قانونی میباشد و منحصیث دلیل اثبات برای اینکه محمد عالم مذکور آپارتمان را از من خریده بوده نمی تواند .

2- تجویز خط ( 161 بر 2708 ) مؤرخ 1371/11/17 خود ساخته مؤکل مدعی مذکور

جعلاً ترتیب گردیده به اساس دو دلیل .

اول : تجویز خط مذکور ثبت محفوظ قضا ندارد ؛ چرا که دیوان مدنی حوزه دوم ذریعهء استعلامیه مؤرخ 1371/5/4 خویش از ثبت محفوظ تجویز خط فوق الذکر از مخزن ریاست استیناف ولایت کابل معلومات اخذ نمود که مخزن مذکور در جواب استعلام فوق چنین تحریر داشته : تجویز خط به کنده وصایت مطابقت ندارد و به ملاحظهء جدول تجویز خط (161) سال 1371 محکمه ناحیه نهم به مخزن تحویل داده نشده است .

دوم : تجویز خط مذکور [ را ] بعد از ترتیب ستهء رهنما مؤکل مدعی مذکور جعلاً ترتیب نموده . ستهء رهنما به تاریخ 1371/9/9 میباشد در حالیکه تجویز خط در 1371/11/17 جور شده که در بین ترتیب ستهء رهنما و تجویز خط دو ماه و هشت روز فاصله است . هیچ شخص مال صغار را به فروش رسانیده نمی تواند حتی وصی یا وصیهء آنها نمی توانند قبل از تجویز محکمه مال آنها را بفروشند . فاصله که وجود دارد این را ثابت میسازد که اگر چند بیع هم صورت گرفته باشد و آنرا بگویم درست است از اینکه در حین عقد تجویز محکمه ذیصلاح وجود نداشته بیع خلاف قانون صورت گرفته اساس قانونی ندارد .

از اینکه من مدعی علیها قبالهء شرعی (2441 بر 1056) مؤرخ 1371/10/5 را به دست دارم و مدعی بالوکاله مذکور کدام اسناد مبطل آنرا ندارد و ستهء رهنما که به دست دارد به اساس نواقصات موجود در آن فاقد اعتبار شرعی است و از طرف دیگر این سته در خارج از صلاحیت من ترتیب شده چرا که من صلاحیت فروش مال صغار را مطابق بند (1) ماده (404) قانون مدنی نداشتم و ضمن این همه دو پسر متوفی مذکور کبیر بودند که از طرف آنها وکالت نیز به دست نداشتم و آنها صلاحیت عام و تام در مال خود داشتند و ترتیب این سته رهنما قبل از تجویز خط جعلی دست داشته مدعی بالوکاله صورت گرفته که از این ناحیه نیز این ستهء رهنما دلیل اثبات دعوی مذکور شده نمی تواند .

قبل از ترتیب این سته شرط گذاشته شده بود که تمام پول را نقداً برابم بدهد از اینکه از ستهء مذکور مدت هفده سال میگذرد باز هم مؤکل مدعی مذکور پول را مکمل نداده فکر میکنم این سته رهنما قوت و ارزش خود را از دست داده است . بناءً حاضر دیوان هذا شده از هیأت قضایی میخواهم و طلب دارم که مطابق مادهء (287) و بند (7) ماده (259) قانون اصول محاکمات مدنی به عدم اثبات دعوی بسم الله مدعی بالوکاله مذکور و مؤکله اصدار حکم فرمایند تا اینکه من مدعی علیها با اولاد هایم از متروکه موروثی خود ها بصورت درست و مطابق قانون استفاده نمایم .

انا اطلب منکم حکم الشرع الشریف

---

2 - متن مکتوب 97 - 1388/3/9

جمهوری اسلامی افغانستان

شاروالی کابل

ریاست تدویر و مراقبت مکرویان ها

سرمحاسب تصدی

مدیریت محاسبه سوم

نمبر مسلسل 97

تاریخ 1388/3/9

بریاست محترم عمومی اداره امور دارالانشای شورای وزیران!

قابل توجه ریاست محترم اداره حراست قانون و امور قضایی.

نامه 1912 - 1388/3/3 شما را احتراماً جواب است.

نظر به ملاحظه سوابق آپارتمان (25) بلاک (157) مکرویان سوم در سال 1364 برای محترم سلطان محمد ولد نیاز محمد توزیع گردیده بود که بعد از تحویلی ده فیصد پیش پرداخت سلطان محمد فوت گردیده است. بعد از ترتیب حصر وراثت خط 105 - 1195 - 16 - 8 - 67 ورثه موصوف بعد از تحویلی قیمت تمام شد آپارتمان از طریق ریاست محترم محکمه ناحیه 9 شهرکابل از دولت خریداری نموده است.

و بعداً محترمه شاه جهان بنت عبدالغفور وصی ورثه یک قطعه درخواستی راجع به فروش آپارتمان مورد نظر را بالای محترم محمد عالم ولد محمد قاسم به ریاست محترم محکمه ناحیه نهم تقدیم نموده است که بعد از طی مراحل ورقه درخواست موصوفه به وزارت شهر سازی راجع شده که در نتیجه کمیسیون ذیصلاح وزارت شهرسازی به تاریخ 1371/12/22 فیصله صادر نموده است که بعد از تحویلی پول سبسایدی و 25 فیصد بابت تضمین به طی مراحل فروش آپارتمان اقدام گردد.

از جمله آن، پول سبسایدی قرار آویز نمبر 26-1371/12/24 مبلغ 532375 افغانی تحویل بانک شده و متعاقباً قیمت گذاری انجنیری آپارتمان نیز صورت گرفته ولی مبلغ پول تضمین را که هدایت مقام ریاست جمهوری دولت اسلامی وقت بود تحویل نکرده اند که فورمه دورانی طی مراحل میگردید.

و {بنابر این} مکتوب اجرای قباله شرعی به مالک دومی محمد عالم نام بریاست محاکم محترم صادر نشده بود.

و راجع به فروش آپارتمان وثیقه خط نمبر 161-27-71/11/21 نیز توسط محکمه ذیصلاح به اسم شاه جهان ترتیب شده بود که صلاحیت دار فروش تعیین گردیده بود. ولی مدت ها بعد دوسیه به محکمه ناحیه 9 ارسال شده و دعوی پیدا نموده و تاکنون به فیصله نرسیده است. و ذریعه نامه 1057-22-9 - 1381 ریاست محترم محکمه ناحیه 9 - دوسیه و سوابق به این ریاست مواصلت نموده است. به اساس استعلامیه جداگانه که از وکیل بلاک پرسش به عمل آمد نگاشته است: در آپارتمان مذکور یک نفر به نام خان محمد به قسم کرایه نشین زندگی می نماید. بناءً موضوع به شما نگاشته شد؛ در حصه خویش طوریکه لازم میدانید اجراءات خواهید نمود. با احترام.

انجنیر غلام سرور

رئیس تصدی تدویر و مراقبت مکرویانها

---

\* ماده 304 قانون مدنی:

وصی نمیتواند بدون اجازه محکمه با صلاحیت در اموال شخص تحت وصایت خود تصرفات ذیل را به عمل آورد:

- 1- خرید و فروش ، مقایضه ، شراکت ، رهن ، قرض دادن و هر نوع تصرف دیگریکه موجب انتقال ملکیت یا اثبات حق عینی گردد .
- 2- 3-4-5-6-7-8-9-10-11-12-13-14-15

**\*\* ماده 501 قانون مدنی:**

عقد به غرض اجرای عمل معین یا خدمت معین صحیح میباشد .  
ماده 502:

(1) شرط انعقاد عقد عبارت است از وجود عاقدین، الفاظ مخصوص عقد و موضوعیکه عقد بر آن وارد می گردد .

(2) شرط صحت عقد عبارت است از اهلیت عاقدین، قابلیت معقود علیه برای حکم عقد؛ مفیدیت و عدم مخالفت آن با نظام و آداب عامه .

ماده 505 :

شرط صحت عقد عبارت است از رضائیت عاقدین بدون اکراه و اجبار .

ماده 506:

(1) عقد به ایجاب و قبول طرفین منعقد میگردد .

(2) ایجاب و قبول عبارت است از الفاظی که در عرف برای انشاء عقد استعمال میگردد .

**ماده 690 قانون مدنی:**

عقد صحیح که با انعقاد آن آثاری از قبیل احکام و حقوق مرتب می گردد؛ عقدی است که ذاتاً و وصفاً مشروع بوده؛ صیغه آن در مورد شیئی ایکه قابلیت حکم آنرا داشته و از شخص صاحب اهلیت صادر گردیده باشد . همچنان اوصاف آن صحیح و عاری از خلل بوده و مقرون به شرط فاسد کننده عقد نباشد .

جزء 1 ماده 696 :

عقد بعد از انفاذ لازم پنداشته شده؛ رجوع از عقد و تعدیل آن بدون رضائیت طرفین یا حکم قانون جواز ندارد .

**ماده 1088 قانون مدنی :**

بایع از عدم تعرض بر انتفاع مشتری از مبیعه بصورت کلی و جزئی ضامن شناخته میشود ؛ خواه تعرض از عمل خود بایع باشد یا شخص ثالثیکه هنگام عقد بر مبیعه چنین حقی داشته باشد که به آن علیه مشتری احتجاج نموده بتواند یا حق مذکور را بعد از عقد طوری ثابت نماید که از طرف بایع به او داده شده .

**ماده 1112 قانون مدنی :**

(1) بایع مستحق قانونی ثمن مبیعه شناخته نمیشود مگر اینکه مشتری را قبلاً به تأدیه ثمن اخطار یا مبیعه را به وی تسلیم نموده باشد . به هر حال لازم است که مبیعه قابلیت حاصلدهی یا سایر عواید را داشته باشد .

مگر اینکه موافقه یا عرف به خلاف آن باشد .

(2) عواید و حاصلات مبیعه با تکالیف آن از هنگام انجام عقد به مشتری تعلق میگیرد مگر اینکه موافقه یا عرف به خلاف آن باشد .

-----

**\*\*\* ماده 1075 قانون مدنی :**

بایع به اجرای اعمالیکه برای انتقال ملکیت مبیعه ضروری پنداشته میشود و همچنان به اجتناب اعمالیکه انتقال ملکیت مبیعه را ناممکن گرداند مکلف میباشد .

**ماده 1076 :**

بایع مکلف است مبیعه را به همان اوصاف حین عقد و حالتیکه موافق طبیعت مبیعه باشد به مشتری تسلیم نماید .

**ماده 1077 :**

تسلیم شامل تمامی ملحقات مبیعه و آنچه که به صفت دایمی جهت استعمال مبیعه تهیه شده باشد ؛ میباشد . این حکم مطابق ایجاب طبیعت شیء، عرف و قصد متعاقدين صورت میگیرد .

**ماده 1078 :**

تسلیم مبیعه عبارت است از دور ساختن موانع بین مشتری و مبیعه؛ طوریکه مشتری بدون حایل و مانع به قبض آن قادر باشد .

## غده چرکین بسته در بنداز سفید

### حکایت "قاضی حاکم دریا ها"

فشرده یک بازخورد ارچناک که این هفته به طریق ایمیل واصل شد:  
«استاد محترم سلام و درود به شما. بسیار شاد و خوشبخت استم که صحت و انرژی دارید و به زیبایی قلم میزنید.  
نوشته ... تان در مورد قضایای آپارتمان 25 بلاک 157 کابل را خواندم بالینکه فکر میشد مطالعه و درک این قسم موضوعات سواد حقوقی و فقهی کار دارد؛ اما همه چیز و روابط آنها به یکدیگر را به روشنی درک نمودم. مخصوصا از تمثیل قاضی که نکاح مادر خود را منعقد نشده حکم کرده - خیلی هیجانی شدم. این برکت دانش و هنر شماست.  
اما نمیدانم که از طریق نویسندگی عمومی به اینهمه توانایی درین ساحه پیچیده رسیده اید یا آموزش ها و تحصیلات تخصصی هم در مورد دارا میباشید.  
هرچه باشد برای ما و وطن ما غنیمت کلان و عزیز استید. عمر تان دراز و قلم تان بران!»

### پس منظری از مواجهه من با محکمه

با اجابت از استفهام این دوست نیک روان و عزیزان بسیار دیگر و تقدیم سپاس ها خدمت همه شان؛ تلاش کردم تا حقایقی را از دور ها به یاد آورم و به کاغذ بریزم.

برحسب تصادف؛ در حدود 16 ساله گی سرو کار من به قاضی و محکمه افتاد.  
به طرز تعجب آوری؛ معلم فیزیک و کیمیای مان؛ مرا به دارالوکاله ای برد که تازه در مرکز ولسوالی سانچارک گشوده شده بود.  
با اندکی تأمل دانستم که مالک دارالوکاله از معلم تقاضا کرده بوده؛ از میان متعلمان؛ کسی دارای مواصفات معین مانند خط خوب و سواد بیشتر ادبی را ترغیب به شاگردی و همکاری در پاکنویسی و باز نویسی صورت دعوی ها، دفع دعوی ها، عرایض و اسناد قابل تکثیر؛ بدارد.  
معلم با تعریفات زیاد مرا شناسا کرد ولی ترغیبم به همکاری را بر عهده خود مالک دارالوکاله گذاشت.  
موصوف - که قاضی محمد شریف نام داشت؛ از ریاست محکمه ولسوالی جغتوی غزنی بنابر دسیسه ای؛ عزل شده و ترک ماموریت کرده بود - خود برای من الگوی ویژه ای؛ قرار گرفت.

او پیشامد گیرا و بیان و کلام جذابی داشت لذا من متقاعد به همکاری اش شدم و انگهی اینجا بر روی من مکتب دیگری گشوده میشد که چه بسا آموزش های حتی میرمتر و کاربردی تر از مکتب اصلی را به اختیارم میگذاشت و مقداری حق الزحمه هم که نظر به وضع اقتصاد فامیلی ام سخت غنیمت بود؛ انتظار میرفت.

رویهرفته طی شش ماه همکاری، با هم خیلی دوست و صمیمی شدیم. این دوستی و صمیمیت منحصر به خود قاضی محمد شریف نماد بلکه به حلقه دوستان خاص و مراجعان عمده و با نفوذش در محلات دور و نزدیک ولسوالی هم گسترش پیدا کرد تا آنجاییکه کس اگر قاضی شریف را مهمان میکرد؛ دعوت من هم لازمی و حتمی شد. اغلب این دعوت ها مضمون مباحث شرعی و فقهی و کم و بیش - من حیث ارتباط؛ مباحث تاریخی و سیاسی - داشت؛ بیشتر «مسئله اندازی» از میزبانان بود ولی بهره گیرنده اصلی و نهایی از مباحثات؛ من بودم.

درین مدت؛ میان دارالوکاله و محکمه بتدائیه ولسوالی تماس ها و برخورد های زیادی عمدتاً روی صورت دعوی ها؛ دفع دعوی ها و سایر اسنادی که به خواست مراجعان؛ برایشان در دارالوکاله تدوین و آماده میشد؛ پیش آمد. معمولاً قاضی محکمه ولسوالی؛ اوراق اصحاب دعوی را رد نموده و میفرمود که صحت کرده بیاورید.

مالک دارالوکاله اغلب حوصله مندانه متون برگشتی را بازخوانی میکرد؛ کلمات و جملاتی را طور متفاوت می نوشت؛ باز من آنها را دو نقله باز نویسی میکردم؛ در بسی موارد محکمه هنوز میگفت: صحت نیست!!!

قاضی شریف در برخی موارد از اصحاب دعوی میخواست به قاضی محکمه بگویند: چه و کجایش صحت نیست. و در برخی حالات خود با مراجعان به محکمه میرفت. اطلاع می یافتم که میان آنان مشاجرات سختی هم صورت میگرفت ولی خود قاضی شریف در مورد چیزی نمی گفت، مواردی را به محکمه قبولانده می بود و در موارد کم و بیش تصرفات میکرد.

بسیار جالب این بود که قاضی شریف در مورد خوب و بد محکمه و میزان درایت و اهلیت قاضی اصلاً در هیچ کجا سخنی نمیگفت. اما من از مقایسه حالات اولی و ثانوی و ثالثی ....متونی که از زیر دستم میگذشت؛ 99 درصد در می یافتم که جز چند تا اصطلاح غلیظ و کلیشه عتیقه؛ هیچ چیز دندان بگیری؛ بهانه اینهمه سرگردان کردن های مردمان نبود و تمام اینها ترفندی بود برای اهداف و امیال دیگر.

در حالیکه مالک دارالوکاله؛ قاضی ی دارای بلند ترین تحصیلات زمان؛ کارگشته و از هر حیث مجرب در قضا بود. معلوم نبود قاضی محکمه حایز چه دانش ها و تحصیلاتی است ولی چون از سمت جنوب کشور بود؛ حتی در افهام و تفهیم به زبان عمومی و بین القومی مردم (فارسی) ناتوانی های آشکاری داشت.

مردم محل - تا جاییکه می شنیدم - به قاضی محکمه بر علاوه بستن اتهام کینسکی در فساد و رشوت خوری؛ یک صفت عجیب دیگر یعنی قاضی «سیاه و سفید» میدادند. تا خیلی وقت من به گُنه این صفت نرسیده خیال میکردم چون وی سیاه چُرده است احتمالاً لکه یا لکه های سفید پیسی دارد.

ولی سرانجام دریافتم که هدف مردم؛ میزان اهلیت جناب است تا حدیکه صرفاً قادر است وقتی دو چیز سیاه و سفید کامل نزدش گذاشته شود؛ میتواند حکم کند که کدام سیاه است و کدام سفید!

درست مانند آنکه:

از کرامات شیخ ما؛ این است: شیره را خورد؛ گفت شیرین است!



از قضا مادر من نیز مشکلاتی حقوقی با عمه و کاکایش داشت. پس از وفات مادر کلان؛ اینها زمین و باغ ماترک او را غصب نموده بودند.

سعی میشد قضیه میان مردم و موسفیدان حل و فصل شود. آنان صرف نظر از حق و ناحق این و آن؛ صواب دیدند که از ملکیت طرف دعوی؛ نصف آن به مادر من داده شده و هر دو جانب به صلح و دوستی شان برگردند و متباقی را یا ببخشایند یا به محکمه روز جزا بگذارند.

ولی عمه و کاکای ظالم بر علاوه مدعی بودند که گویا مادر کلان مرحوم من سی چهل سال حق و ملک آنها را به زور متصرف بوده و عواید آنرا خورده و به این و آن خوارانده است. لذا آنان در اصلاح؛ تنها میتوانند از جبران خسارات بگذرند.

بالاخره مادر من؛ به ستوه آمد و همه چیز را به خدا و آخرت گذاشت.

اما عمه و کاکایش همراه با ملک و دُوک و فتنه اندازان دیگر؛ آرام ننشستند و میخواستند از مادرم سند بگیرند که گویا ملک آنان؛ سی چهل سال نزد مادر کلان بوده فلان مقدار عواید داشته اینک مسترد شده و بر آن کدام دعوایی وجود ندارد.

وقتی آنان چنین سندی را گرفته نتوانستند به ولسوالی رجوع کردند ولی با دعوای شیطانی اینکه شوهر مادر من؛ آنان را لت و کوب نموده و به جانشان سگ درنده خویش را رها نموده است.

این دعوی باطل اندر باطل؛ توسط لاشخوران حکومتی عیناً مثل یک قتل عمد جدی گرفته شد و پدر من مجبور گردانیده شد تا چند جوال کشمش و پول هنگفت بدهد تا آنان دعوی را از حالت جزایی به حقوقی تغییر داده راهی محکمه نمایند.

پس از این به ما گفته شد که اوراق دعوی جانب مقابل را محو کردیم حالا شما عریضه غصب ملک مادر کلان را بدهید و به جایگاه مدعی قرار بگیرید.

من این عریضه جبری را بالای قاضی محمد شریف نوشتم که تمامی ملاحظات حقوقی در آن مراعات شده بود؛ حتی در دوسیه مربوط همسایه های مُلک مدعا بها؛ شهادت دادند که مُلک متذکره حق موروثی و ذوالیدی سی و چند ساله مادر کلان بوده و غاصبان کنونی؛ تا وفات آن مرحومه مغفوره که از چند طرف پلوان شریک هم بودند؛ کوچکترین اعتراض و ادعایی نداشته اند.

چنین بود که دعوی حقوقی غصب ماترک مادر کلان؛ شکل گرفت و راهی حضور قاضی «سیاه و سفید» شد. قاضی امر به ترتیب صورت دعوا کرد و مانند معمول بار ها گفت:

- صورت دعوی درست نیست؛ صحت کنید!

بار پنجم یا ششم بود که آنهم در پی مراجعه قاضی شریف؛ قاضی «سیاه و سفید»؛ ناگزیر به قبول آن شد و ماه هایی هم صرف دفع دعوی از سوی مدعی علیهم گردید.

روزی پارچه آمد که دعوی به «عدم سمع» فیصله شده قناعت دارید خوب و الا بیایید دوسیه به مرافعه ولایت جوزجان صادر میشود.

خلاصه من از طرف مادرم همراه با مدعی علیهم؛ به حضور رئیس مرافعه جوزجان رسیدیم در حالیکه او مصروف هدایت دادن به مامور مربوط بود:

- با کلمات شدید به محکمه سانچارک نوشته کو؛ که این بار آخر «عدم سمع» تان باشد؛ وقتی زیاده از «عدم سمع» چیز کرده نمیتوانید بروید محکمه را یلا کنید...

رئیس که برافروختگی اش عیان بود؛ وقتی ما را دید و به جای آورد؛ گفت:

همین دستی راجع به شما هدایت دادم بروید یخن قاضی تان را بگیرید. هر بدی میکند؛ فیصله کند؛ «عدم سمع» را ببرد به گور پدرش!!! «عدم سمع» فیصله نیست؛ لاجول ولا...!!

اما وقتی مکتوب عنوانی محکمه سانچارک را نزدش برای امضا بردند؛ ما را دگر باره طلبید. خیلی آرام و خوش خلق شده بود. شمرده شمرده گفت: شما مردم؛ خوب نمی کنید که جنجال های خورد یا کلان تان را پیش ما واری آدم های سراپا تقصیر و نفسانی و گمراه آورده خرج و ضرر تان را بیشتر میسازید. می بینید که ما طبق توقع شما گره گشا نیستم گره انداز استیم به کار تان یک نی که صد گره می پرتیم...

من مکتوب تان را امضا کردم ولی میدانم که به حل مشکل شما کمک نمیکند؛ اگر قاضی تان ضد کند که میکند کار تان بیشتر روده میشود. باز همه ما به این روز شکر خواهد کردیم! بیانید چیز چیزی به یکدیگر تیر شوید؛ اصلاح کنید و آرام پشت کار و زندگی و غریبی خود بروید.

من که خیلی جرئت یافته بودم میخواستم اصل داستان را به رئیس مرافعه بگویم ولی مدعی علیهم پیش دستی کرده او را پدر و وکیل خود خوانده؛ اختیارشان را واگذار کردند. رئیس هم قیمت روز مدعی بها را پرس و جو نموده آنرا نصف ساخت. چون من توان نقدی پرداخت نیمه قیمت را نداشتم که خود ملک را متصرف شوم ناگزیر قسمت نده را دریافت کردم.

اما داستان کارنامه های قاضی و محکمه محل را نسبتاً خلص اما همه جانبه نوشته و با استفاده از امکانات آن روز در کابل؛ در جریده ای موسوم به «پیام وجدان» انتشار دادم که خوشبختانه مورد توجه شورای عالی قضا قرار گرفت. قاضی سریعاً از محل غیب گردید و دیگر ندانستم که چه شد؟

\* \* \*

## ... وای به روزی که بگندد نمک!

همهء ما پس از بدنیا آمدن از آنگاهیکه به حرف و ایما و اشارهء دیگران فهمیدن می گیریم؛ غالباً کلمه اسرار آمیز و طلسم گونه و جادویی «محکمه» را می شنویم که خیال میشود چیزی فرود آمده از آسمان ها ست و در درون آن ملانیک بی نفس و بیطرف و دانا و بینا و قادر مطلق بر حیات و ممات آدمیان تشریف دارند. آنچه از محکمه بیرون می آید وحی منزل و حق مسلم و چیز قابل احترام و اطاعت مطلق و حتی قابل تعظیم و سجده است.

زمانی که تحصیلات می بینیم و مطالعات می کنیم و خود را «تبعه»، «رعیت» یا «شهروند» می یابیم هی در گوش ما پُف شده می رود که حق و آزادی و مسئولیت ما و دیگران «جز توسط محکمه» کم و زیاد شده نمیتواند و آنچه در آن بالا ها «لاریب فیه!» وجود دارد محکمه است و محکمه است و محکمه!

بیشتر که می رویم آداب محکمه رفتن و از محکمه گفتن برای مان چون نزولات آسمانی تفهیم و تمرین میشود که به قانون دان و قضا شناس و حقوق فهم بودن خود ما و یا متکی و دست بین و مطیع و گوش به حرف چنین نوابغ و نوادر! بودن مان منتهی میگردد.

ولی هیچگاه کس به ما نمی گوید که محکمه و حقوق و قضا و قانون - با اینکه ناگزیر کم و بیش ارزش های عام بشری را در خود دارد معهداً - چیزی جز «سیاست» به گونه تدوین شده و تشریفاتی و نسبتاً استاتیک چیزی نیست.

وقتی نظام سیاست گنبدیده و فاسد و جنایت خیز باشد؛ این زیر مجموعه «مقدس!» نیز مصنون نمی ماند.

قضا و محکمه به درجه اول حافظ و توجیه کننده و تحمیلگر منافع و خواست های حاکمان جامعه میباشد و به درجه دوم - مخصوصاً در کشور های بلند رتبه از لحاظ فساد اداره و نظام و دولتداری چون کشور نامدار و پرآوازه ما از همین رهگذر - محکمه غالباً مانند دُنْبِل و آبهسه ... جز غدهء پر از چرک و کثافت بسته در بنداژ سفید چیزی نیست و اکثراً مسند نشینان آن که مقامات خود را در قید زمان های معین میخرند و پیوسته نیز «حساب و حق و سهم» پس میدهند؛ در عالم واقع کسانی هستند که «جو دو خر را هم تقسیم کرده نمی توانند».

(تا اینجا واقعیت ها در رژیم های گذشته مدنظر است و این سطور نیز نوشته شده در سال 1388 میباشد.)

ولی مسلماً در گذشته های تاریخ؛ امروز و برای آینده های قابل پیشبینی نمیتوان جوامع بشری را بی نیاز از محکمه و محاکم دانست و به دلیل این چرک و کثافت و بدخیمی سرطانی و توبرکلوزیک؛ این بخش اساسی و مهم نظام و اداره جامعه را مانند شش و جگر گل زده و آفت گرفته برید و به دور انداخت.

جوامع بشری و به ویژه مدعیان و مبارزان برای اصلاح اجتماعی چون احزاب سیاسی، نهاد ها و رسانه های ژورنالیستیک، بنیاد های تعلیمی و تربیتی و آموزش عالی، جوامع مدنی و حقوق بشری، سازمان های صلح طلب و عدالت خواه ... ناگزیر و مکلفند از توهم و خوش خیالی و بیغرضی و بی تفاوتی حتی بیشتر و بیشتر از مورد نهاد ها و مؤسسات عادی و برهنهء سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و بازاری؛ به در آیند و نیروی هرچه بیشتر خود را معطوف به مبارزه برای ایجاد قضا و محاکمی کنند که لاقلاً اهلیت و دانش و اراده و توان به عمل در آوردن قوانین و شرایع مرسوم و معمول و موجود و مورد اعتراف حاکمیت های حاضر را داشته باشند.

در غیر این صورت و در غیاب آگاهی و تسلط اطلاعاتی بر قضا و حقوق و قانون و کم و کیف محاکم که چون «شمشیر داموکلس» پیوسته بر سر همه آویزان است؛ مبارزه و تلاش و دم زدن از اصلاح و تغییر و بهسازی و بازسازی اجتماعی بیشتر به رقص آن آدمک می ماند که مردم ما او را «لودهء توی» یعنی دلقک ناخوانده و نابلد جشن عروسی می نامند.

صرف نظر از حاشیه ها و زواید؛ پیشروان جامعه باید محکمه و محاکم را که نصوص دینی ما به آنها مقام علوی و خدایی هم قایل است؛ به سان نمک و تطهیر دارنده های مشابه آن قیاس بدانند!!!

هرچه بگنند نمکش می زنند      وای به روزی که بگنند نمک

ولی نباید فراموش کرد که طئی هزاران سال طبقات حاکمه ترفند ها و چل و فن های حقوقی و قضایی ظریف و عجیب و غریب حتی کمتر مرئی درست کرده اند که به مثابه شمشیر دو دم کارایی دارد و با آنها مصرانه تلاش میورزند از رسیدن دست عامهء مردم و حتی پیشروان سیاسی و حزبی و علمی آنان به حریم محاکم جلو گیری نمایند.

بدینجهت برخورد با قاضی و محکمه و مؤسسات قضایی دانش و بینش و مهارت و شطارت کافی لازم دارد و مانند بلند کردن شعار های سیاسی متداول و نقد و انتقاد و اعتراض بر ادارات و مقامات غیر قضایی آسان نیست و به راحتی تحمل نمیشود. اینجانب با پشتوانه حقوقی و منطقی و سیاسی و اسناد و اثباتیه های فراوان فراهم شده در تمام عمر و بخصوص در 18 سال اخیر رژیم گذشته بود که به این اقدام دست یازیدم و در آن مسلماً کوتاهی هم داشتم و خواهم داشت و به هر حال ضرورت به حمایت جدی حق طلبان و عدالت خواهان کشور و جهان دارم.

قویاً باور مندم که این برخورد فتح باب بزرگی برای دیگران خواهد بود و شیوهء اتخاذ شده در افشا و رسوا کردن به اصطلاح فیصله محکمهء تنظیمی و بازاری مورد نظر میتواند به الگوی مؤثر و قابل ادامه و تکامل و تقویت برای همه و در تمامی سطوح مبدل گردد. خوشبختانه در حوزهء فرهنگی ما محکمه و قضا و قاضی - چنانکه وانمود و تبلیغ مستمر میشود - آنقدر ها اعتبار و حرمت و قدسیت ندارد و آنچه را داشته است هم طی سالیان اخیر رژیم گذشته به شدت از دست داده است.

## افسانه تمثیلی "قاضی حاکم دریا ها"

البته آرمان مردمان ما برای محاکم عادل و پاک و منزّه بسیار عالی است و منجمله در افسانه تمثیلی آتی به بسیار زیبایی و شکوهمندی متبلور است:

«کشتی مالتجاره کسی در شهر نا آشنایی به دریا غرق شده بود. تاجر در سوگ هستی از دست رفته اش کنار ساحل زانوی غم در بغل گرفته و می گریست.

یکی از شهریان متوجه او شده جوئیای حالش شد و تاجر قصه تباهی اموال خود باز گفت. شهروند مذکور گفت: اینکه ماتم ندارد؛ برو نزد قاضی تا داد تو از دریا بستاند!

تاجر جواب داد: قاضی و دریا؟ اینکه امکان ندارد.

شهروند مصرانه بر سخن خویش تأکید کرد و تاجر را متقاعد ساخت تا به داد خواهی نزد قاضی برود.

تاجر دل و نادل رفت نزد قاضی.

قاضی عرایض باز شنید و حقایق باز یافت و حکمی نوشته به تاجر داد و گفت:

- ببر به دریا بنما تا اموالت را واپس دهد.

تاجر حیرت زده و بی باور حکم قاضی را نزد دریا برد و بر آن نشان داد. دریا تکانی خورد و کشتی و مال التجاره به سلامت کامل بالای آب آمد و نزدیک تاجر متوقف شد.

تاجر پس از جابجا کردن اموال خود؛ از سر هیجان به رسم سپاسگذاری مقداری از بهترین امتعه خود را برداشت و به حضور قاضی شتافته بر او عرضه داشت.

قاضی متحیرانه پرسید:

- این چه کاری است. من انجام وظیفه کرده ام و در بدل آن حق گرفتن هیچ چیز را تحت هیچ عنوان ندارم و بر تاجر شماتت کرد که تو چرا با این عمل خواستی مرا و مقام مرا به کثافت بکشی؛ چه چیزی تو را به این جسارت وادار کرد؟

تاجر گفت:

عالیجناب! در ملک ما قاضی ها تا رشوت و تحفه و تارتق دلخواه خود را پیش از پیش نگیرند؛ اصلاً حکم عادی و کوچک هم نمیدهند؛ چه رسد به حکم معجزه آسایی مثل شما که بر دریای بیجان دادید و حقوق غرق شده مرا از او مسترد فرمودید؟  
قاضی چون به تهء سخن رسید؛ حکم داد که ابر حاضر شود.  
وقتی ابر حاضر شد؛ از آن پرسید که آیا تو در ملک اینها هم سر میزنی و آنجا می باری؟  
ابر جواب داد:  
بلی صاحب؛ گاه گاهی آنجا هم میروم و می بارم ولی در زمانی که آنان چیز هایی چیده و خرمن کرده باشند؛ می بارم که آن نعمت ها را تباه کنم و مانع بهره وری شان گردم!»

چنانکه می بینیم نفرت بی حد و حصری از محاکم فاسد و ناکارا و نالایق درین حکایت تصویر میگردد. مردمان ما خواست و آرمان خود در مورد عدالت قضایی را اینگونه در برابر وضع بد و ناهنجار موجود قرار داده، بیان داشته اند و بیان میدارند.  
باید پرچم این آرمان کبیر را هر چه بلند تر بر افرازیم و آنرا با ترکیز در استراتیژی ها و تاکتیک های آگاهانه و ماهرانه و عمل قهرمانانه بی ترس و مداوم بر چنین ستراتیژی ها و تاکتیک ها گام به گام به سوی پیروزی های بیشتر و بیشتر ببریم.

لا حول ولا قوة الا بالله